

News-Update

مجله سیاسی خبری هنری

April



Monument to Anton de Kom, Amsterdam

ما بردگان سورینام

فیلم مستند در شش قسمت به زبان هلندی

در مورد نقش مقاومت قهرمان سورینام آنتون د کمین برای آزادی سورینام و از بین بردن برده داری در سورینام و جهان .

slaven van Suriname: Anton de Kom (1 van 6)

<http://www.youtube.com/watch?v=9KN8PvEMx2c>

(2 van 6)

<http://www.youtube.com/watch?v=LHPt8y7xOqE>

(3 van 6)

http://www.youtube.com/watch?v=5vg11V5y_o

(4 van 6)

<http://www.youtube.com/watch?v=HMUuIRbfsNo>

(5 van 6)

<http://www.youtube.com/watch?v=-FH2vCQUvPk>

(6 van 6)

http://www.youtube.com/watch?v=Ll_IVG6tDR8

سرمقاله



هلند و تاریخ آزادی بردگان

یک صد و پنجاه سال پیش، در سال 1863، برده داری در هلند، سورینام و جزایر آنتیل، لغو شد. نوزدهم آوریل روز لغو سیستم برده داری در هلند است. حال آنکه درست در آن زمان هنوز این کشورها و اندونزی جزو مستمرات هلند بودند. و دیدیم این کشور هلند همراه با همدست خود کشور انگلیس در برابر آزادیخواهان اندونزی به چه جنایاتی که روی نیاورد.

این مبارزه برای آزادی، ملیونها کشته بجای گذاشت که هنوز هم گورهای دسته جمعی از مردم اندونزی در حال کشف شدن است. که من چندی پیش در شماره گذشته همین مجله یکی از این کشفیات اخیر را در آن نگاشتم.



این تصاویر از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ است که هلند در آن زمان مشغول سرکوبی آزادیخواهان اندونزیایی و کشتار دسته جمعی آنان بود. و بعد از آن و با همکاری آمریکا با کودتا حکومت سوکارنو را از میان برداشت که موجب کشته شدن نزدیک به دو میلیون نفر از آزادیخواهان شد که بیشتر آنان کمونیست بودند. این تصاویر در آلبوم خصوصی یکی از نظامیان هلند بوده که وی آنها را به دور انداخته است. و برای اولین بار است که در تاریخ هلند و اندونزی چنین تصاویری پیدا شده و به نمایش گذارده شده است. تا کنون دولت هلند اگر هم از این قتل عام ها خبر داشت بنا بر منافع مالی و حیثیتی از دادن چنین خبر هایی اجتناب میورزید. زیرا باید طبق قوانین بین المللی به باز ماندگان این اشخاص قربانی خسارت میپرداخت، ولی حالا میدانند که اکثر این بازماندگان در اثر کهولت از بین رفته اند و حالا کسی نیست که ادعای خسارت نماید، در ضمن مساله حیثیتی هم دیگر با این همه کشت و کشتار جهانی ارزش خود را از دست داده زیرا در حال حاضر جمهوری اسلامی روی همه آنها را از جمله هیتلر سفید نموده است.

نا گفته نماند که کشور کوچک هلند در زمان جنگ دوم جهانی توسط آلمان نازی اشغال شد و خود مردم هلند برای بیرون انداختن اشغالگران و مبارزه با آنها سهم بسزایی داشتند در حالیکه بسیاری از سرکردگان آن زمان رابطه خوبی با هیتلر داشتند.

ولی درست همزمان با آن دوره، خود ارتش هلند مشغول سرکوب جنبش آزادی خواهان در مستعمرات خود بود که یکی از بزرگترین آنها کشور اندونزی بود که از چهارصد سال پیش با همکاری کمپانی هند شرقی در اشغال این کشور بود و هنوز هم بعد از اتمام جنگ دوم جهانی دولت هلند دست از اشغالگری خود بر نداشته و همچنان مشغول سرکوبی آزادیخواهان اندونزی بود. گویا خود دولت هلند بعد از جنگ دوم جهانی هنوز از اشغالگری به وسیله آلمان نازی درس نگرفته و به کار خود ادامه میداد. همچنان که مشاهده می کنید این تصاویر کشتار دسته جمعی متعلق به سال ۱۹۴۷ می باشد.

دولت هلند هر سال مراسم جشن آزادی از زیر یوغ هیتلر بر قرار می کند در صورت که خود در همان سالها چنانچه در این تصاویر مشاهده می کنید خود مشغول قتل عام مردم آزادی خواه و بیگناه این سرزمینها بوده است

یکی دیگر از نقاط سیاه تاریخی این کشور اشغال و کلنیزه کردن آفریقای جنوبی توسط سرمایه داران این کشور میباشد و دولت هلند خود را در اینراه مقصر نمیداند زیرا این کلنیزه کردن توسط سرمایه داران صورت میگرفته، ولی از درآمد های هنگفت الماس این سرزمینها هیچگونه دم نمیزند.

هلند همیشه یک کشور تجارتي بوده است و اگر چه چند قرن است که انقلاب صنعتی در آنجا رخ داده و این کشور همچنین یکی از بزرگترین کشورهای تولید مواد صنعتی و خوراکی است و کالاهایی این کشور همیشه و در هر شرایطی مستقیم و غیر مستقیم روانه بازار بین المللی میباشد، و به اکثر کشورهای جهان سوم صادر میشود، حتی به کشورهای نظیر ایران که تحریم اقتصادی در دست اجرا می باشد.

این دزدان دریایی قدیمی از همان چهار صد سال پیش یکی از بزرگترین تجار برده بوده و بسیاری از برده گان در آمریکای شمالی به وسیله همین کشور صادر شده اند. و اکثراً در آمریکای جنوبی که سورینام هم جزئی از آن است شکار میشدند و به وسیله کشتی رهسپار بازارهای برده فروشی میشدند که بزرگترین آنها آمریکای شمالی بود.

این کشور به این کوچکی به همراهی کشور انگلیس قرنها در آفریقای جنوبی حکومت کرده مردم آنجا را به اسارت گرفته و مشغول غارت معادن الماس آنجا بودند و هستند.

این کشور تا همین اواخر و قبل از آزادی نلسون ماندلا به برده داری و اسیر کردن و نژاد پرستی در آنجا ادامه میداد، در کل قوانین و فرهنگ آپارتاید به وسیله همین کشور هلند و با حمایت انگلیس از آفریقای جنوبی، همراه با فروش بردگان سیاه پوست به آمریکای شمالی منتقل شد.

چه طور میتوان از سالگرد لغو برده داری صحبت کرد و بزرگداشت گرفت حال آنکه در همین زمان روز به روز کار بردگی و به کار کشیدن کودکان در سایر نقاط جهان ادامه دارد و همه میدانیم که سرمایه داری بین المللی به دنبال نیروی کار ارزان همچنان به صدور سرمایه در کشورهای فقیر ادامه داده و برای بقا و پر کردن جیب خود به بهره کشی از انسانها ادامه میدهد.

سالهاست به دلیل بالا رفتن مزد در کشورهای پیشرفته صنعتی، سرمایه داری دچار بحران شده و برای برون رفت از چنین بحرانی نیاز به انباشت هر چه بیشتر ارزش اضافی دارد.

ادامه حیات رژیمهای سرمایه داری مستلزم انباشت ارزش اضافی می باشد و تنها شاهد زنده بودنش همین است.

آنها و حامیان سرمایه داری با وجودیکه سعی در رد کردن ارزش کار مارکس دارند، ولی این را میدانند و در عمل در یافته اند که زندگی و حیاتشان به همین انباشت ارزش اضافی بستگی دارد. این است که سعی میکنند هر چه بیشتر از نیروی کار ارزان کشورهای فقیر و توسعه نیافته استفاده نمایند. به همین علت روز به روز کار اجباری و بردگی در حال پیشرفت است. انسانها مجبورند برای ادامه حیات خود تن به

هر کاری دهند و هم اکنون میدانیم بیش از یک میلیارد نیروی کار ارزان در جهان وجود دارد که به راحتی در اختیار سرمایه داران قرار دارد.

از طرفی کشورهای امپریالیستی برای مصادره مواد خام این کشورها سالهاست که مشغول صدور جنگ به کشورهای خاور میانه و آفریقا و آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین هستند که میبینیم نتیجه ای جز خرابی زیربنای چنین کشورهایی نداشته است.

جبران هر یک از این خرابیها مستلزم صدور سرمایه از طرف کشورهای امپریالیستی می باشد، و آتش افروزان جنگ و دلالان سرمایه اگر چه فکر میکنند آینده خوبی در انتظارشان است، ولی همه میدانیم بحرانهای انواری هر یک به نوبه خود و به تدریج شرایط سرنوینی سرمایه داری را نه تنها فراهم می کند بلکه تمام معیارهای آنان را در هم ریخته و خواه ناخواه چنین دولتهایی را مجبور می کند برای بقا خود روز به روز به خشونت های جهانی بیفزایند.

در این میان ارتجاعی ترین اقشار جوامع عقب افتاده، خوداگاه و یا ناخود آگاه از آنان حمایت میکنند. در حالیکه روز به روز بحرانهای اقتصادی و در نتیجه آن بیکاری سطح کشورهای توسعه یافته را در بر میگیرد و نارضایتیها بیشتر شده و موجب اعتصابهای پی در پی میشود، بخش بزرگی از ارتجاییون مذهبی نیروی خود را آگاهانه و یا نه خوداگاهانه در اختیار صاحبان قدرت برای سرکوب هر چه بیشتر نیروهای ناراضی قرار میدهند حال آنکه خود آنان هم زیر همین فشار اقتصادی قرار دارند.

آگاه کردن این نیروهای ارتجاعی در حال حاضر بسیار مشکل و از دست ما خارج است، آگاهی این اقشار مذهبی و ارتجاعی فقط با در هم شکستن و نابودی حامیان آنان، یعنی همین رژیمهای سرکوبگر، میسر خواهد شد.

من در اینجا به دلیل خارج شدن از مطلب اصلی نمیخواهم در مورد نقش اقشار ارتجاعی و سرسپردگی آنان بپردازم زیرا این خود نیازمند گشایش مطلب دیگری است.

به امید پیروزی برای آزادی،

مسعود فروزش راد

حسن حسام و روابط درونی راه کارگر
واقعیهایی که برای اولین بار در اختیار عموم قرار می‌گیرد
پاسخی به رفیق ثنا لگونی

1392 ن‌ی‌درورف 11 - س‌رام 31 هم‌انرب : یربارب نویزی‌ولت

ی‌نوگل‌اش اضردمحم قی‌فسر ی‌اه هی‌عاد هب ی‌خ‌س‌اپ و ت‌س‌ی‌ن‌ومک و پ‌چ ی‌اه‌ل‌کش‌ت مود ت‌س‌ش‌ن هب ی‌ه‌اگن

<http://www.youtube.com/watch?v=RLSjTdi99wg&list=UUrVCMDUuGvxH9p42XVBFrUA&index=1>

Farahmand Rokni

این یک کلیپ است از جلسه انجمن گفتگو و دموکراسی
درباره تجربه مهاجرت با شرکت هبت غفاری:!. کارشناس مسائل حومه‌ها در
زمینه میانجیگری اجتماعی و مشاورشهرداری پیرفیت.
حمید جاودان: بازیگر

تئاتر و سینما پروین بختیارنژاد: روزنام

تجربه مهاجرت

https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=HXkPb1uMrU

Serzh Arakeli

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=GFSEW4M1onA

This Is A Must Watch Video, A brief and crucial history of the United States

Serzh Arakeli

aan niet getoonde ontvangers

<http://www.informationclearinghouse.info/article30620.htm>

Serzh Arakeli

Hazardous geology.

Nature always gets the last word.

Video:

<http://www.brasschecktv.com/page/22254.html>

- Brasscheck

P.S. Please share Brasscheck TV e-mails and videos with friends and colleagues.

That's how we grow. Thanks.

نیمه شب نوشته ها - 51 - کتابی که شاید رکوردها را بشکند!: بهروز سورن

[com.gozarehgar.www](http://www.gozarehgar.com)





نهم اکتبر سال 2012 یک خبر بشکل انفجاری و گسترده در سطح جهان منتشر شد. باورش سخت بود اما حقیقت داشت. مردان مسلح طالبان خشمگین و کف بر دهان دخترکی مبارز را تعقیب و در اتوبوس به جستجوی او پرداخته و پس از یافتنش به سر او شلیک می کنند. بدین ترتیب در صدد بر می آیند تا صدای حق طلبانه وی را خاموش کنند، قلم برابری طلبانه او را بشکنند و اسلام شان را از گزند! این دختر مبارز و آگاه دور نگه دارند. مغز او را که خواستگاه مخالفت با فرهنگ متحجرانه حاکم بر زندگی دخترکان منطقه بود هدف قرار داده و نابودی او را آرزو کردند.

دخترک به قلب دشمن زده بود و میدانست که بنیان حاکمان فرهنگی و سنتی را در آن خطه خراش میدهد. با اینحال خطر کرد و میخواست که همه دخترکان هم سن و هم قواره اش امکان تحصیل داشته باشند تا بتوانند از حقوق انسانی خود دفاع کنند. قصد بیداری و آگاهی میلیونها دختر بچه دیگر را داشت که تاجر حاکمه در مخیله خود نیز جا نداده بود. ملاله مسلح بود. مسلح به علم و آگاهی و پیشرفت های تمدن زمان که در بخش بزرگی از این کره خاکی حقوق برابر زنان با مردان را برسمیت شناخته است. ملاله میدانست که این خواست و آرزوی دیرینه میتواند زمینی شود و در آنسوی روستاهای محل سکونت خود نهادینه شده است. ملاله میدانست که تلاش های ویلاگی اش به قبابی مردسالاران و متحجران خوش خواهد آمد و انتظار واکنش های وحشیانه آنها در برابر خود و خانواده و بستگانش را می کشید. ملاله اما سخنگوی نیمه دیگر انسان شد و اینچنین درد و رنج روزگار را بجان خرید. لحظه موعود سر رسید و قداره بندان سنت و تاجر صورتش را متلاشی کردند. با تصور اینکه مرده است رهایش ساختند و معجزه ای را قرنهایست در انتظارش هستند به یکباره و پس از گذشت ماهها برای ملاله دیدند که از این اقدام وحشیانه و بر بر منشانه آنها جان سالم بدر برده است.

آیا فرهنگ ارتجاعی طالبانی در منطقه حد و مرزی می شناسد وقتی میگویند:

(دختران و زنان از خانه ها نباید بیرون بروند و چنانچه لازم بود میبایستی یک (محرم) همراه آنها باشد) .

مدتی پیش زن جوانی را بدون اینکه حتی دادگاه و محاکمه کنند بجرم همخوابی با یک مرد غریبه با سلاح گرم کشتند. دو گلوله به اطراف بدنش و سپس شلیکی به سر تا به ارتجاع مذهبی شان آسیبی نرسد.

ملاله اما استوار بود تحرک و شادابی اش را به اختیار گرفت و سراسر در روشن گری و آگاهی افکنی در میان هم سن و سال های خودش در منطقه کوشید. ملاله در یک مصاحبه قبل از این واقعه گفته بود که:

"دختران در زمان تسلط طالبان می ترسیدند به صورتشان اسید پاشیده شود یا توسط این شبه نظامیان دزدیده شوند."

"

ملاله اما پس از بهبودی معجزه آسایش! همچنان می رزمند و در صدد انتشار کتابش با همیاری برخی از مراکز انتشاراتی بین المللی است. این مراکز هر چه باشند و با هر انگیزه و هدفی ولی کتاب خاطرات و نظرات او را منتشر خواهند کرد و با امکانات خود این مبارزه اجتماعی او را در اختیار میلیونها انسان دیگر قرار خواهند داد. قطعاً پس از انتشار بیرونی این کتاب نقدهای بسیاری زینت بخش رسانه ها و مجامع بین المللی دفاع از حقوق کودکان و زنان در آن خطه خواهد شد.

با آرزوی سلامتی و شادابی بیشتر برای ملاله و بهروزی همکلاسی های او

بهروز سورن

29.03.2013

گزارشگران

کره شمالی و احتمال جنگ اتمی

m.rad@gmx.net

کره شمالی از امروز رسماً کلیه روابط فی مابین با کره جنوبی را قطع کرد و آخرین بخش همکاری صنعتی را که در منطقه صنعتی با مشارکت دو طرف احداث شده بود را تعطیل و از کارگران و کارمندان کره جنوبی خواست تا این مجتمع صنعتی را ترک کنند. تصور این بود که کره شمالی به ارزش خارجی نیاز مبرم دارد در نتیجه این مجتمع را که بیش از 30 هزار نفر کارگر و کارمند داشت و با میلیاردها دلار با شرکت صدها شرکت کره جنوبی و شمالی احداث شده بود را تعطیل نخواهد کرد از امروز از ورود کارکنان کره جنوبی و کامیونهای بار به خاک کره شمالی جلوگیری شد که با عکس العمل کره جنوبی، آمریکا و ژاپن هم مواجه شد که فکر میکردند کره شمالی هرگز دست به چنین اقدامی نخواهد زد.

کره شمالی در آخرین مجمع خلق این کشور که دو روز پیش در پیونگ یانگ پایتخت این کشور بر گزار شد تصمیم گرفت همه توافقات اتخاذ شده بین این کشور و آمریکا را ملغی کند و تمامی تاسیسات صنعتی از جمله کارخانه جات برق اتمی را مجدداً فعال کند.

علت این تغییر و تحولات تهدید دائمی نظامی، محاصره اقتصادی، مانورهای نظامی و اتمی پی در پی آمریکا در آبهای کره جنوبی با شرکت زیر دریایی های اتمی و هواپیماهای رادار گریز از جمله **B-52 (Anderson air-force base on Guam)** و **B-2A (Whiteman air force base in Missouri State)** که قادر به حمل بمب اتمی هم هستند و هزینه هر کدام از آنها بیش از یک میلیارد دلار میشود و هواپیماهای تهاجمی **F-22 Raptor** را که مدرن ترین نوع خود در جهان هستند در این مانور استفاده کرده و تمرین نظامی را با شرکت بیش از 20 هزار نیروی نظامی کره جنوبی برای اشغال کره شمالی بکار انداخته است. آمریکا بنا به ادعای خود بیش از 27 هزار نیروی نظامی در کره جنوبی مستقر کرده که شامل نیروهای با لباس شخصی نمیشود که تعداد آنها بمراتب بیشتر از نیروهای نظامی این کشور است. در این مانورها ژاپن، استرالیا و نیوزیلند فعالانه شرکت دارند. آمریکا در سال 2011 برای محاصره کامل چین و کره شمالی از استرالیا درخواست ایجاد پایگاه نظامی برای انتقال بمبهای اتمی کرده بود که با موافقت حکومت استرالیا مواجه شد.

مشکل دو بخش کره جنوبی و شمالی از آنجا شروع شد که با پایان جنگ جهانی دوم و شکست فاشیسم ژاپن آمریکا بسرعت وارد کره شد و بخش جنوبی آنرا که عمدتاً طرفداران سابق ژاپن بودند بتصرف خود در آورد و سران ارتش را که با ژاپن همکاری میکردند در راس قدرت قرار داد و سعی کرد با استفاده از مانده های طرفداران ژاپن نیرویی برای خود دست و پا کند و زمانیکه قیام عمومی برای سرنگونی این نظامیان شروع شد و مردم مخصوصاً جوانان خواستار خروج آمریکا از کره شدند آمریکا تصمیم گرفت کار بخش شمالی را با اشغال نظامی یکسره کند.

پیش از این تصمیم بین آمریکا و اتحاد شوروی توافق شده بود که هر دو کشور پس از پایان جنگ به حضور نظامی خود در کشورهای جنوب شرقی آسیا پایان دهند که اتحاد شوروی منطقه شمالی کره را ترک کرد ولی آمریکا نه تنها بخش جنوبی آنرا ترک نکرد بلکه با قدرت نظامی خود به بخش شمالی حمله کرد آنهم در شرایطی که قرار بود انتخابات آزاد در سراسر کشور با حضور و نظارت کشورهای پیروز در جنگ جهانی دوم بر گزار شود.

حمله برق آسای آمریکا از طریق دریا، هوا و بخش جنوبی کره با تمام ابزار نظامی آغاز شد که با مقاومت نیروهای کره شمالی و چین مواجه شد که با جنگ چریکی فاشیسم ژاپن را شکست داده بودند و از تجربه کافی برای مبارزه با ارتش آمریکا بر خوردار بودند. این جنگ از سال 1950 شروع شد و در سال 1953 با عقب راندن آمریکا از مناطقی که اشغال کرده بود تا مرز مدار 38 درجه به آتش بس موقت منجر شد در این جنگ آمریکا تلفات فراوانی داد و بسیاری از ابزار جنگی خود را از دست داد و یا از طرف کره ای ها و چینی ها به غنیمت گرفته شد. آمریکا با عدم حضور اتحاد شوروی در سازمان ملل با تعداد اندک اعضاء حاضر در آن قطعنامه ای را بتصویب رساند که به این کشور مجوز میداد جریان صلح را در شبه جزیره کره رهبری کند که با همین مستمسک تا امروز در امور داخلی کره دخالت کرده و اجازه اتحاد مجدد کره را نداده است. آمریکا تا قبل از آتش بس موقت به شوروی اطلاع داده بود که اگر کره شمالی و چین پای مذاکره و آتش بس نروند از بمب اتمی استفاده خواهد کرد پیش از آن نیز بخش وسیعی از شمال کره را با اسلحه های شیمیایی و میکروبی آنچنان نابود کرده بود که هنوز هم کره ای ها برای ترمیم آن با مشکل و هزینه گزاف مواجه هستند.

پس از آتش بس و شروع جنبشهای وسیع توده ای که در بخش جنوبی هر روز ادامه داشت آمریکا مجبور شد انتخابات فرمالیته ای را در بخش جنوبی کره برگزار کند که در همه آنها تا سال 1998 نظامیان رئیس جمهور شدند که با ارتش فاشیست ژاپن در جنگ جهانی دوم همکاری میکردند از جمله ژنرال پارک چونگ هی (**Park Chung Hee**) که از سال 1961 تا سال 1979 بدون وقفه بشیوه فاشیستهای ژاپنی و با مشت آهنین و زیر سایه نظامیان آمریکا قدرت را در دست داشت که هزاران نفر را در ملاء عام تیرباران و قتل عام کرد که در همان زمان اسامی بیش از 3000 دانشجوی تیر باران و شکنجه شده منتشر شد. این ژنرال مردم و دانشجویان شهر گوان جیو (**Gwangju**) را در سال 1979 از هوا و با هلیکوپترهای ارتشی به رگبار بست که هزاران نفر کشته و زخمی شدند که معرف خاص و عام است. جالب است که رئیس جمهور فعلی خانم پارک گوئن هی (**Park Guan Hee**) دختر این جنایتکار کره ای است که آمریکا در راس کار قرار داده است و دو هفته پیش ریاست جمهوری خود را آغاز کرده است.

رئیس جمهور قبلی لی میونگ باک (**Lee Myung-bak**) که متولد ژاپن است و از طرفداران سرسخت جورج بوش و چینی و یک محافظه کار با گرایش نژاد پرستی است پیش از انتخابات دوره اول ریاست جمهوری رسماً اعلام کرده بود که برنامه او اتحاد نوکره از طریق

سرنگونی رژیم کره شمالی بهر قیمت خواهد بود البته میونگ باک در تصور این بود که نومحافظه کاران تحت رهبری آمریکا دنیا را زیر کنترل خود در خواهند آورد و برای همین هم ده ها هزار نیروی نظامی به عراق و افغانستان فرستاده بود لی میونگ باک در دوران ریاست جمهوری خود دختر دیکتاتور نظامی سابق را که تفکرات پدر را بخوبی به ارث برده بود آن چنان آموزش داده بود تا در صورت لزوم جای پدر را بگیرد و راه او را ادامه دهد که دیروز خانم پارک گوان هی در حضور نظامیان همانند پدر گفت لزومی ندارد مقامات وزارت جنگ و ژنرالها با او مشورت کنند هرکاری که در رابطه با کره شمالی صلاح میدانند میتوانند انجام دهند.

خانم پارک به همین راحتی سیستم سیاسی و انتخابات فرمایشی را زیر سنوال برد و معلوم شد که انتخاباتی در کار نبوده بلکه منظور تایید سیاست جنگ طالبانه نظامیان تحت فرمان آمریکا تعیین کننده است در این انتخابات جناح محافظه کار هر نیرویی را که با حکومت حاکم مخالف بود طرفدار حکومت کره شمالی رده بندی کرده و تئوری هرکه با ما نیست دشمن ماست دهن همه مخالفان افزایش تضاد با کره شمالی را بسته بود

پس از سرنگونی پارک چونگ دیکتاتور سابق حزب پیشرو برای صلح و ترقی تحت رهبری کیم دا یونگز (Kim Dae-jungs) در سال 2002 انتخابات ریاست جمهوری را با موفقیت بنفع حزب خود که خواهان همکاری همه جانبه با کره شمالی بود رقم زد و بلافاصله روابط بسیار خوبی با کره شمالی برقرار کرد و حتی بنا بدعوت کیم جونگ ایل به پیونگ یانگ سفر کرد و قرار شد تا سال 2012 در وازه های دوکشور بر روی همدیگر باز شود و کشور کره با دوسیستم همزیستی مسالمت آمیز را تجربه کنند که این سیاست را رئیس جمهور بعدی از همین حزب رو مو هیوم (Roh Moo Hyum) ادامه داد که منجر به همکاری همه جانبه بین دوکشور شد رو مو هیوم هم بیدار رهبر کره شمالی رفته بود که البته رو مو هیوم بعد از پایان ریاست جمهوری توسط ماموران لی میونگ باک کشته شد که بعد از این واقعه حمله دیوانه وار نظامیان کره جنوبی به همراه محافظه کاران آمریکا به کره شمالی آغاز شد و به آنجا رسید که اکنون شاهد آن هستیم .

لی میون باک سیاستهای آمریکا را بدون هیچ تاملی به اجرا در آورد و تمامی توافقات بین دو کره را به بهانه حقوق بشر ، فعالیتهای اتمی کره شمالی ، نظامی گری و ... بهم زد و به تقویت نظامی کشور پرداخت و همکاری خود را بعنوان یک سرباز بسیار حقیر و زیر دست و پا در اختیار سیاستمداران آمریکا قرار داد که نتیجه آن انتقال صدها بمب اتمی بخاک این کشور بود و حتی در زمان وی معلوم شد که مخفیانه به کمک ژاپن در تدارک تحقیقات اتمی است و از آنجاکه حزب پیشرو همه این اطلاعات را در اختیار هموطنان کره شمالی قرار داده بود و دولت آمریکا و کره جنوبی مورد بازخواست چین و روسیه قرار گرفته بودند آمریکا مجبور شد به صحت این موضع اذعان کند و بعلت عدم اطمینان به دیوانه ای بنام لی میون باک که رئیس جمهور کره جنوبی بود تحقیقات اتمی کره جنوبی را با تمام دم و دستگاه های آن برچید و به آمریکا منتقل کرد.

هدف از این مانورهای نظامی بی ثبات کردن نه تنها کره شمالی بلکه چین و روسیه هم بود بر طبق توافقاتی که بین روسای کره جنوبی و کره شمالی در گذشته بعمل آمده بود قرار بود که اتحاد دوکره در سال 2012 عملی شود و هر دو بخش کره با محوریت یک کشور و با دو سیستم اداره شود همان شکلی که چین در مورد هنگ کنگ و ماکائو بکار گرفت تازمین اتحاد دوکره در یک پروسه طولانی مدت عملی شود بر طبق این قرار که در رئیس جمهور وقت کره جنوبی آنرا تایید کرده بودند در سال 2012 مسئله مرزی و دیواربتونی و نظامی که آمریکا بعد از جنگ 1950 تا 1953 ساخته بود برچیده شود و آمریکا هم نیروهای خود را از خاک کره خارج کند .

تصور آمریکا ، ژاپن و مسئولان فعلی کره جنوبی این بود که در پروسه همکاری کشورهای غربی با کره جنوبی شرایطی ایجاد خواهد شد که کره جنوبی دست بالا را داشته و تا سال 2012 بر تری مطلق نسبت به کره شمالی خواهد داشت و حتی تا آنجا پیش رفته بودند که فکر میکردند کره شمالی از درون متلاشی شده و نیازی به اجرایی کردن توافقات موجود نخواهد بود . بر عکس تصورات آنها کره شمالی در تمامی ابعاد صنعتی به پیشرفتهای بسیاری دست پیدا کرد و اولین کشوری بود که بعد از چین در آسیا ساتلایت بفضا فرستاد و حتی کارخانه برق اتمی هم ایجاد کرد که معلوم شد از چه پتانسیل صنعتی و پیشرفت علمی بر خوردار است.

کره شمالی بر طبق توافقات شش جانبه قبلی حاضر شده بود در ازای دریافت کارخانه برق اتمی آب سنگین از آمریکا و تامین مواد نفتی برای مصارف داخلی پای تخریب کارخانجات تولید اتمی پلوتونیم خود برود که آنرا با حضور متخصصان و نمایندگان شش کشور و بسیاری از ناظران و رسانه های بین المللی عملی هم کرد. آمریکا که کره را در سالهای 1950 تا 1953 با جنگ همه جانبه عملا بدو بخش تقسیم کرده بود قرار بود پس از نهایی شدن آتش بس بین آمریکا ، کره شمالی ، چین و شوروی در عرض سه ماه خاک کره جنوبی را ترک کند تا زمینه همکاری و یکی شدن کره فراهم شود .

قرار داد صلح موقت در شرایطی به آمریکا تحمیل شد که تلفات سنگینی را برای اشغال کامل خاک کره که از سالهای 1843 مستعمره ژاپن بود و از سال 1910 جزو خاک این کشور بحساب می آمد متحمل شده و ده ها هزار نفر زخمی بر جای گذاشته بود . در این جنگ آمریکا از تمامی ابزار نظامی بجز بمب اتمی استفاده کرده و حتی شوروی و چین را تهدید به استفاده از بمب اتمی کرده بود . این توافقات حالت نه جنگ و نه صلح را در شبه جزیره کره حاکم کرد و با نوسانات جهانی فراز و نشیبهای زیادی را پشت سر گذاشت . در اتحاد شوروی پس از در گذشت استالین در سال 1953 و تا شکل گیری یک حکومت با ثبات تر و روی کار آمدن بر ژنف بیش از چهارده سال سپری شد و عملا مسئله جنگ کره به محاق فراموشی سپرده شد.

کره ای ها که ده ها سال پیش از جنگ جهانی دوم مبارزه با ژاپن را آغاز کرده و در جنگ جهانی دوم موفق شده بودند با همکاری چینی ها که آنها هم با ژاپن بر سر اشغال این کشور در گیر بودند ضربات خورد کننده ای به ژاپن وارد آوردند پس از جنگ جهانی دوم بسرعت خود را با تشکیل کره دموکراتیک متشکل کرده و از همان اوایل تاسیس کشور پای مسلح کردن خود برای دفاع از استقلال کشور رفتند این مسئله در شرایطی اتفاق افتاد که آمریکا در آن دوره همه کشورهای از جمله چین و شوروی را هم تهدید به استفاده از بمب اتمی کرده بود . کره شمالی از سالهای 1952 که اتحاد شوروی در پی آزمایشهای اتمی بود در جریان پیشرفت علمی این کشور قرار گرفت و از سالهای 1960 موفق شد همپای چین خود را به این تکنیک حیاتی و دفاعی مسلح کند.

در سالهای 1962 که چین هم اولین آزمایش اتمی خود را با موفقیت پشت سر گذاشت آمریکا بلافاصله دست بکار شد تا این تاسیسات را از کار بیاندازد و مانع تکامل و پیشرفت آن شود ولی از آنجا که در جنگ کره شکست سختی را از چین و کره منحل شده و درگیری در اروپا که هنوز ثبات لازم را نداشت مجبور شد دست نگه دارد ولی دیرتر جان اف کندی رئیس جمهور آمریکا از خروشچف خواست تا باهم همه تاسیسات اتمی چین را نابود کنند.

کره ایها در طول تاریخ با همسایگان خود روابط حسن همجواری را رعایت کرده و بیش از 2200 سال در کنار چین بدون جنگ را سپری کردند و در مجموع ملتی هستند که خواهان افزایش تضاد با دیگر خلقهای دنیا نیستند و از پذیرش فرهنگها و تمدنهای جهانی از جمله کنفوسیوس و بودیسم استقبال کرده و در پی نابودی آنها بر نیامدند. بعلاوه این خصلت فرهنگی با تمامی کشورهای جهان منهای ژاپن که جنایات بیشماری را در دوران بیش از صد سال اشغال بر ملت کره تحمیل کرد و حتی این کشور را در سال 1910 ضمیمه خاک خودکرده بود رابطه خوبی دارند و هرگز در امور داخلی آنها دخالت نکرده و نمی کنند ژاپن در دوران جنگ جهانی دوم بیش از 300 هزار زن و دختر جوان کره ای را از خانواده های آنها بزور ربوده و در اختیار پادگانهای نظامی تحت عنوان برده های جنسی قرار داده بود که کره ای ها هنوز آنها فراموش نکرده ضمن آنکه ژاپن هم حاضر نیست از این عمل جنایت کارانه از مردم کره عذر خواهی کند این موضوع را هر دو بخش کره پیگیری کرده و خواهان جبران خسارت و عذرخواهی علنی ژاپن هستند.

چرا کره شمالی تصمیم گرفت روابط خود را با کره جنوبی قطع کند؟

کره شمالی یکی از نادرترین کشورهای جهان است که همه امکانات فنی و علمی خود را در عصر مدرن امروز در اختیار کشورهای جهان سوم قرار داده و در مورد تکنیک اتمی بسیار مسئولیت پذیر عمل کرده است از بنو تشکیل این کشور در سال 1948 هنوز خللی در این سیاست وارد نیامده است.

کره شمالی در 31 مارس بر طبق تصمیم کنگره خلق این کشور اعلام کرد که این کشور استراتژی پیشرفت اقتصادی همه جانبه و دفاع اتمی از کشور را در دستور کار خود قرار داده و قصد دارد با تمام توان از همه امکانات کشور در این جهت از جمله تکنیک هسته ای، فضایی و موشکی استفاده کند کره شمالی رسماً اعلام کرد تا زمانی که خلع سلاح اتمی جهانی آغاز نشود که شامل همه کشورهای دارنده این سلاح میشود دست از سلاح اتمی بر نخواهد داشت ضمن آنکه اگر مورد حمله قرار گیرد برای دفاع از سلاح اتمی استفاده خواهد کرد.

مانورهای پی در پی آمریکا با تمامی ابزار نظامی که در اختیار دارد عملاً نتوانست خللی در اراده این کشور برای دفاع از منافع ملی و تمامیت ارضی این کشور وارد آورد ضمن آنکه آمریکا و کره جنوبی را درمخمسه عجیبی گرفتار کرده است کره شمالی روابط بین دوکره را کاملاً بحالت تعلیق در آورده و مرز بین دو کشور را بر رسمیت نمی شناسد.

آمریکا از بنو تاسیس جمهوری دمکراتیک خلق کره در سال 1948 هرگز این کشور را برسمیت نشناخت در سالهای 1980 تقریباً همه کشورهای جهان کره شمالی را برسمیت شناخته و با این کشور روابط دوجانبه و چند جانبه دارند کره شمالی از سال 1991 عضو فعال سازمان ملل و تمامی تشکیلاتهای جهانی است. در 27 ژوئای 1953 بر طبق توافق بین طرفین جنگ قرار بود پس از آتش بس مراحل اتحاد دوکره صلح آمیز پیش رود و مسئله نه جنگ و نه صلح در کوتاه ترین زمان ممکن حل و فصل شود و نیروهای خارجی خاک کره را ترک کنند در واقع این قرار داد شرایطی ایجاد کند که برای همیشه دویخش کره با هم تا اتحاد کامل با همکاری همدیگر یکی شدن را تجربه کنند بدون آنکه بین طرفین تنش ایجاد شود.

(The Korean Armistice Agreement, concluded on July 27, 1953, was a transitional measure aimed at withdrawing all foreign troops from the Korean Peninsula and ensuring permanent peace there)

آمریکا نه تنها به این توافقنامه پاسخ مثبت نداد بلکه قانونی را در کره جنوبی حاکم کرد که هدف اصلی آن مبارزه با رشد و گسترش کمونیسم بزع خودش در کره و جنوب شرقی آسیا بود در همین رابطه تمامی نیروهایی را که با فاشیسم ژاپن در جنگ جهانی دوم همکاری میکردند در ارتش خود ادغام کرد و بندریچ آنها را بعنوان ارتش کره جنوبی وارد صحنه کرد که هدف آنها تنها مبارزه با گسترش کمونیسم در جنوب شرقی آسیا بود. این ارتش در تمامی جنگهای آمریکا بطور فعال از جمله در جنگهای جنوب شرقی آسیا و خاورمیانه شرکت کرد در واقع نیروی ذخیره آمریکا و ناتو در شرق آسیاست و هدف آشکار و علنی آمریکا اتحاد دوکره بنفع آمریکا و استراتژی آن در جنوب شرقی آسیاست و نه بیشتر.

در سال 1954 کره شمالی پیشنهاد پایان مخاصمه بین آمریکا و کره شمالی را در ژنو برای پایان دادن به صلح مسلح ارائه داد که نه تنها آمریکا موافقت نکرد بلکه به مسلح کردن کره جنوبی با تمامی ابزارهای نظامی موجود در آن زمان ادامه داد و از سالهای 1975 سلاحهای اتمی خود را نیز همزمان در ژاپن و کره جنوبی مستقر کرد که در طی مانور نظامی هفته های گذشته رسماً اعلام کرد که زیر دربانهای اتمی و هواپیماهای با سلاح اتمی در این مانورها شرکت دارند و از ژاپن و کره جنوبی دفاع خواهند کرد. که البته پاسخ کره شمالی روشن بود اگر مورد حمله پیشگیرانه قرار بگیریم تمامی پادگانهای آمریکا در ژاپن، کره جنوبی، جزایر گوام که هواپیماهای جنگی اتمی آمریکا مستقر هستند و خود آمریکا را هم هدف قرار خواهیم داد و اینهمه نشان از آن دارد که کره شمالی خود را بخوبی مسلح کرده است و حرف خالی تحویل آمریکا نمیدهد.

آمریکا بکمک ژاپن و کره جنوبی و چند کشور کوچک جنوب شرقی آسیا پای ریسک بزرگی رفته اند اگرچه حمله خود را بر روی کره شمالی متمرکز کرده اند ولی بر همگان روشن است که هدف چین و روسیه هستند آمریکا و ناتو چین و روسیه را تقریباً از طریق خشکی، دریا، موشکهای ضد موشک و حتی در فضا به محاصره نظامی در آورده اند. نصب موشکهای ضد موشک آمریکا در آلاسکا و در

خواست روسیه از باز پس گرفتن این منطقه که به آمریکا فروخته شده بود، مانور نظامی ناگهانی روسیه در دریای سیاه، مانور نظامی چین در سراسر آبهای دریای چین باید دوزاری آمریکا را انداخته باشد که اگر جنگی حادث شود احتمال برد آمریکا و ناتو بسیار ضعیف است چون اینبار کره شمالی و دو کشور چین و روسیه قصد دارند در این جنگ پیروز شوند.

کره شمالی با آگاهی از سیاست نظامی غرب میدانند که غرب از زمان شروع دوران سیاست استعماری به کشورهای حمله کرده است که قدرت دفاعی بسیار ضعیفی داشته و بعد از جنگ سرد با سیاست انحصارات سرمایه داری امپریالیستی این استراتژی را دنبال کرده است ولی آیا در مقابل ارتش قدرتمند کره شمالی که پیروزی دو جنگ ضد فاشیسی و جنگ اول کره بر علیه آمریکا در کارنامه خود دارد و اینک به سلاح اتمی و موشکهای دوربرد مسلح است و در همسایگی دو قدرت جهانی اقتصادی نظامی چین و روسیه قرار دارد میتواند حتی تصور حمله بیکی از این کشورها را به مخیله خود راه دهد. کره ای که قادر است مستقیماً آمریکا را هدف قرار دهد آنهم نه با سلاحهای متعارفی بلکه با بمب اتمی و هیدروژنی آیا آمریکا و سرمایه داری انحصاری آن حاضرند پای ریسک برد و یا باخت بروند داده ها نشان میدهد که آنها ترسو تر از آنند که جرات کنند پای جنگ با کره شمالی بروند.

کره شمالی روشن و کامل به آمریکا و به رژیم وابسته کره جنوبی اطلاع داده است که بازی دیگر تمام شده است کره یکپارچه خواهد شد چه با جنگ و چه با صلح انتخاب باشماست.

1. کره شمالی قطعنامه های غیر انسانی آمریکا و سازمان ملل را نه پذیرفته و نه خواهد پذیرفت
2. کره شمالی تکنیک فضایی خود را تکامل خواهد داد و ساتلیتها و سفینه های خود را بفضا خواهد فرستاد.
3. کره شمالی تا زمانی که آمریکا و دیگر قدرتهای اتمی پای خلع سلاح هسته ای نروند به ساختن و مسلح کردن خود با بمب اتمی ادامه خواهد داد.
4. مهم نیست آمریکا تا چه اندازه سلاحهای سخت افزار و نرم افزار جنگی خود را بمرزهای ما منتقل میکند اگر مورد حمله قرار گیریم با بمب اتمی پاسخ خواهیم داد و از تمامیت ارضی، استقلال و انقلاب خود دفاع خواهیم کرد.
5. کره شمالی خواهان همزیستی مسالمت آمیز با همه کشورهای جهان است. احترام متقابل، همکاری دوجانبه و چند جانبه، عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها، عدم استفاده از نیروی نظامی برای حل مشکلات جهانی و بین کشورها پرنسبیهایی ماست از آنها دفاع خواهیم کرد.
6. ارتش کره شمالی یک ارتش توده ای دفاعی است و قصد حمله به هیچ کشوری را ندارد ولی اگر مورد حمله و یا تجاوز قرار گیرد با تمام توان به آن پاسخ خواهد داد.

تجربه کره شمالی نشان میدهد که برای اولین بار در تاریخ مبارزاتی ملتها و خلقهای جهان برای استقلال ملی، تمامیت ارضی و منافع ملی یک کشور کوچک هم میتواند با توانایی های خود منافع قدرتهای زیاده خواه را بخطر بیاندازد. کره شمالی نشان داد که میشود کشور بزرگ و قدرتی مثل آمریکا را مهار کرد و او را سر جایش نشانند. مقاومت کره شمالی در برابر بزرگترین نیروی نظامی جهان نشان میدهد که این سیستم پوشالی تر از آن است که تصور میشود. آیا آمریکا این سیلی محکم را تحمل خواهد کرد و یا دیوانه وار وارد میدان نظامی شده و خود و هم پیمانان را با فاجعه دیگری مواجه خواهد کرد که اگر چنین کند بیشترین آسیب را از آن خود خواهد کرد و نقطه پایانی خواهد گذاشت بر سیستم امپریالیستی که بعد از جنگ جهانی دوم خسارت جبران ناپذیری به حیثیت انسانی وارد کرده است. اگر جنگی حادث شود پایان آن نابودی بزرگترین قدرت نظامی جهان خواهد بود و زمان آن خواهد رسید که کشورها تاب تحمل همدیگر را نداشته باشند و زمینه همکاری همه جانبه بدون فشار نظامی فراهم شود. آمریکا چه بخواد و چه نخواهد جهان را بسمتی برده است که با باید عقب نشینی کند که بمعنای پایان کار سیاستهای نادرست آن است و اگر بر طبل جنگ همانند گذشته بکوبد باز هم متلاشی شده و هرگز نمیتواند دوباره سر بلند کند. آمریکا باید بپذیرد که دوران جنگ سرد تمام شده و این کشور هم با آن دوران به پایان خود رسیده است و تلاش مذبوهانه اش برای سرکردگی بر جهان هرگز با موفقیت همراه نخواهد شد ضمن آنکه نمیتواند از اتحاد دو کره جلوگیری کند این کره شمالی نیست که امنیت جهان را بخطر انداخته است بلکه این آمریکاست که با بیش از 8000 بمب اتمی آماده پرتاب و با بودجه نظامی 700 میلیارد دلاری معادل 69% بودجه نظامی جهان نه تنها تمام دنیا بلکه امنیت مردم آمریکا را هم بخطر انداخته است.

م. ر. ا. د (04.04.2013)

Nouriman Ghahary

سخنرانی نورایمان قهاری، دکتر روانشناس در اطاق اتحاد زنان آزادیخواه به مناسبت 8 مارس روز جهانی زن در پالتاک - 9 مارس 2013
خشونت و ستم بر زنان، نمادها و راهکارها

نوشته ای که پیش روی دارید متن سخنرانی ای است که در 9 مارس 2013 در اطاق اتحاد زنان آزادیخواه به مناسبت 8 مارس روز جهانی زن در پالتاک ارائه داده شد. این سخنرانی بخشی از مقاله ای جامعتر است که اول بار آن را در سال 2009 در واکنش به برنامه ای در تلویزیون آمریکا در مورد مسئله عمل جراحی بینی زنان در ایران نوشته بودم. این برنامه مسئله عمل جراحی بینی در ایران را بعنوان زیبایی طلبی و تجدد طلبی زنان معرفی می کرد بدون هیچگونه اشاره به ستم و خشونت باور نکردنی ای که بطور گسترده و همه جانبه

زنان ایرانی هر روز با آن مواجه اند. گزارش ها و آمارها حاکی از آنند که دختران نوجوان ایرانی که تنها 14 سال سن دارند مبادرت به انجام عمل جراحی بینی می کنند و این در حالی است که اجزای صورت، در سنین نوجوانی هنوز در حال رشد و تغییر شکل هستند. گزارش هایی دیگر نشان داده اند که "تنها یک پنجم جراحی ها در ایران ناشی از الزامات پزشکی و چهار پنجم آنها تنها با اهداف زیبایی و آرایشی صورت می گیرند؛" همچنین "میزان جراحی بینی در ایران به نسبت جمعیت آن هفت برابر میزان این جراحی در ایالات متحده و شمار عمل های زیبایی در جمهوری اسلامی و برزیل برابر تخمین زده شده اند و این در حالی است که برزیل 192 میلیون (1) و ایالات متحده امریکا نزدیک به 313 میلیون جمعیت دارند. با اینکه ممکن است برخی افراد عمل جراحی بینی را امری خصوصی تلقی کرده و پرداختن به آن را بی مورد بدانند اما انجام این عمل در ابعادی که در ایران مشاهده می شود نگران کننده بوده و می بایست آن را جزئی از پی آمدهای ستم و خشونت های زیبایی کرد که زنان ایرانی آن را بطور روزمره تجربه می کنند.

با سلام به همه حاضرین در اتاق و با تشکر از اتحاد زنان آزادیخواه بخاطر فرصتی که برای این صحبت به من دادند. روز جهانی زن را به زنان حاضر در اتاق تبریک می گویم، و همچنین به مردانی که حضورشان در اینجا می تواند نشانه همراهی آن ها و حمایتشان از مبارزه زنان برای کسب حقوق برابر برای خود و آزادی جامعه باشد.

صحبت من را با اشاره به این مهم شروع می کنم که برای پرداختن به مقوله خشونت علیه زنان، به عنوان عاملی مهم در کنترل مناسبات اجتماعی، چارچوبی وسیع لازم است، و من در اینجا از موضع صرفا تجریدی و تخصصی روانشناسانه به آن خواهم پرداخت. و همچنین اینکه من از مبارزه و مقاومت زنان در طول تاریخ معاصر ایران با خبر هستم اما به آن نخواهم پرداخت چون بحث من مربوط به پی آمدهای ضربربار خشونت و سرکوب زنان است.

قبل از پرداختن به مسئله پی آمدهای خشونت علیه زنان لازم است که در مورد برخی مفاهیم کلیدی در اینباره صحبت کنیم، چون نوع نگاه ما به هر پدیده و ریشه های بروز و بقای آن نحوه برخوردمان نسبت به آن پدیده را تعیین می کند. یکی از این مفاهیم چرایی وجود و بقای این خشونت و دیگری مفهوم خود این خشونت است. که من با توجه به وقت، بطور خلاصه به آن ها می پردازم:

تسلط بر زنان

اگر بتوان، با توجه به تعاریف متفاوت ولی با مضمون مشترکی که از آن شده، خشونت را به اعمال فشار و زور از طرف فرد یا گروهی بر فرد یا گروهی دیگر، با هدف محدود کردن آزادی و اراده دیگری و در خدمت پیش برد منافع خویش معنی کرد، می توان گفت که خشونت علیه زنان قدم طبیعی بعدی ست در خدمت تعمیم تسلط بخشی از جامعه بر بخشی دیگر و در همه روابط اجتماعی که بر اساس مناسبات طبقاتی بر پا شده است.

استمرار موقعیت برتر مرد در جامعه نابرابر طبقاتی، علاوه بر انواع سرکوب عریان و خشن پلیسی و سیاسی، در گرو کنترل روانشناسانه و غیر مستقیم جامعه در همه عرصه های فرهنگی و اجتماعی از جمله رسانه ها، هنر، آموزش و پرورش، و مذهب است. در این وسط مذهب خودش جایگاه و ویژه گی خاصی، در کنترل فرهنگی و روانشناسانه جامعه از دیدگاه مردسالارانه دارد و نقش به سزایی را در تحقیر، تحمیق، ایجاد از خود بیگانگی، و پذیرش فرودستی از طرف زنان بازی می کند؛ به عبارتی دیگر، مذهب دارای پتانسیل و کارایی بالایی است برای آنکه در خدمت سرکوب زنان باشد.

تحقق یافتن خواسته های زنان یکی از فاکتورهایی است که بافت سنتی جامعه را در ایران به چالش می کشد. رژیم سرمایه داری ایران که در پوششی سنتی-مذهبی سال هاست برای خود جواز الهی جهت سرکوب و نسل کشی مخالفین و توده های محروم جامعه صادر کرده است، ادامه حیات خود را در این می بیند که با تحکیم افکار سنتی-مذهبی جامعه را در محدوده ای نگه دارد که فرودستی زنان به مثابه قاعده ای طبیعی جا افتاده و در افکار عمومی درونی (2) شود. در این رابطه برتری قانونی- اجتماعی مردان بر زنان در ایران بواسطه جنگ رژیم اسلامی با زنان تعمیم پیدا کرده و رسمیت می یابد و دور تسلسلی از چرخه اجتماعی را تولید می کند که از یک طرف بافت سنتی جامعه را حفظ میکند تا با مسخ شدگی تدریجی تفکر، روان، و فرهنگ جامعه بقای رژیم تداوم پیدا کند، و از طرف دیگر زنان را فرودست نگه می دارد تا جامعه بسوی تجدد و برابری پیش نرود، تا بقای رژیم سرمایه داری اسلامی تضمین گردد.

مفهوم خشونت

خشونت علیه زنان را در سراسر جهان می توان مشاهده کرد و از آن می توان بعنوان هسته اصلی در سرکوب و فرودست نگهداشتن زنان نام برد. خشونت علیه زنان هرگونه عملی ست که منجر به وارد آمدن صدمات جسمی، روانی، اقتصادی، اجتماعی، و یا جنسی شود، و رفتارهایی ست که شامل اعمال قدرت و محدود کردن آزادی چه در سطح اجتماعی و چه در سایر سطوح زندگی خصوصی افراد می شوند. این خشونت در رفتار، کلام و نظرات تبلور پیدا می کند و از اشکال توهین، تهاجم، و بی اعتبار کردن و نادیده گرفتن خرد (میکرو) گرفته تا اشکال صریح، آشکار و شدید خشونت را در بر می گیرند و در تمام سطوح جامعه اعمال میشود:

. خشونت جسمی، جنسی، و روانی درون خانواده می تواند به انواع گوناگون صورت بگیرد، از جمله از طریق هل دادن، کتک زدن، محدودیت و محرومیت اقتصادی، محدودیت و محرومیت فکری و آموزشی، خشونت لفظی که شامل فحاشی، تحقیر، و نسبت های خرافاتی به زنان دادن است؛ سکوت توأم با بی محلی دراز مدت (که پی آمد آن می تواند تسلیم زنان برای حفظ محیطی صلح آمیز در خانه باشد)؛ تجاوز جنسی میان-زوجی؛ قطع یا مثله کردن اندام جنسی زنان (که به اشتباه به آن ختنه زنان می گویند)؛ قتل های ناموسی، خشونت مربوط به دیه، و دیگر سنت های مخرب مربوط به ازدواج؛ رفتار زیان آور از قبیل "کودک- انگاری زنان" که شامل رفتارهایی است چون تعیین تکلیف برای زنان توسط دیگران، یا بازدید از کار های آنان که مثل بازدید و سرکشی به کار کودکان است؛ عدم برسمیت شناختن نارضایتی آنان از شرایط و انتساب آن به مسئله بیولوژیکی مثل دوران قاعدگی/پرئود؛ رفتار تهدیدآمیز از قبیل تهدید به آزار کودکان، پرتاب یا شکستن اشیاء، قلدری؛ و سوء استفاده جنسی از کودکان (بخصوص دختران خردسال).

. خشونت جسمی، جنسی، و روانی درون اجتماع از جمله تجاوز جنسی، اعمال قدرت و مزاحمت جنسی و تهدید در اماکن عمومی، محل کار، تحصیل و اماکن دیگر، بازار خرید و فروش زنان و کودکان، و پورنوگرافی. محدودیت قائل شدن برای پیشرفت زنان در حوزه کاری، محرومیت زنان از ارتقاء بخاطر بارداری. انتساب القاب تحقیر آمیز به زنانی که در محیط کار جدی و موفقند.

. خشونت جسمی، جنسی، و روانی که بوسیله دولت ها به شکلی غیر مستقیم، از طریق پشتیبانی و مشروعیت بخشیدن، و یا به شکلی مستقیم، از طریق قانونی، و بطور سیستماتیک و برنامه ریزی شده اجرا می گردد، که شامل قوانین خانواده، طلاق، ارث، و غیره و بطور مثال قوانین مربوط به سقط جنین در کشورهای به اصطلاح پیشرفته، و قوانین مدنی، قضایی، و مجازات اسلامی در مورد کشوری مثل ایران می شود.

خشونت علیه زنان و آسیب دیدگی اجتماعی

و اما پی آمد های این خشونت: باید تاکید کنم که خشونت سرکوبگرانه بطور عام و خشونت علیه زنان بطور خاص، که موضوع بحث ما است، عملی خنثی و بدون پی آمدهای آسیب زا نیست، بلکه این خشونت باعث ایجاد یک حس ناتوانی می شود، حسی که به نوبه خود اساسی ترین زخمی است که آسیب دیدگی در فرد را بوجود آورده و باعث می گردد که اعتماد به نفس در فرد رشد نکند و همچنین فرد را به یک حس نا امید مزمنی می رساند که او را دوباره در معرض قربانی شدن قرار می دهد.

اگر بطور انتزاعی به بروز آسیب دیدگی ای که از خشونت علیه زنان ناشی میشود پردازیم می توانیم عوارضی را ببینیم که برخی از آن ها جزئی از پی آمدهای نامرئی این خشونت به حساب می آیند و براحتی قابل مشاهده و شناخت نیستند. این عوارض به اشکالی گوناگون در زنان قربانی خودش را بروز میدهند، و به نوبه خود بر زندگی و رشد شخصیت کودکان آنان نیز تاثیر می گذارند.

برخی از این عوارض عبارتند از: ترس مزمن، از جمله ترس از خانه بیرون آمدن، اضطراب، افسردگی، پرخاشجویی و عصبانیت، یاس، بی خوابی، کابوس، اختلال در اشتها، امراض و دردهای جسمی، عدم اعتماد به نفس، عدم باور در توانایی انجام کار، عدم باور به قابلیت حفظ و حمایت از خود و کودکان خود، حس تحقیر شدگی، تمرکز بر کمبود های شخصی، عدم تحرک در جهت پیشرفت (آموختن ناتوانی)، عدم قدرت تصمیم گیری، بروز حس بی اعتمادی در روابط میان-فردی، و پذیرش و تمکین در مقابل هرگونه بی حقوقی از نظر اجتماعی و در نهایت خودکشی.

با وجود اینکه خشونت علیه زنان می تواند به بروز آسیب دیدگی روانی در فرد بیانجامد، این خشونت را نمی توان صرفا با تعاریف مشکلات روانی (3) و "خشونتگری مردان" و "خشونت پذیری زنان" (4) توضیح داد، مخصوصا در مورد جوامعی مثل ایران که این پدیده در آن معضلی عمیقاً اجتماعی و نهادینه شده است، برای توضیح پی آمدهای خشونت وارده بر زنان ما از تعریف آسیب دیدگی اجتماعی استفاده

می‌کنیم، تعریفی که عمق تأثیرات مناسبات اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی سرکوبگرانه‌ای را نشان می‌دهد که زنان ایرانی آن را در همه عرصه‌های زندگی بطور روزمره تجربه می‌کنند، مناسباتی که زنان را بعنوان بخشی از نیروی مولده جامعه فرودست نگاه می‌دارد. با استفاده از این تعریف ما می‌توانیم با وجود اینکه از این زنان به عنوان قربانیان اصلی شرایطی مثل خشونت خانگی نام می‌بریم، آنان را جدا از کل جامعه نبینیم. بدین معنی که به ماهیت و چگونگی رابطه زن و جامعه در چارچوبی اجتماعی و به تجربیاتی که او را به عنوان عضوی از جامعه تحت تأثیر خود قرار می‌دهد نگاه می‌کنیم تا مناسباتی را که باعث بروز چنین آسیب‌دیدگی‌هایی می‌شوند را بشناسیم و با آن مبارزه کنیم.

در اینجا لازم است بگویم که برخی از جامعه‌شناسان و روانشناسانی که برای سایت‌های مختلف بخصوص سایت‌های دولتی در ایران می‌نویسند از مقوله آسیب‌دیدگی اجتماعی به طریقی حرف می‌زنند که انگار آسیب‌دیدگی اجتماعی یعنی مردم ایران بیمارند و بهمین خاطر جامعه ایران بیمار است؛ و چون جامعه بیمار است، افراد به خشونت دست می‌زنند، آمار جراحی پلاستیک بینی و بازسازی پرده بکارت سرسام آور است، و تنفروشی، خودکشی و افسردگی و اعتیاد بیداد می‌کنند. اما این افراد در حقیقت با چنین تعاریف و تحلیل‌ها، مقوله آسیب‌دیدگی اجتماعی را از مضمون و هسته اصلی اش، که بر محور نقش سیستم حاکم در تولید و بازتولید این معضلات می‌گردد، تهی می‌کنند. انگار که این ماهیت مردم است که باعث آسیب‌دیدگی آن‌ها می‌شود. (5)

پس تعریف دقیق‌تر آسیب‌دیدگی اجتماعی این است که این آسیب‌دیدگی نتیجه رویدادهای پی‌درپی و مداوم ناگواری است که پیش‌بینی شده هستند چون سیستم حاکم آن‌ها را "برنامه‌ریزی" و "بطور هدفمند و منظم بر جامعه تحمیل می‌کند!" آسیب‌دیدگی‌ای که در نتیجه برخورد طبیعی افراد با روابطی حاصل می‌شود که بر اساس شرایط غیر انسانی و "ناشی از استبداد حکمفرما" بر جامعه تحمیل می‌شوند. بنابراین، این نوع آسیب‌دیدگی متعلق به یک وضعیت طبیعی غیر طبیعی یا وضعیت غیر طبیعی طبیعی شده است؛ متعلق به وضعیتی است که فشار و نابرابری و سرکوب از ویژگی‌های اصلی آن هستند. وضعیتی که افراد در تطبیق دادن خود با آن مشخصه‌هایی را پرورش می‌دهند که آن‌ها را مایل به رفتاری می‌کند که "باید داشته باشد"، یعنی واکنشهایی طبیعی نسبت به شرایطی که ساخته دست سیستمی سرکوبگر است و جزئی از زندگی طبیعی انسان‌ها نیستند و نباید باشند. یکی از مخربترین ویژگی‌های این وضعیت غیرطبیعی طبیعی شده این است که در روند اعمال فشار و خشونت، پارامترهایی اعلام نشده بی صدا درونی و جزئی از فرهنگ غالب می‌شوند. نمونه‌ای از این شرایط طبیعی غیر طبیعی را می‌توان در جامعه ایران و در ارتباط با برخی حرکات رفتاری زنان در آن جامعه مشاهده کرد. (6) بطور مثال، اپیدمی عمل جراحی بینی، یا تظاهر به انجام آن در میان بخشی از زنان، یکی از عارضه‌های خشونت علیه زنان در ایران است. برخی افراد با این مسئله بطور سطحی برخورد کرده، و حتی این رفتار را بعنوان تجدد طلبی زنان جوان ایرانی توجیه می‌کنند. دیگران از آن بعنوان جنون زیبایی نام می‌برند. (7) اما اگر بخواهیم از دیدگاه روانشناسانه تحلیلی از جامعه سرکوب شده ایران و خشونت علیه زنان در این چهارچوب بدست دهیم، باید از عمل جراحی بینی یا تظاهر به انجام آن در ایران بعنوان یکی از پی‌آمدهای آسیب‌دیدگی اجتماعی نام ببریم.

بگذارید توضیح دهم. شکلگیری هویت فرایندی اجتماعی- فرهنگی است، به ترتیبی که هویت فردی در ارتباطی دیالکتیکی با محیط و افراد درون آن شکل می‌گیرد. این فعل و انفعالات نامشخص و پادروا نیستند، بلکه، بوسیله محیط پیرامون تنظیم می‌شوند و بنابراین از حد و مرز خاصی برخوردارند. بطور مثال ارزش‌هایی را که یک فرهنگ پاس می‌دارد یا بعنوان شرارت و بدی از آن پرهیز می‌کند قسمتی از دانش مشترک هر جامعه است، و در کارهای روزمره‌ای که ما برای کودکان و نوجوانان مقرر می‌کنیم، از طریق رسانه‌های عمومی، سیستم آموزشی و بهایی که ما بزرگسالان به فعالیت‌هایمان می‌دهیم به آنان انتقال داده می‌شوند.

در این روند شکلگیری هویت، به رسمیت شناختن فرد، به مثابه ارزش گذاشتن بر وی، از فاکتورهای کلیدی در روند رشد شخصیت سالم در انسان به حساب می‌آید و متقابلاً یکی از خواسته‌های طبیعی هر انسان به رسمیت شناخته شدن و کسب جایگاه خویش در روابط اجتماعی است. در تمام مراحل رشد در زندگی، انسان‌ها به انواع گوناگون انتظار دارند که پدر و مادر، آموزگاران، دوستان و روسا نسبت به آنان و حاصل کارشان توجه مثبت نشان دهند. توجهی که در کودکی بوسیله پدر و مادر، و در مراحل بعدی رشد بوسیله دیگران، نسبت به فرد ابراز می‌شود در او احساس به رسمیت شناخته شدن ایجاد کرده و باعث رشد مثبت خودپنداره، (8) یا ارزیابی مثبت فرد از خود، می‌گردد. افرادی که بواسطه روابطشان با محیط پیرامونشان ارزیابی مثبتی از خود پیدا می‌کنند از عزت نفس بالایی برخوردار می‌شوند که به نوبه خود یکی از عوامل مهم در موفقیت انسان‌ها در عرصه‌های متفاوت زندگی است

اعضای یکی از قبایل آفریقای مرکزی برای به رسمیت شناختن هم و ابراز خوشامد به یکدیگر هنگامی که به هم می‌رسند می‌گویند "سایبوننا!" (9) که به معنی "من تو را می‌بینم!" است.

اهمیت این مسئله وقتی قابل درک و لمس می‌شود که به نتایج تحقیقات جامعه‌شناسانه و روانشناسانه در مورد از خودبیگانگی و تحقیرشدگی ناشی از تبعیض نژادی در جامعه پیشرفته و توسعه‌یافته‌ای مثل آمریکا نگاه می‌کنیم. در آمریکا، در ارتباط با بررسی‌ای که از وضعیت پسران نوجوان در خانواده‌های فقیر سیاه‌پوست شده است، آمار وحشت‌انگیز ترک تحصیل، زندانی شدن، عضویت در گنگ‌های خیابانی، و کشته شدن در درگیری‌های مسلحانه در خیابان‌ها نشان می‌دهد که تبعیض نژادی نهادینه شده در تمام سطوح جامعه آمریکا در نوجوانان سیاه‌پوست حس نامریبی بودن، به حساب نیامدن، و تحقیرشدگی را درونی کرده و آنان هیچ امیدی به پیشرفت در این جامعه ندارند. از همین رو است که افراد و گروه‌هایی که در جهت جداسازی این نوجوانان از گنگ‌های خیابانی می‌کوشند، اساس کار خویش را بر مبنای فلسفه هسته‌ای "سایبوننا!"، که همانا به رسمیت شناختن افراد است، بنا می‌کنند تا به دور از چارچوب خشونت‌بار گنگ‌های خیابانی موقعیت‌هایی را فراهم آورند که بواسطه آن حس به رسمیت شناخته شدن و تعلق اجتماعی به این نوجوانان القاء شود.

فانون (10) بعنوان یک روانپزشک، در مورد تاثیر نژادپرستی می‌گوید: نژاد پرستی انسان را از شخصیتش تهی می‌کند چون به او می‌گوید که من بهیچ وجه تو را نمی‌بینم. حال اگر منطق و تحلیل فانون را در مورد زن ستیزی، بطور کل و زن ستیزی در جامعه ایران بطور خاص، بکار گیریم می‌بینیم که در سیستمی که زن ستیزی از ویژه گی های بارزش است، هیچگونه رسمیت شناسی ای برای زنان وجود ندارد. زن ستیزی، محرومیت از برسمیت شناخته شدن است و زنان را فاقد شخصیتی منسجم و عزت نفسی سالم می‌کند. سیستم سرمایه داری زن ستیز جمهوری اسلامی در حقیقت می‌گوید: من بهیچ وجه تو را نمی‌بینم و برسمیت نمی‌شناسم. این عدم برسمیت شناختن در همه عرصه های اجتماعی و قانونی باعث تاثیرات بسیار مخربی در زنان بوده و هست، و من می‌خواهم بگویم که در حقیقت مردان جامعه ما نیز بی تاثیر از گزند زن ستیزی در جامعه ما نبوده اند، به این معنی که زنی که بخاطر مناسبات زن ستیزانه - فاقد اعتماد بنفس لازم است نخواهد توانست فرزندان پسرش را بعنوان مردان آینده با روحیاتی برابری طلبانه و غیر هژمونی طلبانه نسبت به زنان بار بیاورد. در ایران، خشونت علیه زنان آنها را از پیش صحنه زندگی به عقب رانده، در جایگاهی دست چنم قرار داده و به آنان حس نامرئی بودن را القاء می‌کند. آنان برای آن که خود را به معرض دید گذارده، (تا به رسمیت شناخته شوند) حاضرند آنچه را که بطور طبیعی در "معرض دید" است تغییر داده یا تظاهر به تغییر آن کنند. چون عمل جراحی بینی به خودی خود و در چهارچوبی دیگر به هنجاری طبیعی در بسیاری از جوامع تبدیل شده است، و از آنجایی که این رفتار منجر به شهرت یافتن ایران بعنوان سمبل پایتخت عمل جراحی بینی در دنیا گشته است، فراموش می‌شود که ابعاد این رفتار در میان دختران و زنان ایرانی حیرت آور و نگران کننده است. بدین معنی که این گروه از زنان برای حفظ صیانت نفس خویش دست به اقداماتی می‌زنند که خود تعرض به صیانت نفس آنان است.

صحبت در مورد خشونت و ستم بر زنان بسیار است و من در اینجا بحثم را خاتمه می‌دهم و فقط می‌خواهم بگویم که خشونت در مورد زنان تنها به تعرض فیزیکی و یا تحقیر و توهین به آنها محدود نمی‌شود بلکه این خشونت دارای ابعاد بسیار وسیعتر اجتماعی است که به شکل پیچیده تری در مورد زنان عمل می‌کند: از حذف اجتماعی از عرصه های کار و فعالیت و عرصه فرهنگ و هنر و ورزش گرفته تا عدم به رسمیت شناسی حضور و موجودیت حقوقی آنان.

با توجه به این توضیحات باید خاطر نشان کنم که رهانی زنان از قید جامعه ای مردسالار و تبعیض آمیز تنها بر اساس اراده هانی آگاه، مصمم و سازمان یافته و پیشرو بر علیه مناسبات مسط جاری ممکن است و سرنگونی جمهوری اسلامی شاید تنها نقطه آغازی است برای پیشبرد روند مبارزاتی ای که به رهانی زنان در ایران می‌انجامد.

(1) دلیل استقبال گسترده از جراحی زیبایی در ایران چیست؟ دویچه وله فارسی

<http://www.dw.de/849D8D-AF8D%849D-C8DB%849D>

<http://www.dw.de/849D7A8D%8A%8D%82%9D-AA%8D%3B%8D%7A%8D%849D>

<http://www.dw.de/2B%8D%7A%8D%87%9D-AF8D%1B%8D-AA%8D%3B%8D-AF8D%849D>

-C8%DB%AD%8D%7A%8D%1B%8D%AC%8D%

-1B%8D%AF%8D%-C8%DB%C8%DB%7A%8D%8A%8D%C8%DB%2B%8D%

16641206-a/AA%8D%3B%8D%C8%DB%86%DA%-86%9D%7A%8D%1B%8D%C8%DB%7A%8D%

(2) درونی ساختن یا "اینترنالیزیشن" در روانشناسی به معنی پذیرش باورها، ارزش، نگرش، آداب، معیارها و غیره برای خود است.

(3) آسیب دیدگی روانی توضیحی نا کامل است، زیرا آسیب دیدگی روانی تعریفی است برای اختلالاتی که در احساسات توانایی ها، روابط و دیدگاه های انسان نسبت به خود و به دنیای اطرافش، پس از وقوع "یک" حادثه ناگوار، "غیر منتظره و غیرقابل پیش بینی" شده که با "شدتی فراتر از فشارهای موجود در زندگی روزمره" است، بوجود می آیند.

(4) مسئله جنسیت را ریشه اصلی و تنها عامل خشونت علیه زنان دانستن و اهمیت ناچیزی برای عوامل اصلی تشدید کننده این پدیده، از قبیل تبعیض طبقاتی و فرآورده های آن مثل فقر، سرکوب سیاسی و فرهنگی و دیگر اشکال خشونت، و عوامل دیگری چون تبعیض نژادی و قومی و تأثیر آن بر روی زندگی زنان قائل بودن ساده نگری در تحلیل بوده و به انحراف در درمان این گروه از افراد جامعه می انجامد. تفکری چنین یک بعدی در فرضیه ای تبلور می یابد، که به اشتباه، همبستگی زنان از طبقات، اقوام، و نژادهای مختلف را قویتر از همبستگی آنان با مردانی که هم طبقه، هم قوم، و هم نژاد خود هستند ارزیابی میکند. برخورد جامعه روانشناسانه به مسئله خشونت علیه زنان، آن را پدیده ای اجتماعی که یکسان نبوده ولی همگانی و جهانشمول است ارزیابی کرده، و به این مسئله که خشونت علیه زنان بسته به طبقه، نژاد، فرهنگ، و مذهب، اشکال متفاوتی به خود می گیرد بهایی ویژه می دهد.

(5) پروانه زاهدی فر کارشناس ارشد جامعه‌شناسی و عضو گروه جامعه‌شناسی پزشکی و سلامت در ایران، جمع‌بندی از بررسی پایان‌نامه‌های مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری رشته‌های روان‌پزشکی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی در دانشگاه های ایران این است که این تحقیقات به ریشه های اصلی این معضل نپرداخته و آن را صرفاً بعنوان بیماری در فرد معرفی می کنند: "می‌توان گفت که بین انجام عمل جراحی زیبایی و عوامل فردی به‌ویژه اختلالات روانی رابطه وجود دارد و متقاضیان عمل جراحی زیبایی بیمارانی روانی هستند که لزوماً باید در یکی از دسته‌های مختلف اختلالات روانی (مانند شخصیت وابسته، نمایشی، خودشیفته، ضداجتماعی، وسواسی، پرخاشگر و ...) بگنجند."

<http://www.isa.ir/node/2301واکوی>

علل اقدام به اعمال جراحی زیبایی

یکی از خطراتی که در این نوع طرز نگاه وجود دارد این است که نه تنها به ریشه یابی و مبارزه با منشا اصلی این معضلات نمی انجامد بلکه می تواند قربانیان خشونت و سرکوب را در معرض سرزنش و سرکوب بیشتر قرار دهد

(6) نمونه دیگری از وجوه وضعیت طبیعی غیر طبیعی را در رابطه با خشونت خانگی میتوان مشاهده کرد. آمارهای خشونت خانگی و اجتماعی نشان می دهد که این دو مقوله با یکدیگر رابطه ای مستقیم دارند، به گونه ای که آمار خشونت های خانگی همراه با ازدیاد خشونت های اجتماعی علیه زنان افزایش می یابد. برخی افراد که مسئله جنسیت را عامل اصلی خشونت علیه زنان می دانند، زنانی را که از شوهران مرد سالار خود پیشتیبانی می کنند زنانی با گرایشات مرد سالارانه می نامند. این اما ارزیابی اشتباه از وضعیت زنانی است که علاوه بر تجربه ستم مضاعف ناشی از مردسالاری، انواع ستم اجتماعی دیگر که در نتیجه فقر اقتصادی، یا تعلق داشتن به اقلیتی مذهبی، قومی، یا نژادی است را متحمل می شوند. این گروه از زنان با ستمی که بر مردانشان، بواسطه موقعیت اقتصادی، قومی، مذهبی و غیره، اعمال می شود احساس همدردی عمیقی داشته و تا وقتی به چنین سرکوبهایی برخورد نشود، ممکن است نه تنها در کنار شوهران خود بمانند بلکه

خشونت را که از طرف آنان متحمل می شوند توجیه نموده و پذیرا باشند. البته باید گفت که مکانیزم های روانی دیگری نیز در پیچیده تر کردن موقعیت زنان در چهارچوب خشونت خانگی نقش بازی می کنند که وضعیت آنان را هر چه بیشتر مشکل می سازد. برای مثال می توان از پیوند ناشی از آسیب دیدگی و سیندرم استکهلم نام برد. برای آشنائی با پدیده پیوند ناشی از آسیب دیدگی و سیندرم استکهلم به مقاله *انسان، شکنجه و ناهماهنگی میان دو معرفت رجوع کنید*

<http://www.bidaran.net/spip.php?article169>

(7) دلیل استقبال گسترده از جراحی زیبایی در ایران چیست؟ دویچه وله فارسی

خشونت و ستم بر زنان، نورایمان قهاری هشت مارس ۱۳۹۱

<http://www.youtube.com/watch?v=qfcYM813w40>



”نقد و نگاهی بر “نشست مشترک احزاب، سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست

بیش از یکسال پیش تکاپوی جدیدی برای گردهم آمدن نیروهایی که خود را درون جنبش کارگری و کمونیستی ایران تعریف می کنند آغاز گردید. این تکاپو که ابتدا از نشست های عموماً غیرحضورى نمایندگان چند جریان سیاسى آغاز شده بود، با برگزاری نشست حضورى اول در شهر کلن آلمان از تاریخ ۲ تا ۴ تیرماه سال ۹۱ شکل مشخص تری به خود گرفت. در روزهای ۶ تا ۸ بهمن ماه نیز شهر فرانکفورت شاهد برگزاری دومین نشست حضورى این نهاد تازه تاسیس بود که نام “نشست مشترک احزاب، سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست” را بر خود نهاده بود.

ما در نشریه کار و هنگامی که تلاش های اولیه می رفت تا به اولین نشست حضورى منجر گردد، در مقاله ای تحت عنوان “اتحاد در عمل و مبارزه مشترک” (نشریه کار شماره ۶۱۹- نیمه دوم فروردین ۹۱) نظر خود را در ارتباط با این کوشش ها عنوان کردیم. ما ضمن استقبال از تلاش هایی که تاکنون در این رابطه شده و شرکت عملی در این تلاش ها و با تأکید بر این که “این تلاش ها برخاسته از احساسات انقلابی برای تقویت نقش چپ انقلابی در تحولات سیاسى ایران و افزایش نقش و موقعیت طبقه کارگر برای برانداختن نظم موجود و تحقق انقلابی و رادیکال مطالبات توده های مردم” می باشد، بر این موضوع انگشت گذاشتیم که اگر قرار است تجربه های ناموفق تلاش های گذشته مربوط به “اتحاد چپ کارگری” و “اتحاد انقلابی نیروهای چپ و کمونیست” تکرار نشود، باید با درس گیری از آن تلاش ها گام نویی برداشت

با گذشت بیش از یکسال از آغاز این تلاش ها و بویژه برگزاری دو نشست حضورى، واقعیت این است که “نشست” هنوز هیچ گامی در راستای وظایفی که در اولین نشست حضورى و در اطلاعیه ای که با نام “تلاش برای شکل دادن به یک بدیل سوسیالیستی” انتشار داد، برنداشته است. این موضوع به وضوح نشان می دهد که “نشست” بدنال درس گیری از تجارب گذشته نمی باشد. همین که پیش از نشست فرانکفورت، بسیاری از گروه های شرکت کننده در آن از ضرورت برداشتن گام هایی به جلو سخن راندند اما نشست حضورى دوم هرگز نتوانست گامی به جلو بردارد، بیان روشن این واقعیت است

با گذشت یکسال بازده بیرونی این نشست بسیار ناچیز بوده است. هنوز نظرات گوناگونی از اهداف و وظایف این "نشست" از سوی شرکت‌کنندگان در آن مطرح می‌شود، کسانی به دنبال وحدت تشکیلاتی هستند و کسانی به دنبال تهیه یک پلتفرم سیاسی که قرار است منعکس کننده خواست‌های اصلی توده‌های کارگر و زحمتکش و ساختار حکومت آینده باشد، کسانی نیز این نشست را تنها محلی برای گفت‌وگو می‌دانند!! آنچه را هم که برخی حاصل عملی "نشست" تاکنون می‌نامند، به صدور چند اطلاعیه و فراخوان برمی‌گردد که در واقع در صورت نبود "نشست" نیز این کارها انجام می‌شد. نمونه‌ی آن هم "کارزار جهانی برای آزادی فعالین کارگری" در آبان (اکتبر) سال گذشته است. کارزاری که "نشست" هیچ نقشی به صورت واقعی در آن نداشت و بود و نبودش فرقی ایجاد نمی‌کرد. همان‌طور که حتی برخی از جریان‌هایی که آن را امضا کرده بودند، هیچ فعالیت و نقشی در این کارزار و در عمل برعهده نگرفتند. آن‌ها نیز که در همکاری با هم به این کارزار پیوستند، در صورت نبود این اطلاعیه نیز همان کار را می‌کردند. در واقع اتحاد عمل‌هایی در این سطح همیشه در جنبش چپ خارج از کشور وجود داشته و خواهد داشت و "نشست" چیزی بر آن نیافزوده است.

یکی دیگر از نتایج این تلاش‌ها "ایجاد ساختارهای تشکیلاتی مورد نیاز" از سوی برخی اعلام می‌گردد که اگرچه برای ایجاد آن‌ها حداقلی از توافقات لازم است، اما اگر حاصل بیش از یک سال تلاش و بحث و مجادله تنها این باشد، می‌توان گفت برای کسانی که دل در گرو مبارزه طبقاتی و پیروزی طبقه کارگر دارند، "نشست" پاسخ‌گوی نیازها و ضرورت‌های کنونی نمی‌باشد و با وظایفی که برای خود تعیین کرده و در اطلاعیه‌ی پیش گفته با نام "تلاش برای شکل‌دادن به یک بدیل سوسیالیستی" آمده است، فاصله‌ای بعید دارد. در این اطلاعیه می‌خوانیم: "کمونیستهای ایران خود را موظف میدانند به این اوضاع پیچیده پاسخ دهند و در مورد مشخص اوضاع ایران راه حل انقلابی و کارگری را به میدان آورند" و "با: "ما در اوضاع کنونی برای شکل‌دادن به یک آلترناتیو و بدیل سوسیالیستی، تامین ملزومات و رفع موانع آن تلاش میکنیم". همه‌ی این‌ها در شرایطی نوشته شده که باز براساس آن اطلاعیه از سوی: "جمهوری اسلامی در یک بحران همه جانبه دست و پا می‌زند و سرنگونی آن در دستور روز قرار گرفته است" و از سوی دیگر قدرت‌های برتر جهان سرمایه‌داری نیز بدنبال ایجاد آلترناتیوهای مناسبی هستند که بتواند در صورت سرنگونی جمهوری اسلامی، جایگزین مطلوبی برای آن‌ها باشد.

"نشست" نه تنها حاصل تجارب گذشته را در خود بازتاب نداده، بل که به صراحت می‌توان گفت حتی در برخی از عرصه‌ها عقب‌تر از "اتحاد انقلابی نیروهای چپ و کمونیست" می‌باشد. اگر آن اتحاد توانست واحدهایی را در برخی از شهرها و یا کشورها سازماندهی کند، "نشست" قادر به این کار نشده و به‌نظر نمی‌آید که در چشم‌انداز آن نیز بدلیل ترکیب بسیار متنوع اعضای آن، پیش‌بینی نشدن ظرفی برای نیروهای مستقلی که در شهرها و کشورها حضور دارند و نیز همان ساختار تشکیلاتی "نشست" که باز نتیجه‌ی طبیعی ترکیب سیاسی آن است، چنین چیزی قابل دستیابی باشد. اگر "اتحاد" توانست به یک پلتفرم سیاسی مشخص دست یابد، "نشست" باز به دلیل تنوع و تفاوت‌های اساسی دیدگاه‌های درون آن در ارتباط با شکل و محتوای حاکمیتی که باید با در هم شکستن قدرت دولتی کنونی، جایگزین آن گردد، حتی قادر به دستیابی به یک پلتفرم سیاسی حداقلی نیز نخواهد بود.

شکی نیست که در سخن، هیچ‌کدام از شرکت‌کنندگان در "نشست" با برداشتن گام‌هایی در راستای اتحاد هر چه بیشتر مخالف نمی‌باشند. اما همان‌طور که گفته شد در عمل "نشست" حتی قدمی نیز در راستای اهداف برشمرده برداشته است. روندی که در صورت ادامه و عدم ایجاد تحولی در آن، می‌تواند همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم تأثیری منفی در جنبش داشته باشد. علت اصلی آن نیز این است که اگر اتحادی برخاسته از یک نیاز معین جنبش سیاسی و مبارزه طبقاتی کارگران نباشد و به این نیاز در عمل پاسخ ندهد، هرگز نمی‌تواند به اتحادی جدی و ثمربخش تبدیل گردد. برای همین است که باید دید این اتحاد برخاسته از کدام نیاز بوده و چگونه می‌تواند به آن پاسخ داد؟

برای پاسخ به این سوالات ابتدا باید ارزیابی مشخصی از وضعیت کنونی جامعه و روندهای پیش‌روی آن داشت.

بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران آن‌چنان حاد شده‌اند که ضرورت تغییر بیش از هر زمان دیگر آشکار گردیده است. در این میان جمهوری اسلامی که خطر سقوط را احساس می‌کند، از سویی از درون با تضادهایی شدید و در یک کلام غیرقابل حل مواجه است و از سوی دیگر قادر به مقابله با بحران‌های جاری نیست. اگر بخواهیم در یک جمله وضعیت حکومت اسلامی را تعریف کنیم باید گفت که جمهوری اسلامی در این شکل و شمایل قادر به ادامه‌ی حکومت نیست.

در چنین شرایطی، امکان بروز انفجار توده‌ای، مانند آنچه که در سال ۸۸ در ایران شاهد آن بودیم و یا نمونه‌هایی از این دست مانند مصر و تونس افزایش می‌یابد. بدیهی‌ست که توده‌های به خشم آمده، با خواست‌های مشخصی به میدان خواهند آمد و حتی نسبت به سال ۸۸ می‌توان گفت که اکنون آن دسته از خواست‌های اقتصادی که مشخصاً سیستم سرمایه‌داری را به چالش می‌کشند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده‌اند. امروز بر کسی پوشیده نیست که عموم طبقه‌ی کارگر ایران و دیگر زحمتکشان جامعه برای ادامه‌ی بقا می‌جنگند. این ویژگی جدا از ترکیب طبقاتی متفاوتی که می‌تواند نسبت به سال ۸۸ به یک انفجار توده‌ای جدید بدهد، رادیکالیسم بیشتری را به همراه خواهد آورد که حامل یک پتانسیل ضد سرمایه‌داری است و در شرایطی می‌تواند این جنبش را به سمت انقلابی کارگری و ضد سرمایه‌داری رهنمون سازد. از همین‌روست که شاهد افزایش تلاش‌ها در اردوگاه بورژوازی برای راه‌هایی که بتواند مانع رشد رادیکالیسم شده، اعتراضات توده‌ای را منحرف و بر این موج سوار شوند، هستیم.

در یک‌طرف جمهوری اسلامی با کوبیدن بر طبل "هسته‌ای شدن" و دامن زدن به بحران خارجی، تلاش دارد تا ناتوانی خود و مناسبات حاکم در مقابله با بحران‌های کنونی به‌ویژه اقتصادی را به دشمنانی نسبت دهد که "با اسلام سر دشمنی دارند" و این گونه افکار عمومی را منحرف و برای سرکوب‌های داخلی توجیه بترشد و در طرف دیگر در صف کشورهای امپریالیستی و اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی نیز که طیف رنگارنگی را شامل می‌شود سعی می‌شود تا با سوار شدن بر موج نارضایتی توده‌ها، برنامه، روش‌ها و تاکتیک‌های

خود را با استفاده از پراکندگی طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ای که هنوز از طبقه‌ای در خود به طبقه‌ای برای خود تبدیل نشده است، به آن‌ها تحمیل کنند. طیفی که یک سر آن خواهان شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری است و خاتمی را نجات‌بخش حکومت اسلامی می‌داند و سر دیگر آن به سرنگونی جمهوری اسلامی با دخالت و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌هایی چون آمریکا و اتحادیه اروپا دل بسته است.

در این میان و در حالی که به نظر می‌آید قدرت‌های امپریالیستی و حکومت اسلامی در دوسوی جریانی قرار گرفته‌اند که با سیاست‌های خود از مناقشات هسته‌ای گرفته تا تحریم‌های اقتصادی و مانند آن، در جریان عمل و زندگی روزمره سرنوشت توده‌ها را در دست گرفته و برای آن‌ها تصمیم می‌گیرند، تنها نیروی که می‌تواند این روند را مختل ساخته و اعتراضات توده‌ای را در مسیر یک انقلاب واقعی هدایت کند، طبقه‌ی کارگر است.

طبقه‌ی کارگر تنها طبقه‌ای است که این رسالت تاریخی را بر دوش دارد. طبقه‌ی کارگر تنها طبقه‌ای است که می‌تواند با در دست گرفتن رهبری انقلاب، سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت کارگری به خواست‌های فوری کارگران، زحمتکشان، ملیت‌های تحت ستم، زنان و جوانان پاسخ گفته و در جهت برقراری سوسیالیسم و برانداختن نظام سرمایه‌داری‌گام بردارد. هر راه حل بورژوازی برای انقلاب ایران، نتیجه‌ای فراتر از آن چه که امروز در کشورهای عربی از تونس و مصر گرفته تا لیبی و عراق و سوریه شاهد آن هستیم، بدنبال خواهد آورد. اما سوال اصلی این است که آیا طبقه‌ی کارگر ایران اکنون آمادگی بدست گرفتن رهبری یک انقلاب پیروزمند را دارد؟

در سال‌های اخیر به‌رغم آن‌که از نظر تعداد، کارگران در اعتراضات پُرشمار شرکت کرده و اعتصابات فراوانی را سازمان دادند و به رغم این که این مبارزات در رشد آگاهی‌های تریونیونیستی و سیاسی طبقه بسیار موثر بوده و حتی پیشروترین آن‌ها به اندیشه‌های سوسیالیستی گرویدند، اما طبقه‌ی کارگر هنوز از نظر تشکل و آگاهی طبقاتی با ضعف‌های جدی روبه‌روست. برجسته‌ترین نشانه‌ی آن نیز فقدان حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر است، حزبی که پیشروترین کارگران در آن حضور داشته و بتواند در مبارزات طبقه‌ی کارگر اثرگذار باشد. حال با این وضعیت و وظیفه‌ی نیروهایی که خود را چپ و کمونیست نامیده و خود را در درون جنبش کارگری و کمونیستی ایران تعریف می‌نمایند چیست؟

در شرایط کنونی فوری‌ترین مساله هر کمونیستی باید سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان باشد، این که سرنوشت انقلاب ایران به دست بورژوازی و قدرت‌های امپریالیستی نیافتاد تا بار دیگر مردم ایران قربانی دست نظام سرمایه‌داری شوند، همان‌طور که در کشورهای عربی شاهد آن هستیم. برای تحقق این امر نیز تنها راه، تلاش برای سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر و بالا بردن آگاهی‌های سوسیالیستی است. تنها راه نجات، تنها راهی که می‌تواند منجر به بدست گرفتن سرنوشت توده‌ها، سرنوشت کارگران و زحمتکشان بدست خود آنها شود، رهبری انقلاب توسط طبقه‌ی کارگری است که از طبقه‌ای در خود به طبقه‌ای برای خود تبدیل شده باشد، طبقه‌ای که نابودی نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم را وظیفه‌ی خود تعیین کرده و به هر شکل از نظام سرمایه‌داری و راحل‌های بورژوازی نه گفته باشد.

از این زاویه می‌توان هم به اهمیت “نشست مشترک احزاب، سازمان‌ها و نهادهای چپ و کمونیست” پی برد و هم به سمت‌وسویی که می‌تواند به خود گیرد.

شکی نیست که در شرایط کنونی نزدیکی و اتحاد (عمل) نیروهایی که در “نشست” حضور دارند از اهمیتی بیش از گذشته برخوردار شده است، اما در عین حال در این نیز شکی نیست که تاکنون “نشست” پاسخ‌گوی آن ضرورت‌ها نبوده و ادامه‌ی این روند آن را دچار بحران درونی خواهد ساخت. “نشست” هرگز نمی‌تواند به وحدت تشکیلاتی اعضای اش تحقق بخشد، این موضوع آن‌قدر آشکار است که لزومی به بحث بر سر آن نیست. اما “نشست” می‌تواند نیروها و توانایی اعضای اش را در مسیر اهداف گفته شده گرد آورد و بدین ترتیب در حد و توان خود به نیازهای شرایط کنونی پاسخ دهد.

وضعیت کنونی چپ، ضعف و پراکندگی آن دلایل عینی و مشخص تاریخی خود را دارند و نمی‌توان با جلسات و نشست‌های این‌چنینی به آن دلایل پاسخ گفت و راحلی برای آن‌ها یافت. به میزانی که ارتباط جریانات متعدد چپ از سال ۶۰ به بعد با طبقه‌ی کارگر و مبارزات آن کمتر شد، پراکندگی در صفوف آن‌ها نیز افزایش یافت و برای غلبه بر این پراکندگی لازم است تا گسست بین این نیروها با طبقه کارگر و مبارزات آن از بین برود و این امکان ندارد به‌جز مشارکت در عمل مبارزه‌ی طبقاتی، مشارکتی که هرگز با صدور چند اطلاعیه و نشست به سرانجامی نخواهد رسید. اگر نیروهای حاضر در “نشست” در گفتمان‌های خود تا این حد دچار پراکندگی بوده، راحل‌های غیر عملی داده و گاه حتا به “خودزنی” مشغول می‌شوند آن هم بدون توجه به پرچمی که در زیر آن مشغول کوفتن بر سر و صورت خود هستند، نتیجه‌ی عینی این واقعیت‌های مشخص تاریخی است. حلقه‌ی واسط، حلقه‌ای که تمامی نیروها را به هم ربط می‌دهد تنها مبارزه طبقاتی کارگران است. هر وحدت و یا اتحاد عملی که رو به این مبارزه داشته باشد، می‌تواند و این قابلیت را دارد تا فراتر از “نشست” کنونی برود. در جریان مبارزه و عمل مشترک است که روابط بین گروه‌ها تقویت شده و زبان مشترک بوجود می‌آید، نقاط اشتراک و افتراق صیقل خورده و به‌صورتی واقعی و نه ذهنی آشکار می‌گردند.

تنها کار مشترک و فعالیت مشترک در راستای مبارزه طبقاتی کارگران و کمک به سازمان‌یابی طبقه است که می‌تواند گامی واقعی برای وحدت و نزدیکی نیروهای چپ و کمونیست بردارد.

امروز مشکل طبقه‌ی کارگر ایران، عدم صدور اطلاعیه نیست. به واسطه‌ی امکانات کنونی امروز هر کسی به‌تتهایی نیز می‌تواند روزانه

اطلاعیه در مورد حوادث گوناگون جامعه ایران صادر کند که صادر نیز می‌کنند و در فضای مجازی نیز انتشار می‌دهند. مشکل طبقه کارگر ایران فراخوان و حمایت‌ها از مبارزات آن‌ها در خارج از کشور هم نیست، این نوع فعالیت که فعالیت‌هایی مثبت نیز می‌باشند، فعالیت‌ست که هیچ‌گاه در خارج از کشور قطع نشده است، همیشه بوده و خواهد بود. مساله اصلی اتحادچپ، چپی که می‌خواهد انقلابی و رادیکال باشد، چپی که می‌خواهد طبقه کارگر در انقلاب تاثیرگذار باشد، تاثیر گذاشتن بر این روند است. مساله‌ی اساسی این است که خصلت و دامنه هر تحول سیاسی که بخواهد در ایران رخ دهد، وابسته به نقشی‌ست که طبقه کارگر در آن ایفا خواهد کرد و این نیز تابعی از سطح تشکل و آگاهی طبقه کارگر است و کمونیست‌ها باید در شرایط کنونی تمام هم و غم خود را صرف این موضوع کنند، چرا که این نقطه ضعف اصلی جنبش کمونیستی است و اگر “نشست” می‌خواهد دچار سرنوشت اتحادهای قبلی نشود باید برای این مساله فکری اساسی بکند.

از همین‌رو، منطقی‌ترین راهی که در شرایط کنونی در برابر نیروهای چپ و کمونیست حاضر در “نشست” قرار داتا جایی که به خارج از کشور ربط پیدا می‌کند، ایجاد رسانه‌است که بتواند به امر سازمان‌یابی طبقه کارگر، بالا بردن آگاهی‌های سوسیالیستی و کمک به مبارزات جاری طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان جامعه یاری رساند. این رسانه نه می‌تواند سایت اینترنتی باشد و نه نشریه

ایزاری که در شرایط کنونی می‌تواند به ما کمک کند تنها یک تلویزیون ماهواره‌ای است که بینندگان آن نیز می‌تواند ابعادی توده‌ای داشته باشد. ایزاری که می‌تواند حتا در گردآوری و فعال کردن نیروهای منفرد چپ و کمونیست در خارج از کشور نیز بسیار موثر افتد

در برابر هجوم رسانه‌های گوناگون جمهوری اسلامی، کشورهای امپریالیستی و اپوزیسیون بورژوازی، تنها رسانه‌ای که از ابعادی توده‌ای برخوردار است و می‌تواند صدای مشترک ما باشد، رسانه‌ای که فضای خالی آن احساس می‌شود، تلویزیون ماهواره‌ای است. اقداماتی که “نشست” تاکنون انجام داده و مسیری که انتخاب کرده، تکرار اشتباهات گذشته است که در بهترین حالت می‌توان آن را در جا زدن نامید. “نشست” باید با اراده و شجاعانه از شرایط کنونی حداکثر بهره را ببرد و با ایجاد یک “رسانه‌ی توده‌ای” به صدای خفته‌ی کارگران و زحمتکشان جامعه تبدیل شود، برنامه‌ی آن‌ها را فریاد بزند و برای یک انقلاب کارگری بجنگد. این سیاست است که می‌تواند “نشست” را از رختی که به آن دچار است برهاند، این سیاست است که می‌تواند با ایجاد امیدی نو در دل‌های خونین هزاران چپ و کمونیستی که امروز به‌صورت پراکنده هستند، آن‌ها را به عرصه‌ی مبارزه برای رهایی طبقه کارگر بکشاند. و باز این سیاست است که می‌تواند پیوند جریان‌های چپ و کمونیست را با مبارزه‌ی طبقه کارگر مستحکم‌تر ساخته و گامی در راستای اهداف “نشست” بردارد. هر اتحادی در میان جریان‌های چپ و کمونیست اگر نخواهد و یا نتواند در راستای مبارزه‌ی طبقاتی کارگران گامی عملی بردارد و خود را در “اتحادی کاغذی” محصور نماید، محکوم به شکست خواهد بود

گزارش حامیان مادران پارک لاله از برنامه اختتامیه مارش صلح در دورتموند

از روز شنبه ۳۰ ماه مارس به مدت سه روز فعالان صلح، راهپیمایی بزرگ سالانه خود را در آلمان به مناسبت عید پاک برگزار کردند. در منطقه راین و روهر آلمان، مارش صلح در حمایت از صلح جهانی و با خواسته‌های زیر انجام شد:

صلح باید از آلمان سر چشمه بگیرد!

نه به جنگ!

نه به صادرات اسلحه!

نه به سلاح‌های اتمی!

نه به حمله هواپیماهای بدون سرنشین!

شرکت کنندگان در مارش صلح امسال همچنین همبستگی خود را با فعالان ضد هسته‌ای اعلام کرده و خواستار فوری بسته شدن کارخانه غنی‌سازی اورانیوم در گرونو - وستفالن شدند.

روز دوشنبه اول ماه آپریل مارش صلح با جشن اختتامیه صلح و سخنرانی و برنامه‌های مختلف هنری با استقبال بسیار در شهر دورتموند پایان یافت.

حامیان مادران پارک لاله ایران - مادران صلح دورتموند، در برنامه اختتامیه مارش صلح با برپایی میز خبررسانی و جمع‌آوری امضاء برای لغو مجازات اعدام در ایران، شرکت داشتند.

در قسمت خبررسانی، حامیان مادران پارک لاله دورتموند، با پخش اخبار مهمی از جمله:

- اعتصاب غذای تعدادی از زندانیان سیاسی برای رسیدن به خواسته‌های طبیعی خود

- اعتصاب غذای تعدادی از درویش از جمله، صالح مرادی و کسری نوری که به روز ۷۵ رسیده است و در زندان عادل آباد شیراز، همچنان با ادامه‌ی اعتصاب غذای خود تحت سرم درمانی می‌باشند و بر خواسته خود پا فشاری می‌کنند. خواسته آنها انتقال وکلای زندانی درویش از بند ۲۰۹ به ۳۵۰ زندان اوین می‌باشد.

- احکام جاری اعدام برای پنج هموطنان عرب و در خطر بودن جان آنان و تعداد بسیاری از زندانیان سیاسی دیگر

- دستگیری تعداد زیادی از ژورنالیست‌ها

- دستگیری و بی‌خبری از سرنوشت دو برادر فعال حقوق بشر به نامهای خسرو و مسعود کردپور

خواستار حمایت فوری گروه ها و فعالین صلح و خبررسانی در این زمینه شدند .

حامیان مادران پارک لاله دورتموند ، بار دیگر با اعلام اهداف داد خواهانه و بر حق مادران پارک لاله ایران مبنی بر آزادی همه زندانیان سیاسی، لغو مجازات اعدام و سنگسار و هر گونه شکنجه روحی و جسمی، مجازات همه آمران و عاملان جنایات ۳۴ سال گذشته در ایران و به یاد همه جان باختگان راه آزادی، با همبستگی دوباره خود با همه جنبش های آزادی خواه و صلح طلب در جهان، جشن صلح امسال در دورتموند را گرامی داشتند .

زنده باد صلح و آزادی
حامیان مادران پارک لاله - مادران صلح دورتموند
اول آپریل ۲۰۱۳

گزارش تصویری برنامه حامیان مادران پارک لاله دورتموند

<http://www.facebook.com/media/set/?set=a.559358050763542.1073741827.100000680559971&type=3>



خطری که یکپارچگی ایران را تهدید می‌کند

حسین باقرزاده

کنفرانس باکو، و بزرگترین خطری که یکپارچگی ایران را تهدید می‌کند برگزاری جلسه‌ای تحت عنوان «فردای آذربایجان جنوبی معاصر» در باکو در چند روز پیش، با اعتراض شدید بسیاری از ایرانیان و جمهوری اسلامی روبرو شده است. وزارت خارجه جمهوری اسلامی با احضار سفیر جمهوری آذربایجان در تهران، تشکیل این جلسه را «دخالته در امور داخلی» ایران خوانده و مراتب اعتراض خود را به او ابلاغ کرده است. از آن سو، مقامات جمهوری آذربایجان دخالت خود را در این امر تکذیب کرده‌اند. گزارش‌ها حاکی است که از مقامات دولتی جمهوری آذربایجان کسی در این جلسه شرکت نکرده است، ولی چند تن از مقامات پیشین این رژیم و اعضای حزب حاکم و نمایندگان مجلس در آن حضور داشته‌اند. حضور اینان، به اضافه این واقعیت که فعالیت‌های سیاسی در این کشور منظم از سوی حکومت جمهوری آذربایجان کنترل می‌شود، تردیدی باقی نگذاشته است که حکومت در برگزاری این جلسه سهم داشته و نمی‌تواند خود را کاملاً از آن تبرئه کند. مسئله حقوق جوامع اقلیت غیر فارسی‌زبان یکی از گسل‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی ایران است، و سیاست‌های متوالی حکومت‌های مرکز محور که در یک سد سال گذشته با قهر و خشونت حقوق این جوامع را زیر پا گذاشته‌اند به پیدایش و گسترش تمایلات گریز از مرکز در آن‌ها، تا حد جدایی‌طلبی، کمک رسانده است. این تمایلات در دوران جمهوری اسلامی که سرکوب‌های مذهبی و عقیدتی به سرکوب‌های فرهنگی و زبانی افزوده شده، شدت بیشتری یافته است. گرچه غالب نخبگان این جوامع عمدتاً بر روی تأمین حقوق فرهنگی و زبانی جامعه خود تأکید دارند و نوعی خودمختاری یا خودگردانی سیاسی در قالب ایران را طلب می‌کنند، اقلیت‌های کوچک ولی پر سر و صدایی نیز هستند که زمره «استقلال» و جدایی از ایران را پیش می‌کشند. اینان در خارج از کشور به خصوص از حمایت قدرت‌هایی برخوردارند که از تشدید این تمایلات و احیانا تجزیه ایران به واحدهای کوچکتر (به اصطلاح، بالکانیزه کردن ایران) سود می‌برند و سودای آن را در سر می‌پروراندند. وجود این حمایت‌ها به معنای آن است که خطری که از جانب این گروه‌ها متوجه تمامیت ارضی ایران می‌شود به مراتب بزرگتر از کمیت و کیفیت این نیروها و پایگاه اجتماعی آنان است. این خطر با ادامه حیات جمهوری اسلامی تشدید شده و می‌شود. رفع این خطر تنها با ایجاد یک سامانه حکومتی نامتمرکز و توزیع قدرت در سطوح محلی و به خصوص در مناطق اقلیتی غیر فارسی‌زبان ایران عملی است - امری که جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت خود از اعمال آن ناتوان است. جمهوری اسلامی بر فقه شیعه و حکومت فردی ولی فقیه متکی است. چنین نظامی در ذات خود آمرانه و سرکوبگر است؛ کنترل کامل اعمال و رفتار و اندیشه شهروندان را در دست خود دارد و دگراندیشی و دگرباشی را نمی‌تواند تحمل کند. هرگونه واگذاری و انتقال قدرت به شهروندان و پذیرفتن استقلال فکر و عمل آنان در مسایل فردی و اجتماعی (خودگردانی)، با اصول فقه و ارکان ولایت فقیه در تضاد قرار می‌گیرد و قابل تحمل نیست. سامانه‌های حکومتی عدم تمرکز مانند فدرالیسم یا خودمختاری/خودگردانی اقلیت تنها

در یک نظام سکولار معنا پدید می‌کنند و شکل‌گیری آن‌ها در یک نظام مذهبی تحت حکومت ولی فقیه غیر قابل تصور است. در فقدان یک راه حل مبتنی بر عدم تمرکز، ادامه نظام ولایت فقیه نتیجه‌ای جز تشدید تمایلات جدایی‌طلبانه در بین جوامع انتنیک غیر فارس‌زبان ندارد و این خطر را تشدید می‌کند. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی با سیاست ماجراجویانه خارجی خود (که ادامه منطقی سیاست داخلی آن بشمار می‌رود) دوستان بسیار کمی در جهان برای خود باقی گذاشته است. نه فقط کشورهای غربی و اسرائیل از دید حاکمان این نظام «دشمن» تلقی می‌شوند و رژیم انگیزه‌های کافی برای دشمنی آنان در اختیارشان گذاشته، بلکه حتی در منطقه و در همسایگی ایران نیز کمتر کشوری است که با ایران به معنای دقیق کلمه روابط حسنه داشته باشد. در واقع، می‌توان گفت که به جز عراق تمامی کشورهای دیگر همسایه ایران و حاشیه خلیج فارس یا خود با ایران روابط خصمانه دارند و یا در اتحاد با غرب و آمریکا قرار گرفته‌اند و بعضاً حتی به رغم تعارفات دیپلماتیک در ظاهر، در پشت پرده از حمله نظامی به ایران حمایت می‌کنند. در این شرایط، کشورهای که علقه فرهنگی/مذهبی/زبانی با جوامع انتنیک ایران دارند و خواهان تضعیف ایران یا جمهوری اسلامی هستند فرصت را برای حمایت از گروه‌های جدایی‌طلب از دست نمی‌دهند و از فضای نارضایتی موجود در این جوامع به نفع خود بهره‌برداری می‌کنند. سطح نارضایتی در جوامع انتنیک ایران به دلیل سرکوب‌های فرهنگی و سیاسی و مذهبی که برای چندین دهه بی‌وقفه ادامه داشته به حد بی‌سابقه‌ای بالا رفته و خواست خودگردانی/خودمختاری در بین آنان با افزایش سطح آگاهی عمومی، به برکت انقلاب ارتباطات، در دو دهه اخیر گسترش به مراتب بیشتری یافته است. علاوه بر این، نمونه اقلیم کردستان عراق که تحت نظامی سکولار و خودگردان در فاصله ده سال به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته است نه فقط برای جامعه کرد و بلکه سایر جوامع انتنیک ایران نیز مدل الهام‌بخشی بوده است. بسیاری از آذری‌های ایران نیز که زیر سلطه پلیس مذهبی جمهوری اسلامی به امان آمده‌اند و از نزدیک شاهد آزادی‌های شخصی در جمهوری آذربایجان هستند در این آرزو به سر می‌برند که روزی بتوانند در جامعه‌ای سکولار و خودگردان زندگی کنند و از گزند محتسب و قاضی شرع در امان بمانند. تحقق این آرزوها در چهارچوب ایران تا استقرار نظامی سکولار و دموکراتیک در این کشور عملی نیست، و به این دلیل ادامه حیات جمهوری اسلامی نتیجه‌ای جز افزایش تمایلات جدایی‌طلبانه نمی‌تواند داشته باشد. وزارت خارجه جمهوری اسلامی به درستی بر گزارای کنفرانس «فردای آذربایجان جنوبی معاصر» در باکو را که با حمایت ضمنی حکومت جمهوری آذربایجان انجام شده دخالت در امور داخلی ایران دانسته و آن را محکوم کرده است. ولی از رژیمی که به خود حق می‌دهد در مسایل داخلی کشورهای دیگر به صورت خشن‌تر یا وقیحانه‌تری دخالت کند چنین اعتراضاتی چقدر می‌تواند اعتبار داشته باشد؟ مگر یک سال و اندی پیش، رفیق تقی روزنامه نگار جمهوری آذربایجان به فتوای آیت الله فاضل لنکرانی (که مدتی پیش درگذشت) کشته نشد؟ آیا فرمان کشتن تبعه یک کشور خارجی از سوی یک روحانی حکومتی جمهوری اسلامی دخالت در امور داخلی آن کشور نیست؟ و خنده‌دارتر از همه این که، سال گذشته مقامات ایران به خود حق دادند که برگزاری مسابقات آواز یورویویژن در باکو را محکوم کنند و مورد اعتراض قرار دهند. از فعالیت‌های زیرزمینی عوامل رژیم ایران که برای خرابکاری در جمهوری آذربایجان اعزام می‌شوند و یا علیه هدف‌های اسرائیلی و آمریکایی در آنجا وارد عمل می‌شوند و گهگاه دستگیر شده‌اند نیز می‌توان نام برد که از تفصیل موارد آن می‌گذریم. به این ترتیب، رژیمی که در سیاست خارجی‌اش به خود حق می‌دهد تا در مسایل داخلی دورترین کشورهای جهان دخالت کند و حتی حق آدم‌کشی در آن کشورها را به خود بدهد (انواع فتوای قتل از سلمان رشدی تا رفیق تقی) نباید از دخالت سایر کشورها در مسایل داخلی ایران شگفت زده شود. واقعیت آن است که رژیم ایران با سیاست دشمن‌سازی و دخالت در امور کشورهای دیگر به آنان حق می‌دهد که مقابله به مثل کنند، یعنی که با دخالت در مسایل داخلی ایران به منافع این کشور و مردم آن صدمه بزنند. عوامل رژیم و آخوندهای حکومتی بدون توجه به ضوابط و قوانین بین‌المللی، جهان را محدوده قدرت خود می‌شمارند و هر کار و اقدامی را مجاز می‌شمرند - و هزینه آن را مردم ایران که در معرض عملیات تلافی‌جویانه کشورهای خارجی قرار می‌گیرند باید بپردازند. و مگر هزینه سنگینی که مردم ایران به دلیل تحریم‌های کمرشکن بین‌المللی امروز متحمل می‌شوند از سیاست ماجراجویانه خارجی رژیم ایران ناشی نشده است؟ کنفرانس «فردای آذربایجان جنوبی معاصر» که در باکو برگزار شد به وضوح حمایت از گرایش جدایی‌طلبانه در آذربایجان را هدف قرار داده بود. این واقعیت از نام کنفرانس هویدا است. نمونه این گونه حمایت‌ها از سوی برخی از کشورهای همسایه و جناح‌هایی از سیاستمداران غربی دیده شده و رو به افزایش است. حفظ وحدت و یکپارچگی ایران در گرو تأمین نیازها و خواست‌های مشروع جوامع انتنیک ایران است که جز در یک نظام سکولار دموکراتیک و حکومت نامتمرکز تحقق‌پذیر نیست. ماهیت جمهوری اسلامی با استقرار چنین سامانه‌ای در تضاد است، و ادامه حیات این نظام معنایی جز افزایش گرایش‌های جدایی‌طلبانه نمی‌تواند داشته باشد. جمهوری اسلامی دشمنان زیادی برای ایران ایجاد کرده است و هزینه این دشمنی‌ها را مردم ایران می‌پردازند. از جمله برخی از قدرت‌های خارجی هدف بالکانیزه شدن ایران را در سر می‌پروراندند و در این جهت از حرکات‌های جدایی‌طلبانه در جوامع انتنیک غیر فارس‌زبان ایران حمایت می‌کنند. ولی بدون تردید، بزرگترین خطری که یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کند ادامه حیات خود جمهوری اسلامی است



حسن شریعتمداری کیست؟

حسن شریعتمداری، برنامه‌سازان یابی اقوام،

فروپاشی ایران و جنگ قومی

حسن شریعتمداری در امور سیاسی و تاکتیک و استراتژی‌هایی که دارد مانند مرحوم پدرش چهره‌ای ناشناخته و پر از اسرار هست، معلوم نیست سلطنت طلب هست و یا جمهوری خواه، دینی اسکولار هست و یا سکولار، روشنفکر دینی هست و یا روشنفکر سکولار، جهان بینی آخوندی حوزه‌ای دارد و یا راسیونال، خواهان بر کناری ولایت فقیه علی خامنه‌ای است و یا اصلاح طلب حکومتی و دینی، در خدمت پان ترکیسم و پان عربیسم هست، و یا دل به ایران دارد، یک شهروند ایرانی هست و خواهان حقوق شهروندی است و یا یک ترک تجزیه طلب ضد ایرانی است که چشم و دل به آنکارا و باکو دارد !.

آقای حسن شریعتمداری و همدستان ترک تبار ایشان امروز هنگامی اقدام به انتشار مجدد این طرح مقاله خیانت بار کرده اند که همزمان گروه «جبهه آزادی ملی آذربایجان جنوبی» روز شنبه دهم فروردین ماه در سالن کنفرانس هتل‌ی در باکو با شرکت جمعی از فعالین سیاسی و کارشناسان ترک تبار آذربایجان شمالی و جنوبی نشست با موضوع «فردای آذربایجان جنوبی معاصر» بر گزار کرده است. در این نشست چهار ساعته برخی از شرکت کنندگان در این کنفرانس نیز موضوع جدایی استانهای آذربایجانی نشین از ایران را مطرح کردند. ● زمانی است که جمهوری اسلامی به رهبری علی خامنه‌ای ترک تبار از هر سو مورد تحریم های مردمان و کشورهای دموکراتیک قرار گرفته و در جهان منزوی شده است، حکومت بشار اسد متحد و دست دراز ، علی خامنه‌ای در حال فروپاشی است، زمانی است که جنبش دموکراتیک مردم کرد به رهبری عبدالله اوجلان در ترکیه، حکومت این کشور را در چهار دیواری محاصره کرده است و اکنون آقای حسن شریعتمداری ها و نخبگان ترک آذری، با حکومت آذربایجان شمالی و حکومت ترکیه با اتحاد و هبستگی ترک تباری و همه جانبه خود از شکستن تحریمها از سوی کشور ترکیه با روان کردن کاروان فرستادن کامیونهای طلا به ایران گرفته تا انواع و روشهای گوناگون دیگر به کمک و نجات علی خامنه‌ای بر خاسته اند.

آقای حسن شریعتمداری فرزند آیت الله سید کاظم شریعتمداری است که در خارج از کشور در فضای سیاسی و اجتماعی در بین ایرانیان صرفاً به مناسبت نام و جایگاه دینی مرحوم پدرش جا و مکانی نسبی یافته است. در اولین همایش "اتحاد جمهوری خواهان ایران" در برلین، بیان نظر و سخن وری، تنها شاخص آقای شریعتمداری در این همایش بود. این فن سخن وری را آقای حسن شریعتمداری در دوران آموزش و کسب علوم و کار آموزی دینی حوزه‌ای در قم به سبک و روش پرورش آخوندی آموخته است.

● آیت الله سید کاظم شریعتمداری پدر آقای حسن شریعتمداری وابستگی نسبی خود را به امام سجاد میداند. وی از روحانیون درباری پشتیبان نظام سلطنت بوده است که مورد توجه و بخشش فراوان خانواده سلطنتی، شخص محمدرضا شاه پهلوی و بویژه مورد عنایت فرح پهلوی بوده است. فرح پهلوی آیت الله شریعتمداری را روشنفکری به تمام معنا و در مقابل فردی مانند دکتر شاپور بختیار را فردی معتاد و رنجور و بی اطلاع از مسائل نظامی و با فرهنگ و روحیه‌ای ایلی معرفی کرده است. (کتاب دختر یتیم، صفحه 961 و صفحه 788).

● این چنین بر می آید که حداقل در دوران ده ساله‌ای اواخر حکومت سلسله پهلوی، نقش و دخالت فرح پهلوی در امور سیاسی و تصمیم گیریهای کلان کشوری از محمدرضا شاه پهلوی بسیار گسترده بوده است. فرح پهلوی در سقوط و فروپاشی حکومت خاندان پهلوی نقش بنیادی داشته و وجود ایشان برای خانواده پهلوی شوم بوده است. گذشت زمان بیشتر ثابت خواهد کرد که آیا فرح پهلوی همسر شاه ایران و یا شهبانوی ایران بوده و یا مأمور اطلاعاتی شرق و غرب و سایر جبهه های سیاسی درونی و بیرونی نزدیک و دور !.

● از آنجا که آیت الله شریعتمداری با حکومت وقت و خاندان سلطنت رابطه ای بسیار نزدیک و مورد اعتماد داشت، روح الله خمینی که به مناسبت مخالفت با انقلاب سفید شاه و مردم، از همه مهمتر مخالفت خمینی با اصلاحات ارضی و حقوق زنان و با راه اندازی غائله و شورش 15 خرداد 1342 که محکوم به زندان و حتی اعدام شده بود، آزاد گشت، که نتیجه این واسطه گری آیت الله شریعتمداری، انقلاب اسلامی به رهبری روح الله خمینی در سال 57 بود.

● مخالفت حقیقی آیت الله شریعتمداری با خمینی و نظام اسلامی بر موضوع و محتوای قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مخالفت با اصل ولایت فقیه و محدود کردن قدرت سیاسی آن و یا به منظور دموکراسی و مردم سالاری نبوده و نیست، بلکه در ماهیت و اصل، قدرت طلبی ایشان در مقابل خمینی و هدف بازگشت نظام سلطنتی پادشاهی مشترک با روحانیت در ایران بود.

● بنا به گفته علیرضا نوری زاده و فرح پهلوی، بعد از انقلاب، آیت الله شریعتمداری و هواداران آن یک حزب سلطنت طلب بنام "حزب خلق مسلمان" را تأسیس کرده اند تا با تشکیل جبهه ای در برابر روح الله خمینی رژیم اسلامی را به چالش بکشند (صفحه 959 کتاب دختر یتیم، جلد دوم، فرح پهلوی). همین رژیم اسلامی را که رهبر آن یعنی خمینی سپاسگزار ضمانت امنیت و جانی خویش از سوی آیت الله شریعتمداری بود. اینجا برای بار دوم آیت الله شریعتمداری با ایجاد "حزب خلق مسلمان" خود، خاندان پهلوی و بازماندگان این خاندان را دوباره مانند نجات جان روح الله خمینی فریب میدهد.

● محمدرضا شاه پهلوی آنقدر آدم ساده ای بوده است که به فردی مانند آیت الله شریعتمداری که از یک طرف نسبت خود را به امام سجاد (عرب تبار) و از سویی دیگر خود را (ترک آذری) مینامد، اعتماد کرده است و به ایرانیان راستین و میهن دوست از هر تیره و خاندان اعتمادی نداشت و در مقابل در سرکوب آنها از هر کوششی دریغ نکرد، که نتیجه آنرا هم دریافت و تجربه کرد.

حسن شریعتمداری کیست ؟

● هم تباران ترک آقای حسن شریعتمداری، از ایشان بشکلی مبالغه آمیز و مقدس چنان تعریف و تمجید کرده اند و میکنند که ابراهام لینکن و نلسون ماندلا و چرچیل شایسته شاگردی ایشان را هم ندارند و چنان دیدگاه وسیع آینده نگری دارد که دست آینده نگران زیر دست و مشهور جهان را از پشت بسته است. عشق به فرهنگ، تاریخ، مدنیت، و زیبایی های ویژه آذربایجان در وجود آقای حسن شریعتمداری نهان و آشکار هست و اصولاً ایشان چهره نمادین تاریخ گذشته و حال ترکان آذری در آذربایجان و جهان هستند !.

همین تعریف های غیر واقعی از فردی معمولی مانند حسن شریعتمداری باعث شده است که ایشان شمشیر ترکی و اسلامی را این بار به قلم تبدیل کنند و در جایگاهی: پیامبر، امام، آیت الله، خلیفه و سلطانی گونه در نوشتار "سامان یابی اقوام در ایران، گامی بسوی تمرکززدایی ایران" خود، به سرزمین ایران ما اعراب گونه و ترک تباری گونه و مغول وار بتازد و آنرا را تکه و پاره و تقسیم کند، تا از پاره کردن این نمد، کلاهی بزرگ هم برای ترک آذری تبار دست و پا کند !.

● آقای شریعتمداری یک فرد بسیار معمولی با تار و پود جهان بینی و فرهنگ ترک تباری است که حتی مدتها بعد از انقلاب در هیچ عرصه ای برای کسی شناخته نبوده است. برجسته شدن نام ایشان مدیون نام و خانوادگی پدر یعنی آیت الله شریعتمداری است. فعالیت سیاسی آقای حسن شریعتمداری در همان "حزب خلق مسلمان" سلطنت طلب هست، که آیت الله شریعتمداری و طرفداران ایشان با اقتدارگرایی و به نیت پشتیبانی و بازگشت نظام سلطنتی تأسیس کرد. فعالیت بعدی و شناخته شده حسن شریعتمداری در جبهه جمهوری خواهان ملی است.

● آقای حسن شریعتمداری از بنیاد گذاران شکل گیری، تشکل "اتحاد جمهوری خواهان ایران" هست. هژمونی این اتحاد را ترکیبی از طیف اصلاح طلب دینی حکومتی و افکار و خط مشی حزب توده و سازمان فدائیان (اکثریت) با افراد قوم ترک آذری از جمله حسن شریعتمداری، بایک امیر خسروی، بهروز خلیق، بهزاد کریمی، مسعود فتحی، و با چند خاتم و آقایان دیگر از هم تبار آنها بر عهده داشتند. پس از آنکه اتحاد جمهوری خواهان ایران برنامه را بسود نظام جمهوری اسلامی به پیش برد و اعضا از این اتحاد بریند و جدا شدند، حسن شریعتمداری و با چند نفر دیگر از اتحاد جمهوری خواهان انشعاب دادند، تا چاه دیگری را برای به انحراف کشاندن جنبش دموکراسی خواهی ایران مهیا کنند.

● حسن شریعتمداری در امور سیاسی و تاکتیک و استراتژیهایی که دارد مانند مرحوم پدرش چهره ای ناشناخته و پر از اسرار هست، معلوم نیست سلطنت طلب هست و یا جمهوری خواه، دینی اسکولار هست و یا سکولار، روشنفکر دینی هست و یا روشنفکر سکولار، جهان بینی آخوندی حوزه ای دارد و یا راسیونال، خواهان بر کناری ولایت فقیه علی خامنه ای است و یا اصلاح طلب حکومتی و دینی، در خدمت پان ترکیسم و پان عربیسم هست، و یا دل به ایران دارد، یک شهروند ایرانی هست و خواهان حقوق شهروندی است و یا یک ترک تجزیه طلب ضد ایرانی است که چشم و دل به آنکارا و باکو دارد !.

گرچه از نظر ظاهر، آقای حسن شریعتمداری تلاش دارد که خود را فردی راستگو و درستکار بنمایاند، اما با زیرکی اهداف اصلی و نهایی خود را در سر و قلب و در سیاست ورزی برای فردا تا کنون پنهان نگهداشته است. شرایط و روند سیاسی در ایران و منطقه، دیگر فرصت پنهان کاری را از حسن شریعتمداری گرفته است و اندک اندک شخصیت واقعی و جوهر فکری ضد ایرانی خود را در این مقاله به نمایش میگذارد.

● حسن شریعتمداری از یکسو مؤسس و وارث و نگهبان "حزب خلق مسلمان" هست، از سویی دیگر با فرح دیبا تماس و صحبت کرده و به ایشان قول داده است که بعد از پیروزی بر تندروهای مذهبی، ترتیب یک فرآیند به سود سلطنت را بدهد و رضا جان را به سلطنت ایران بازگرداند (کتاب دختر یتیم، جلد دوم، فرح پهلوی صفحه 961) امروز هم روابط خوبی بین آقای رضا پهلوی و حسن شریعتمداری برقرار است و آقای حسن شریعتمداری از مشتریان دائم تلویزیونهای فارسی زبان لوس آنجلسی هستند و با آقای رضا پهلوی مناظره و دیالوگ تلویزیونی دارند، میتوان این برداشت را داشت که رضا پهلوی از حسن شریعتمداری بخوبی حساب میبرد و مستقیم و یا با واسطه از مشاورین نزدیک ایشان است.

● هدف از بیان و ذکر مطالب بالا بررسی تاریخی و یا کند و کاو در زندگی و روابط شخصی کسی و یا تفتیش عقاید فرد خاصی مورد نظر نیست، بلکه هدف اصلی شناخت روانکاو و پی بردن به اهداف سیاسی و برنامه های افراد و احزاب، از جمله آقای شریعتمداری هست که این عمل روشنگرانه پایه اصلی هر گونه دموکراسی مدرن و حقوق بشر بویژه در جهان سوم و در جوامع و کشورهای دیکتاتوری زده است.

انتشار مکرر نوشتار سامان یابی اقوام در ایران، در مواقع ضروری

● "حزب خلق مسلمان" آقای شریعتمداری دیگر وجود ندارد، آقای شریعتمداری تا کنون موفق نشده است که رضا پهلوی را به تخت سلطنت بازگرداند، جمهوری خواهان ملی و اتحاد جمهوری خواهان ایران، و سازمان جمهوری خواهان انشعاب از اتحاد جمهوری خواهان ایشان دست آوردی نداشته و بسود تداوم ولایت فقیه علی خامنه ای با شکست سیاسی هدایت شد.

اکنون آقای حسن شریعتمداری به اجبار پرده از چهره واقعی و ضد تاریخ سرزمین ایران خود را در نوشتار "سامان یابی اقوام در ایران، گامی بسوی تمرکززدایی ایران" بر میدارد. این نوشتار نسخه فروپاشی شیرازه جغرافیای سیاسی ایران با برپایی یک هرج و مرج و آثار شایسته ساختار شکنانه ویرانگر و فروختن جنگ قومی در ایران است.

● این نوشتار برای چندمین بار در مواقع ضروری برای دست یابی به اهدافی چند گانه و گل آلود کردن آب، برای به سرانجام رساندن منافع ترک تباری و ارزانی داشتن ارزشهای حقوقی و حقیقی و تاریخی به جمهوری اسلامی ولایت علی خامنه ای است، که هشدار دهد بعد از سقوط نظام جمهوری اسلامی ایرانی باقی نخواهد ماند و این فقط نظام ولایت فقیه علی خامنه ای است که میتواند تمامیت ارضی ایران را حفظ کند، انتشار داده میشود.

● آقای حسن شریعتمداری و همدستان ترک تبار ایشان امروز هنگامی اقدام به انتشار مجدد مقاله خیانت بار : "سامان یابی اقوام در ایران، گامی بسوی تمرکززدایی ایران" خود میکنند، که همزمان گروه «جبهه آزادی ملی آذربایجان جنوبی» روز شنبه دهم فروردین ماه در سالن کنفرانس هتل در باکو با شرکت جمعی از فعالین سیاسی و کارشناسان ترک تبار آذربایجان شمالی و جنوبی نشست با موضوع «فرزاد آذربایجان جنوبی معاصر» بر گزار کرده است. در این نشست چهار ساعته برخی از شرکت کنندگان در این کنفرانس نیز موضوع جدایی استانهای آذربایجانی نشین از ایران را مطرح کردند.

● زمانی نوشتار آقای حسن شریعتمداری برای چندمین بار انتشار مییابد، که جمهوری اسلامی به رهبری علی خامنه ای ترک تبار از هر سو مورد تحریم های مردمان و کشورهای دموکراتیک قرار گرفته و در جهان منزوی شده است، حکومت بشار اسد متحد و دست دراز، علی خامنه ای در حال فروپاشی است، زمانی است که جنبش دموکراتیک مردم کرد به رهبری عبدالله اوجلان در ترکیه، حکومت این کشور را در چهار دیواری محاصره کرده است، زمانی این مقاله انتشار مجدد داده میشود که نظام جمهوری اسلامی درمانده از مشکلات عدیده درونی و بین المللی است، و اکنون آقای حسن شریعتمداری ها و نخبگان ترک آذری، با حکومت آذربایجان شمالی و حکومت ترکیه با اتحاد و هبستگی ترک تباری و همه جانبه خود از شکستن تحریمها از سوی کشور ترکیه با روان کردن کاروان فرستادن کامیونهای طلا به ایران گرفته تا انواع و روشهای گوناگون دیگر به کمک و نجات علی خامنه ای برخاسته اند.

طرح سامان یابی اقوام در ایران، از آقای حسن شریعتمداری:

● طرح سامان یابی اقوام در ایران آقای شریعتمداری در 13 ایالت اقوام و 3 استان و یک منطقه خودمختار خلاصه شده است. این طرح یاد آور دوران سیاه تاریخی هجوم اعراب و ترک تباران به ایران هست، تکرار و عملی کردن مجدد دوران نکبت بار صفوی و قاجار را تداعی میکند. شکست دوباره ایرانیان و ویرانی ایران را گوشزد میکند، این فرمان و تقسیم ایران حسن شریعتمداری، به احکام و عملکرد قدرتهای جهانی و استعمارگران در قاره آفریقای گرسنه و ناتوان میماند، که این قاره را در اندک زمانی خط کشی کردند و از هر تکه آن یک کشور ساختند. و یا تقسیم بالکان در همین چند سال پیش.

● نوشتار طرح سامان یابی اقوام در ایران از سوی آقای حسن شریعتمداری، فازی از برنامه های اصلی و اساسی نظام جمهوری اسلامی و شخص علی خامنه ای و جبهه ترک تباری آنکارا و باکو و کشورهای عربی است که برای آماده کردن اذهان و فراهم کردن بستر آن، اکنون آقای شریعتمداری آنرا به نمایندگی از بیت رهبری انتشار مجدد میدهد. کدام قدرت جهانی، کدام استعمارگر، کدام نیروی ضد ایرانی بیشتر از این نوشتار و طرح قومی آن میتواند ایران را این چنین به ویرانی و نابودی سوق دهد؟

طرح سامان یابی اقوام در ایران از آقای شریعتمداری در زیر:

◀ 13 ایالت اقوام و 3 استان و یک منطقه خود مختار

توجه : حقوق استانها ومنطقه خودمختار عینا برابر با همه دیگر ایالتها خواهد بود.

1- ایالت تهران - پایتخت ایران ۱۳,۴۲۲,۳۶۶

(تهران - شهری - کرج - شمیران و ...)

۲- ایالت آذربایجان ۸,۶۶۹,۶۷۱

(استان آذربایجان شرقی - استان آذربایجان غربی - استان اردبیل - استان زنجان)

۳- ایالت خراسان ۷,۰۴۱,۰۷۱

(استان خراسان شمالی - استان خراسان رضوی - استان خراسان جنوب)

۴- ایالت خوزستان ۴,۲۷۴,۹۷۹

۵- ایالت ساحلی ۲,۲۸۹,۹۴۱

(استان بوشهر - استان هرمزگان)

۶- ایالت سیستان ۲,۴۰۵,۷۴۲

۷- ایالت فارس مرکزی ۷,۵۴۶,۹۹۲

(استان قم - استان مرکزی - استان اصفهان - استان سمنان)

۸- ایالت فارس جنوبی ۷,۹۸۰,۱۰۹

(استان فارس - استان کرمان - استان یزد)

۹- ایالت غرب ۲,۸۴۶,۴۶۷

(استان قزوین - استان زنجان)

10- ایالت کردستان ۳,۳۱۹,۵۴۱

(استان کردستان - استان کرمانشاهان)

11- ایالت گیلان ۲,۴۰۴,۸۶۱

12- ایالت لرستان ۳,۷۵۴,۵۲۳

(استان لرستان - ایلام - چهارمحال و بختیاری - کهگیلویه و بویراحمد)

۱۲- ایالت مازندران ۴,۵۳۹,۵۱۹

(استان مازندران - استان گلستان)

جمع ۷۰,۴۹۵,۷۸۲

سه استان و یک منطقه خود گردان

۱- استان بلوچستان ایران

۲- استان ترکمنستان ایران

۳- استان عربستان ایران

۴- منطقه خودگردان قشقانی

آسیب شناسی طرح سامان یابی اقوام ایران، آقای حسن شریعتمداری

طرح سامان یابی اقوام در ایران از آقای شریعتمداری از لحاظ: نژادی، تاریخی، جغرافیایی، و حقوقی از پشتوانه علمی، باستان شناسی، مردم شناسی بر خوردار نیست و مطابق با مراتب دوران تکاملی و ماتریالیسم تاریخی، از قانونمندی و متدولوژیهای کارشناسانه ساختار شناسی راسیونال دست آورد عصر مدرنیته نیست. طرح آقای شریعتمداری از افکار منجمد و بسته پسامدرن، قومی قبیله ای و عشیره گری کینه ورز و خشونتگر است که کاملاً با تاریخ سرزمین ایران و با جهان پیرامونی مناسبی ندارد. در زیر بطور مختصر به نارسایی های چندگانه و اهداف تخریب گر نهفته در این نوشتار میپردازم:

1- طبق ادعای آقای شریعتمداری در ایران 13 قوم و نژاد وجود ندارد، در ایران از زمان حمله اعراب در نهم هجری و مهاجرت ترک تباران به ایران در قرن 12 فقط 3 قوم و نژاد وجود داشته و دارد : 1- نژاد ایرانی 2- نژاد ترک 3- نژاد اقلیت عرب هست.

2- در ایران قوم و ملتی بنام فارس وجود ندارد، نژاد و هویت ما ایرانی است، سرزمین مسکونی ما بنام نژاد و قوم ما " ایران " (آنجا که آریایی ها زندگی میکنند، خانه آریایی ها) نامگذاری شده است. واژه فارس و یا پارسه، نام منطقه جغرافیایی بود و هست که ده تیره هخامنشی در آن سکونت داشتند و دارند. این جغرافیا شامل: استان فارس، استان هرمزگان، استان بوشهر، استان خوزستان، استان کهگیلویه و بویراحمد، استان لرستان، استان چهارمحال بختیاری را شامل میشود. که ساتراپ پارسه، (به یونانی پرسیس) نام داشته است و امروز هم تحت هیچ شرایطی این استانها از هم تفکیک و جدا نخواهند شد. ساتراپ پارسه حتی استان کرمانشاه تا همدان و جنوب دریاچه ارومیه را تحت پوشش خود قرار داد.

3- برخلاف نظر آقای شریعتمداری، گیلان، مازندران، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد، بختیاری، کردستان، قومهایی خاص و جدا از یکدیگر نیستند. این جغرافیا و این مردمان فقط از یک قوم و نژاد هستند و آنها فقط قوم ایرانی است، که این گروه از ایرانی تباران تحت تأثیر زبانی و فرهنگی دوران اعراب و ترک تباران (آنچنان که بر ایران مرکزی و شهرهای مذهبی ایران اثر گذاشتند) قرار نگرفته اند و اتفاقاً فرهنگ و آداب ایرانیان قبل از اسلام خود را حفظ کرده اند. رستم، قهرمان افسانه ای تاریخ ایران از سیستان است. این تیره های ایرانی با ایرانیان مرکزی، شرقی، و تهران از یک قوم و قبیله هستند.

● امروز شاتزده ایالت از تیره های مختلف آلمانی وجود دارد، آیا هر کدام از مردمان و جغرافیای هر ایالتی خود را قومی غیر آلمانی میدانند؟ و یا از تیره های بیشمار در میان مردمان ترک تبار چند تایی آنها خود را ترک نمیدانند؟ بنا بر این تقسیمات قومی و جغرافیایی آقای شریعتمداری بین ایرانیان هدفمند و تفرقه انداز و قصد ویرانگری دارند.

4- آقای شریعتمداری در تقسیم بندی از شماره 7 (ایالت فارس مرکزی، شامل استانهای: استان قم، استان مرکزی – استان اصفهان – استان سمنان) و شماره 8 (ایالت فارس جنوبی، شامل استانهای: استان فارس – استان کرمان – استان یزد) یاد کرده است.

آقای شریعتمداری در تقسیم بندی "7 و 8 یعنی ایالت فارس مرکزی و ایالت فارس جنوبی" در بالا، کمال عدم شناخت خود را نسبت به تاریخ سیاسی و جغرافیایی و مردم شناسی و باستان شناسی ایران بر همگان آشکار میکند.

اول که هر کدام از استانهای نام برده در بالا، نام و تاریخ پروسه سیاسی، تاریخی و شهرسازی خود را دارد و به جز استان فارس (آنهم بخش غربی و شمال غربی استان فارس) هیچکدام از این استانها مرکز مسکونی هخامنشیان (پارسی ها) نبوده و نیست. هر کسی که فارسی صحبت میکند، حتماً هخامنشی و پارسی و یا به عبارتی دقیق تر از جغرافیای پارسی و پارسه نیست.

● هدف آقای شریعتمداری از این تقسیم بندی این هست که نزدیک به 80 درصد جمعیت کنونی جغرافیای ایران را که ایرانی تباران تشکیل میدهند، را به رقم 10 میلیون بقول خودشان بنام "قوم فارس" ساختگی برساند که از جمعیت 12 تا 16 میلیونی ترک تباری در ایران کمتر باشد و به رقم نجومی و نادرست 7 میلیون عرب تباران آقای یوسف عزیزی بنی طرف نزدیک کنند و به ساده پاوران این چنین بفهماند کنند که "قومی فارسی" در کنار 13 اقوام دیگر غیر فارسی دیگر هم وجود دارد و مکان مسکونی آنها هم فقط در حاشیه کویرهاست. این ادعا یعنی نسل کشی ایرانی به سبک ترکی در قرن 21 و زدودن هویت ایرانی از سرزمین ایران هست.

● طبق تقسیمات آقای شریعتمداری، اگر فارس مرکزی و فارس جنوبی وجود دارد، پس قاعدتاً باید: [فارس شرقی، غربی، شمالی، فارس شمال شرقی، جنوب شرقی، فارس، شمال غربی و جنوب غربی هم باید وجود داشته باشند که آقای شریعتمداری از نام بردن آنها خودداری میکنند.

● از بابی ایرانیان باید شکر گزار باشند، که پیشتر از دشمنان آنها افرادی مانند آقای حسن شریعتمداری است، که خود را تنها در مطرح کردن مطالب بدون پشتوانه به محکومیت تاریخی و حقوقی هدایت و رسوا میکند.

● تقسیمات جغرافیایی آقای حسن شریعتمداری بر پایه هیچ حساب و کتاب قانونمند، سیاسی، اقتصادی، کشور داری، توسعه فراگیر، وابستگی زبانی، فرهنگی، تاریخی، و بر مبنای هیچ برنامه آینده نگری نیست، این تقسیمات فقط و فقط تأمین منافع ترک تباری و سلب و تسخیر جغرافیای ایران و بویژه سرزمین های دیگر تیره های ایرانی در نواحی مرزی از جمله مردم کرد، گیلک، مازندرانی، لرستانی بسود ترک تباری و عرب تباری است.

● آقای شریعتمداری با تبدیل کردن استان گیلان و تالش به یک ایالت آنها گذاشته تا در همسایگی ترک آذری سریع تر آنها را در خود هضم کنند، استان مازندران و گلستان را با ترکمن ها درگیر کرده است، استان خوزستان را تنها گذاشته تا آسان دست اعراب را برای تسخیر آن باز بگذارد. استانهای: قزوین – زنجان را به یک ایالت (ایالت غرب) تبدیل کرده تا پروسه ترکی شدن آن سریعتر گردد، استان تهران را غیر فارسی نمایش داده است، چون به این شهر مردم ترک آذری مهاجرت کرده و قصد تصرف آنها پیش بینی کرده است، سیستان و بلوچستان را از هم جدا کرده (طبق نظر جمهوری اسلامی) است و ایالتی بنام سیستان را بوجود آورده و در مقابل آن استانی بنام بلوچستان را ساخته و عملاً جنگ را بین مردم سیستان و بلوچستان آغاز کرده است،

● در استان گلستان و در نوک بینی استان مازندران استانی بنام ترکمنستان ترسیم کرده است، هدفمند دیواری بنام "ایالت ساحلی" از استان بوشهر و استان هرمزگان بین ایرانیان و خلیج فارس بلند شده کرده است، استان خوزستان ایران را هدفمند تنها گذاشته و دور آن سیم خاردار کشیده، پنداری که مردم خوزستان از کرده مریخ آورده شده اند و با مردمان استانهای همسایه خود متفاوت هستند،

● در استان خوزستان استانی بنام عربستان (مانند دوران قاجار) بنا نهاده است، در قلب تمدن ایرانی در استان فارس، استانی خود مختار بنام ترک قشقایی(قشقایی) در استان فارس جغرافیای مشخصی ندارند) تأسیس کرده است برآستی کدام جنگ اتمی جهانی میتواند این چنین که آقای شریعتمداری ایران را به آتش کشیده و نقشه ویرانی آنها طرح کرده است، به خرابی بکشد،

● اگر جعفر پیشه وری خیانت کار و تجزیه طلب، جغرافیای دو استان آذربایجان را مکان مسکونی (که آنها درست نبود) مردم ترک آذری انتخاب کرد و زمانی کوتاه آنها را از ایران جدا نمود، اما اکنون آقای شریعتمداری، آنها را به 4 استان گسترش داده، و زنجان و قزوین را هم به آن افزوده است.

استان آذربایجان غربی کُرد نشین را به مردم تُرک هدیه کرده است تا مرز جغرافیای خود را از همین امروز به جمهوری آذربایجان و به کشور ترکیه وصل کنند و مردم کُرد در محاصره خود داشته باشند.

از استان همدان در این تقسیم بندی کلی خبری نیست و حتماً برای تُرک تباران رزرو شده است، استانهای تهران، گیلان و مازندران، خراسان شمالی، و استان فارس، و سرزمین میانرود دجله و فرات هم در ردیف مناطق رزرو شده برای مردم تُرک میباشد.

● آقای شریعتمداری محبت کنید با ماشینهای سنگین نه فقط تخت جمشید را خراب کنید، بلکه آرامگاهها و استخوانهای 3 هزار ساله مادران و پدران و نسلهای گذشته ما ایرانیان را هم در این جغرافیای بنام "ایران" (خانه ایرانیان، خانه آریایی ها) را زیر و رو کنید و بسوزانید تا خیال ما به یکبار راحت شود ! .

● من چند بار به هم تباران شما هشدار دادم و اینک هم به شما آقای شریعتمداری هشدار میدهم، کاری نکنید که ایران برای شما تُرک تباران به جهنمی مبدل شود. شما در سرزمین ایران مهاجر و مهمان هستید و قدر احترام ایرانیان بخود را بدانید. شما از نظر حقوقی و حقیقی و تاریخی و مطابق با روابط بین الملل در جایگاهی نیستید و اجازه ندارید در مورد ایران تصمیم بگیرید.

● من در نوشتار: (گونه های ساختار فدرال (فدرالیسم)، خود ، پیش نویسی از تقسیمات ممکن در ایران فردا را به 8 منطقه و ایالت بیان داشته ام. که به قرار زیر هست: [منطقه 1- شامل استانهای: خراسان جنوبی و شمالی / منطقه 2 - : مازندران، گیلان، گلستان، قزوین / منطقه 3- : اردبیل، آذربایجان غربی / منطقه 4- استان کردستان، آذربایجان غربی، کرمانشاه، همدان، زنجان / منطقه 5: اصفهان، سمنان، یزد / منطقه 6 - : کرمان، سیستان و بلوچستان، هرمزگان منطقه 7- : تهران، قم، استان مرکزی ؟ منطقه 8 - شامل: ایلام، لرستان، چهارمحال بختیاری، خوزستان، کهگیلویه و بویراحمد، بوشهر، و استان فارس] میباشد.

منطقه 8 طبق هیچ شرایطی از هم جدا شدنی نیست و ساکنین استان خوزستان ترکیبی از استانهای منطقه 8 میباشد. منطقه 8 میتواند با منطقه 4 مانند دوران مادها و هخامنشیان و ساسانیان یک مجموعه بزرگتر با پارلمانی مشترک را تشکیل دهند.

● بنا بر همین افکار و نوشتارهای ناسازگار و مخرب امثال آقای شریعتمداری بود و هست که نوشتار: [جدایی مردم تُرک تبار آذربایجان از ایران، راه حلی منطقی و پایدار] را مطرح کردم. آیا براستی جدایی مردم تُرک آذربایجان در جغرافیای مخصوص بخود در استان اردبیل و در استان آذربایجان شرقی، بهترین گزینه با کمترین هزینه نیست ؟.

| آپریل 2013 میلادی | آلمان | ناصر کرمی|.

ایمیل

نویسنده:

nasser.karami@gmx.de

منبع: ایران گلوبال

تاملی بر موج اخیر دستگیری فعالان کرد در کردستان Shahriar Ayazi

کوردانه: فواد محمدی: اوایل بهمن ماه 1391، یعنی نزدیک به دو ماه پیش موجی از دستگیری فعالان کرد با دستگیری بیشتر از 12 فعال و روزنامه نگار کرد در ایلام و سپس 6 فعال مدنی و دانشجویی در مریوان آغاز، و از 15 تا 20 اسفند و با دستگیر کردن بیشتر از 30 فعال سیاسی، مدنی، کارگری و فرهنگی در شهرهای مهاباد، اشنویه، پاره، سنندج، نقده، بوکان، مریوان و ایلام و چند روزنامه نگار شناخته شده کرد از جمله مسعود و خسرو کردپور، از مسئولان و اداره کنندگان آژانس خبری موکریان، موج دستگیری ها به اوج رسید. به گونه ای که برای مدتی سرتیتر مهمترین خبرهای رسانه های کردی برای پوشش خبری دستگیر نمودن فعالان کرد حوزه های مختلف اختصاص یافته بود. اما پیش از آنکه به موضوع اصلی این نوشتار بپردازیم، نگاهی میافکنیم به آمار تهیه شده از سوی کمیسیای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد. بر اساس آمار نهاد مزبور در سال 2009، 11537 شهروند ایرانی درخواست پناهندگی از 44 کشور جهان داشته اند. این میزان

در سال 2010 به بیشتر از 15 هزار نفر رسیده و در سال 2012 به 18128 درخواست رسیده. شمار بسیاری از شهروندان عادی، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی و مدنی در طول چهار سال گذشته به دلیل افزایش سرکوبها به ناچار به کشورهای چون ترکیه، آذربایجان و اقلیم کردستان عراق سرازیر شده اند. براساس این گزارش، کردستان عراق به دلیل همسایگی با ایران، شمار چشمگیری از پناهندگان ایرانی به ویژه کسانی که جز اقلیت کرد به شمار می آیند را در خود جای داده. این آمار و ارقام نشانگر افزایش روز افزون محدودیت فعالیت، فعالان مدنی در ایران از آنجمله مناطق کردنشین ایران میباشد. این روند نیز از دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی آغاز و در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد و به فرمان خامنه ای سرعت و گسترش بیشتری یافت. بر همین اساس و با نگاهی به دستگیری بیشتر از 50 فعال کرد در طول دو ماه گذشته، سوالاتی ذهن را به خود مشغول مینماید، از آنجمله اینکه، هدف جمهوری اسلامی از به راه انداختن موج جدیدی از دستگیری فعالان کرد در کردستان چیست؟ آیا جمهوری اسلامی با این دستگیری ها توانسته یا میتواند به اهداف مورد نظر خود دست یابد؟ واقعیت آن است که، این موج گسترده تازه ی دستگیری فعالان از تهران آغاز و به کردستان ایران رسید و بار دیگر اثبات نمود که کردستان از همان آغاز سر کار آمدن نظام جمهوری اسلامی تاکنون به حق "سنگر آزادی" و موجب وحشتی بزرگ برای بقای دست اندرکاران حکومت اسلامی ایران میباشد. تاملی بر تاریخ مبارزات فعالان و پیشاهنگان جنبش حق طلبانه کردستان، بر همگان آشکار مینماید که نسل اول فعالان جنبش کردستان در دوره شروع انقلاب مردم ایران، با سازماندهی و مشارکت فعالانه در میتینگ و راهپیمایی و تظاهرات فعالیتهايشان را آغاز نمودند. و پس از پیروزی انقلاب نیز با تشکیل نهادهای دموکراتیکی چون اتحادیه کارگران، کشاورزان، معلمان، دانش آموز و دانشجویان، و زنان و همچنین تشکیل انجمنهای ادبی و انجمن محلات و چاپ و انتشار روزنامه و نشریات گوناگون، موجب رشد و گسترش اندیشه ی "آزادی عقیده و بیان" در جامعه کردستان شده و یک جامعه مدنی آزاد و پویا را آفریدند. اینچنین بود که از همان آغاز حاکمان جمهوری اسلامی با درک این واقعیت که "جزیره آزادی" کردستان درست برخلاف سیستمی است که آنها میخواهند بر مردم ایران تحمیل نمایند، با تمام قوا به آن هجوم بردند و تلاش نمودند، تسخیرش نمایند. اینگونه بود که مرحله مقاومت انقلابی از سوی فعالان و پیشاهنگان جنبش کردستان آغاز و باعث کسب تجاربی تازه در مبارزه برای نسل اول و حتی نسلهای آینده شد. در این دوران نیز شرایط جهانی و گسترش ابزارها و رسانه های ارتباطی تازه ای چون، اینترنت و ماهواره فرصتهای نوینی برای انتقال صدای حق خواهانه ی فعالان کرد فراهم نموده. اما هدف جمهوری اسلامی از دستگیریهای اخیر هر چه بوده باشد، باز تولید فضای ترس و وحشت و خفقان برای فعالان کرد در ایران و به بهانه فرا رسیدن نوروز و جلوگیری از فعالیت آنان برای برگزاری هر چه باشکوهتر جشنهای نوروزی در کردستان و انتخابات ریاست جمهوری آینده حکومت اسلامی و وحشت حاکمیت از احتمال ظهور نارضایتی های مردمی و با هدف کنترل نمودن پیشاهنگان چنین نارضایتی های یا آنکه دستگیریهای اخیر را در ادامه برنامه سرکوب سیستماتیک جنبشی همیشه زنده و جای نگرانی برای حاکمان خودسر جمهوری اسلامی تفسیر نماییم، آنچه مهم مینماید جواب این پرسش است که آیا جمهوری اسلامی با این دستگیری ها توانسته یا میتواند به اهداف مورد نظر خود دست یابد؟ این واقعیتی انکار ناپذیر است که در نظامهای توتالیتر آزادیخواه بودن هزینه بردار است و فعالان حوزه های گوناگون جنبش کردستان نیز از همان آغاز فعال شدن دوباره جنبش و هنگام حمله همه جانبه ی حاکمان اسلامی ایران به کردستان با تمام وجود و با مال و جان این واقعیت تلخ را فهمیده و درک نموده اند و هزینه اش را نیز پرداخت کرده اند. در این دوران نیز فعالان کرد با آگاهی و شجاعت هزینه و توان راهی را که در پیش گرفته اند داده و میدهند، و درست همین مسئله است که درک کردنش برای کار به دستان و برنامه ریزان نهادهای اطلاعاتی و امنیتی حکومت اسلامی سخت و دشوار است. به گونه ای که فعالان سیاسی و مدنی و حتی نویسندگان و روزنامه نگارهای که پس از مدتی کار و فعالیت به دلیل فشار نهادهای امنیتی ناچار به ترک زادگاه و سرزمینشان میشوند، به پشتیبانانی توانا برای فعالان و همفکران خود در داخل کشور تبدیل شده و از طریق رسانه های خارج کشور، به ویژه شبکه های ماهوره ای کرد زبان توانسته اند بخش مهمی از آن فشار و اذیت و آزارهای که از سوی نهادهای سرکوبگر حکومت بر فعالان ایرانی و به ویژه فعالان کرد روا داشته میشود را به اطلاع افکار عمومی برسانند. هر چند رسانه های سراسری چون صدای آمریکا و بی بی سی فارسی و رادیو فردا نسبت به پوشش دادن دستگیری و فشار بر فعالان کرد کم کار و کم توجه بوده و برای نمونه در طول بازداشتهای اخیر در کردستان تنها به دستگیری سه روزنامه نگار کرد در خبرهایشان اشاره نمودند و این را میتوان به مثابه سرکوب ثانویه و بی محتوا نمودن سرکوب فعالان کرد که توسط نظام حاکم بر ایران صورت میگیرد، قلمداد کرد. و این سرکوب ثانویه، مسئله ای است که در بسیاری از موارد از سوی بیشتر رسانه های سراسری نسبت به سرکوب فعالان کرد در کردستان ایران روا داشته میشود. با تمام این اوصاف همانگونه که پیشتر اشاره شد، هر زمان که لازم بوده باشد فعالان کردی که ناچار به ترک میهن خود شده اند، از طریق رسانه های متعلق به

کردهای خارج کشور به ویژه شبکه های ماهواره ای کردی توانسته اند با راه اندازی کمپینهای پشتیبانی و زنده نمودن احساس همدردی نسبت به ستمی که در حق فعالان کرد داخل کشور صورت میگیرد، باعث شوند که حاکمان جمهوری اسلامی با احتیاط بیشتر و دست به عصا به اقدامات ضد بشری خود دست بیازد و بدون ترس و دلهره به سرکوب فعالان کرد نپردازد. این پشتیبانی در بسیاری از موارد و حتی الامکان نسبت به سرکوب فعالان دمکراسیخواه ایرانی و اقلیتهای دینی و زبانی دیگر نقاط ایران نیز دیده شده است. همچنین انتقال تجارب فعالان سیاسی و مدنی و روزنامه نگاران کرد داخل کشور به درون احزاب کردی و ایجاد فضایی نو و پویا و به روز نمودن فعالیت احزاب کردستان ایران و ایجاد ارتباطی ارگانیک میان فعالان داخل و خارج کشور و همکاریهای متقابل چه در حوزه رسانه های چون سایت و روزنامه ها و شبکه های ماهواره ای و چه در حوزه مشاوره و هماهنگی برای اقدامات جمعی فعالان داخل و خارج کشور. تمامی این موارد نشان دهنده همکاری و همیاری فعالان داخل و خارج کردستان در حوزه های گوناگونی چون رسانه ها و سازماندهی اقدامات مدنی و اطلاع رسانی مسائل و مشکلات فعالان کرد میباشد. و همچنین نشانگر شجاعت ایشان در همکاری با رسانه های است که انانرا به حق متعلق به خود و تنها فریاد رسان خویش میدانند. از سوی دیگر ضعف و ناتوانی مسئولان جمهوری اسلامی برای توقف یا حتی جلوگیری از رابطه مذکور را به اثبات میرساند. تمامی موارد ذکر شده نیز تاثیرات مهم و مثبتی بر روند دمکراتیزه نمودن جامعه ایران به طور عام و مناطق کردنشینان به طور خاص خواهد داشت. نکته ی مهمی که در پایان میتوان به ان اشاره نمود این است که، تمامی ان فشار و سرکوب و دستگیر نمودنها که جمهوری اسلامی در این اواخر نیز موج تازه ای از انرا به وسعت شهرهای کردستان ایران به راه انداخت، نشانگر زنده بودن و توسعه یافتن جنبش حق طلبانه کردستان و ضعف و سراسیمگی حاکمان جمهوری اسلامی را در جلوگیری از رشد و توسعه ان جنبش میرساند.



عقبنشینی نیروهای گریلا بدون آماده شدن زمینه های قانونی آن غیرممکن است Ayazi Shahriar

ریاست شورای رهبری کنفدرالیسم جوامع کردستان در بیانیه ای کتبی به اظهارات اردوغان در مورد چگونگی عقب نشینی نیروهای گریلا پاسخ داد. عقب نشینی نیروهای گریلا تنها از طریق فراهم آمدن زمینی قانونی ممکن خواهد بود و برای تداوم پروسه آشتی اردوغان باید گامهای عملی بردارد. ریاست شورای رهبری کنفدرالیسم جوامع کردستان در بیانیه ای که امروز صادر کرد ضمن به یادآوری فراخوان رهبر ملت کرد عبدالله اوجالان در جشن نوروزی آمد و اعلام آتش بس از سوی جنبش کردی تأکید کرد که دولت ترکیه تاکنون هیچ گام مشهود و عملی در راستای حل مسائل موجود برنداشته است .

در این بیانیه در پاسخ به اظهارات دیروز اردوغان که در یک برنامه تلویزیونی مطرح کرد آمده است : همانطور که همه جناحهای مربوط آگاهند اردوغان در اظهارات خود خواست نیروهای ما سلاح هایشان را بر زمین بگذارند و از مرزها خارج شوند. پیش از هر چیز شیوه بیان اردوغان جوی منفی به بار می آورد که گویی قرار است همه تلاشها یکجانبه باشد و ابتکار عمل در دستان اردوغان است . اما واقعیت اینست که روند کنونی یکطرفه نیست و این مرحله در پی دیدارهای انجام گرفته میان حکومت ترکیه و رهبری ما از طریق گامهای دو طرفه می تواند ادامه داشته باشد. راهکاری که اردوغان برای عقب نشینی نیروهای گریلا مطرح کرد نیز مد نظر ما نیست و آغاز پروسه عقب نشینی نیروهای گریلا تنها از طریق تحقق گامهای ضروری از سوی حکومت و فراهم آمدن زمینه های قانونی لازم عملی خواهد شد . برای افتخار نیروهای گریلایی ما و تداوم روند کنونی باید گامهای عملی برداشته شود و این از اقدامات الزامی است .

ریاست شورای رهبری کنفدرالیسم جوامع کردستان در ادامه بیانیه خود خاطر نشان می کند که اردوغان بدون بر زبان آوردن عبارت " مسئله کرد " در اشاره به این موضوع از کلمات " ترور " و " تروریست " استفاده کرده که این شیوه بیان بر تردیدها در مورد حسن نیت حزب حاکم ترکیه می افزاید و به پروسه آشتی ضربه می زند.

در این بیانیه همچنین به موضوع لزوم بهبود شرایط حبس رهبر ملت کرد عبدالله اوجلان که اردوغان در سخنان خود آنرا موضوعی منتفی دانست اشاره شده و آمده است طبق قانون کنونی ترکیه نیز همه افراد زندانی از حق تماشای تلویزیون و هواخوری روزانه برخوردارند ولی اردوغان قصد دارد از بازگرداندن حقوقی که 14 سال از رهبری ما سلب شده بهره برداری کند. این برخوردی غیر اخلاقی و تعاملی در تضاد با روح مرحله کنونی است .

ک.ج.ک در پایان بیانیه خود تأکید می کند در زمانی که موضوعات مهمی از قبیل چاره یابی مسئله کرد و دمکراتیزه شدن ترکیه مورد بحث است باید ادبیات و مواضعی که می تواند به چاره یابی مسائل کمک کند مورد استفاده قرار بگیرد و برخوردها مسئولانه باشد.

فرات



شورای عالی کرد کوچ کردها به خارج را ممنوع ساخت

کردانه: به گزارش فرات شورای عالی کرد در بیانیه ای اعلام نمود "اخیرا به دلایل مختلف موج کوچ کردهای غرب کردستان به کشورهای همسایه افزایش یافت. شمار زیادی از کردهای غرب کردستان به شمال و جنوب کردستان کوچ کردند. شورای عالی کرد هم طی بیانیهای بخاطر ممانعت از تعریب کوچ شهروندان را ممنوع ساخت. از روزی که انقلاب مردمی سوریه آغاز شده، بر اثر وقوع جنگهای شدید مردم ناچار میشوند به کشورهای همسایه کوچ کنند. این موج به غرب کردستان هم رسید و همچنان افزایش می یابد. شورای عالی کرد هم در ارتباط با کوچ کردها بیانیهای صادر و آن را ممنوع اعلام کرد. در بیانیه آمده: «مدتی است که در مناطق ما در غرب کردستان موجی از کوچ شهروندان به سوی جنوب کردستان افزایش یافته. هر چند این پدیده تحت نام جنگ صورت می گیرد، اما در چنین مرحله ای تاریخی وظیفه تاریخی هر انسانی این است که در میهنش بماند و از کرامت خود دفاع کند». شورای عالی کرد اعلام کرد که افزایش موج کوچ شهروندان غرب کردستان یک «توطئه سیاسی» است و افزود: «در اوایل این موج کوچ شهروندان بر اثر وقوع جنگ صورت گرفت، اما اخیر این پدیده در پی توطئه و برنامه های سیاسی پیشبرد داده می شود. برخی از نیروهای حامدانه در صدد خالی کردن غرب کردستان از حضور کردها و ترویج تعریب هستند. بخوبی می دانیم که در دیگر مناطق سوریه هم دهها هزار نفر کوچ کردهاند و هم اکنون در مناطق مختلف غرب کردستان در آرامش حیات بسر می برند. در چنین وضعیتی کوچ شهروندان کرد یک خطر بزرگ است و باید به هر شیوه ممکن ممنوع گردد». شورای عالی کرد اعلام کرد که بنا بر همین دلایل تصمیم گرفته اند کوچ کردها را ممنوع سازند و افزود: «برای اینکه مناطق ما از حضور کردها خالی نشود، ما کوچ شهروندان را ممنوع می سازیم. باید بخوبی دانست که دروازه های مرزی برای کوچ کردن گشوده نشده، بلکه صرفا برای تأمین نیازهای معیشتی مردم و پیشبرد تجارت است. نیروهایی که در صددند از وضعیت کنونی نفع برند، تلاش می کنند از این دروازه ها برای کوچ دادن کردها استفاده کنند. لذا ما بار دیگر تأکید می کنیم که به هر گونه کوچ کردها اجازه نمی دهیم». شورای عالی کرد خاتمه بیانیه خود تصریح می کند: «از 1 آوریل هرگونه رفت و آمد به جنوب کردستان ممنوع است. کسانی که بخاطر مسایل بسیار ضروری می خواهند به جنوب کردستان بروند، باید از مرکز نیروهای امنیتی شهر دیرک مجوز دریافت کنند. در صورت عدم ارایه مجوز، هیچ فردی نمی تواند وارد جنوب کردستان شود. ما از همه شهروندان خود می خواهیم که مطابق این تصمیم ما عمل کنند. همچنین از همه نیروهای امنیتی مردمی هم می خواهیم که این تصمیم شورای عالی کرد را در همه مناطق اجرایی کنند».

ایکوت کردها بر آینده سیاسی عراق سایه افکند

آژانس کُر دپا: در جلسه ای مقامات عالی رتبه ای سیاسی اقلیم کردستان عراق که در حضور مسعود بارزانی برگزار گردید، تصمیم بر عدم بازگشت کردها به بغداد گرفته شد. وبسایت خبری "رووداو" گزارش داد: بنابه تصمیم نشست مشترک مسعود بارزانی با احزاب و گروه های سیاسی اقلیم کردستان که لحظاتی قبل پایان یافت، همه ی گروه ها متفق القول بر عدم بازگشت وزرا و نمایندگان به عراق توافق کردند.

در همین ارتباط مؤید طیب، سخنگوی فراکسیون کردستانی در پارلمان عراق به "خمدان" گفت: تا زمانی که فراکسیون اتحاد ملی مطالبات کردها را پاسخ ندهد، وزرای کابینه دولت و نمایندگان پارلمان در نشست‌ها حضور نخواهند داشت. کردها همچنین بازگشت به بغداد را به حل و فصل بحران کنونی عراق از طریق توافق منوط کرده‌اند.

نشست امروز که بیانیه‌ی پایانی آن تا امشب به وقت محلی انتشار خواهد یافت با شرکت مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان عراق برگزار شد.

طی ماه‌های اخیر، وضعیت سیاسی عراق روزهای بحرانی خود را سپری نموده و علاوه بر مشکل مابین کردها با دولت قانون به رهبری نوری المالکی، سنی‌های عراق نیز از دولت مرکزی عراق نگران هستند.

در همین ارتباط، یک عضو کرد پارلمان عراق گفت: عدم حضور نمایندگان کردستان در پارلمان عراق به سود کردها نخواهد بود و امکان تصویب قوانین بدون شرکت کردها وجود دارد.

امروز نوری المالکی، نخست وزیر عراق در جلسه‌ی پارلمان عراق حضور نیافت و علت چنین اقدامی را شرایط نامناسب و بحرانی کشور عنوان کرده بود.



صفحه اول دیدگاه‌ها ◀ من کلمه کم آورده‌ام! (در ارتباط با شخصیت راستین آخوند خمینی) - و دیدگاه من و دیگر ایرانی‌ها

اخبار

سه شنبه ۱۳ فروردین ۱۳۹۲ ساعت ۱۰:۱۳

مراد شیخی: آیا کسی است که در تعریف شخصیت آخوند خمینی "کلمه" کم نیاورد! کلمه‌ای که بتواند تعریف درستی از شخصیت این "خونریز مذهبی تاریخ ایران" را نشان دهد.

Taheri Faramarz

تعریف من از شخص خمینی اینست که او زالویی اشباع ناپذیر بود که به حقوق مردم وقعی نمیگذاشت و بساده‌گی دروغ میگفت. با به خدمت گرفتن و خریدن انبوده مزدوران مذهبی صدای هرگونه عدالت خواهی را نه تنها در ایران، بلکه در اکثر کشورهای اسلامی سرکوب نمود و نزد آزادیخواهان جهان شخصیتی غیر متعادل، جبار، زورگو، بی منطق و واقعا بنیادگرای متحجر از خود باقی گذاشت. اما خامنه‌ای صاحب ذاتی و ماهیتی کثیف، فرصت طلب و خونریز و جانپنکار دارد. تمام هم و غم خامنه‌ای ایجاد رعب و وحشت و استمرار حاکمیت غیر مشروع خود حتماً به قیمت نابودی کشورست. اینرا چه روزیست که میگویم، خامنه‌ای برای استمرار حاکمیت خود اگر لازم باشد

مزدوری آمریکا را هم می پذیرد، هر چند که در حال حاضر هم در خدمت منافع امریکا است. تمام دسیسه ها، توطئه ها، اعدام ها، قتل ها و سرکوب های داخلی ایران معلول تحریکات و دستورات جاه طلبانه این آخوند کثافت است

مراد شیخی:

فرامرز جان، اشاره درستی به شخصیت خامنه ای کردی. این مسئله را قبیلن نیز محسن مخلص در فیلم مربوط به او توضیح داد، که به جورای همسو با نظرات است. شخصیت خامنه ای دقیقن نقطه مقابل خمینی است. او برای در قدرت ماندن و زمانی که سلطنتش (نظام اسلامی) احساس خطر میکند اشک تماشای هم می ریزد! (بعد حادثه کوی دانشگاه و همچنین کودتای انتخاباتی 22 خرداد 1388 همگان اشک و ناله هایش را دیدیم). خامنه ای حاضر نیست که در زمان شکست و یا بحران هابط که به منافع مردم و کل نظام ضربه می زند همچون خمینی جام زهر بنوشد. مثل خامنه ای، چون خمینی شهامت اینکه بخواد عقایدش را ابراز نماید و پای آن هم به ایستد را هم ندارد. عقایدش را بر زبان و شعار گونه بیان می کند، و اما در راه به ثمر رساندن آن به هر گونه حیل و گری، دروغوی (تقیه) رو می آورد.

مراد شیخی:

اما بنظر من خمینی آخوندی مرتجع بود که تفکری سیاه در راه اداره کردن جامعه داشت. او در دیدگاه اشتباه خود تصور می کرد که یک کشور و یا اجتماعی را می توان با دخالت دادن دین (اسلام سیاسی) اداره کرد. و این در حالی بود که تاریخ دنیا به خوبی جوان چنین نوع نگرشی را قبیلن تجربه کرده و جواب منفی گرفته بود. خمینی در ابتدا سعی کرد با مبانی عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق مستضعفان (دقیقن همان رفتاری که پیامبر محمد در قبل از به قدرت رسیدن انجام داده بود. سفید و سیاه برابر هستند. دفاع از حقوق ضعفا و حمله به طبقه مرفه جامعه و ثروتمندان خودی همچون ابوسفیان ها و یهودیان) وارد میدان شود. اما او خیلی زود متوجه شد که اگر بخواد که از دریچه دیالوگ و عملکرد های انسانی منظورش را پیاده کند، چنین امری در دنیای مدرن امروزی که زیر بنا اقتصاد است و آزادی های شخصی، سیاسی، فرهنگی، و حقوق برابر برای زن و مرد قانونی شناخته شده است محال ممکن می باشد. بنابر این تاریخ به بعد چهره و شخصیت دیگری به خود گرفت و رسیدن به اهدافش را از طریق سرکوب مخالفین به اجرا بگذارد. و جنایت های فراوانی که از او یک چهره خونریز به ایرانیان و کل دنیا نشان داده شده است که در واقع "کلمه" برای تعریف چنین شخصیتی کم می آورد!

Arezo Irani

توصیف اینها خیلی مشکل چون برای بیان ویژگیها شون باید از کلماتی که براننده وجودشان هست استفاده بشه،، این امر بر هیچکدام از ملت ایران پوشیده نیست اما باز هم جای تعجب داره که گروهی سبزند،، گروهی اصلاح طلب و و هیچکس در پی براندازی این نسل نیست.

Faramarz Taheri

مراد جان، افرادی نظیر علی خامنه ای به مراتب خطرناکتر و مهلک تر از چهره هائی چون خمینی هستند. همه خوب میدانند که حتا خود خامنه ای هم تصور نمیکرد روزی به این جایگاه مذهبی برسد، اما با همه گونه توطئه این پست مذهبی را به کمک شیدان دیگر اشغال کرد و زیر پای تمام آنانرا جارو نمود، او درست مانند بسیاری از پادشاهان صفویه که از ترس حتا فرزندانشان را کور کردند، آماده گی پذیرش چنین پروژه هائی را دارد.

خمینی یک بخش عظیم از طرز فکر و سنت تربیتی هر ایرانی بود خمینی در همه ما وجود داشت خمینی پدیده های بود که ما از کودکی در چهره افراد انحصار طلب اغلب مسن خانواده میبینیم خمینی درسی اشتباه بود که وقتی رسم است که میگن باید به بزرگترها احترام بگذاری این جمله چقدر خطرناک و نابود کننده است.. زیرا مبدا احترام را روی سن گذاشتیم همکنون در ایران که کار جلو نمیرود چون نسل جوان هم همان افکار خمینی را دارند اما به نحو مدرن.. هنوز معیار های سطحی برای انان قیاس است..حتی هنوز ازدواج ها بر اصل مهریه سن و موقعیت اجتماعی و این قبیل قیاس ها هست.. این خمینی مجموعه خمینی های درونی هر فردی هر ایرانی بود.. خیلی دردناکه که اگر ادم بگه هنوز خمینی نمرده و اشتباه بزرگ اینه که مدام به رژیم و به یک مشت آخوند فحش دهیم... زیرا اینکه آنها بر ما حکومت میکنند به خاطر تقاضای ما است که اعلام کردیم حقیریم و غیم میخوایم آخوند نماد این است که ملتی انقدر حقیر است که یک مسول میخواد....میگوید نه!.. پس چرا 34 سال دوام آوردند... چون مردم. اکثریت این مردم اینها را میخوایند با آنها نوعی ارتباط دارند ارتباط.. معنوی

مراد شیخی:

آرزو گرامی، یکی از سیاست های که از دوره خمینی به پیش گرفته شد تشکیل سازمان های دولتی و غیر دولتی در ابعاد وسیع اجتماعی بود. منجمله بسیج که الان بازوی اصلی سرکوب حکومت بر علیه اعتراضات است. باند های که بعد مرور زمان به سیستم های کاملن حرفه ای و شبکه های مافیای تروریست و جنایت پیشه برای در قدرت نگه داشتن رژیم و ادامه عمر ان تبدیل گشتند. منجمله سپاه پاسداران. برای انداختن چنین رژیمی که از منافعش چند میلیون گماشته شبانه روز دفاع و حمایت میکنند کار آسانی در پیش نیست. حرف من به این معنی هم نیست که این جماعت همچنان میتوانند تا سال های طولانی بر مردم مسلط باشند. هر آن ممکن است که تمام معادلات سیاسی بهم بخورد. هیچ مسئله ای ثابت نیست و همه چیز قابل تغییر. اما از آنطرف اکثریت جامعه خواهان براندازی کل نظام هستند. منتظر زمان هستند. و یقینن به

و قتل تکلیف زندگی و آینده ایران را با این مستبدین روشن خواهند نمود. و در این راه که عین واقعیت تاریخی است که به پیش می رود، مآذات گران با جمهوری اسلامی در زیر پای خواست های جنبش مردمی سرنگونی طلب، جا خواهد ماند. مطمئن باشید.

مراد شیخی:

پدرام پارسا گرامی، و اقییت جامعه ایران این است که اکثریت خواهان سرنگونی جمهوری اسلامیست، و ضمن اینکه اقییت جامعه این است که مردم هیچگونه ارتباط معنوی با سران و کلیت رژیم مستبد ندارند و آنها را دشمنان ایران زمین و دشمنان حقیقی زندگی کنونی و کودکان آینده شان می دانند. این حقیقت به سبب سالها خونریزی و بی حقوقی مردان و زنان ایرانی در عمر رژیم، به چنین نتیجه ای رسانده است. و اگر می بینم که 34 سال است که تغییری ایجاد نشده است دلیل بر ناتوانی و یا گرایشات مذهبی ملت نیست، و بلکه دستشان برای بزیر کشیدن حکومتی تا زیر اندان مسلح به چماق و گماشتگان مزدور است کوتاهه. و یادمان هم باشد که مردم از همان ابتدای پایه ریزی جمهوری اسلامی به مبارزه بمنظور بر اندازی برخاسته اند. نمونه اش اعدام ده ها هزار جوان و... و زندانیان سیاسی، و همچنین گریختن میلیون ها ایرانی به خارج کشور که ادامه دارد. و همچنین باید به یاد داشته باشیم که جمهوری اسلامی بر آمده از دل یک انقلاب در سال 1357 است. و کسانی که بر مسند قدرت تکیه زده اند، و تا به امروز با همان شعار ها، و همان پشتوانه انقلابی به عمر رژیم و تدام سرکوبگری هایشان ادامه داده اند.

مراد شیخی:

کاملن درسته فرامرز جان. امثال خامنه ای اگر خودشان را در موقعیتی خطرناک ببینند از سر جنازه های فرزندانشان هم رد میشوند. البته بعضی از آیت الله های ایرانی همچون محمدی گیلانی، حسنی... قیلن شاهد اعدام فرزندان خود بودند! (فرزندان که همه اتهام هایشان جهت پایان بخشیده شدن به زندگی آزادیخواهی و اعتراض به استبداد اسلام سیاس حاکم در ایران بود).

: Pedram Parsa

دیگر جناب مراد شیخی این مطالبی که میفرمایید با احترام مخالف نظر شما را دارم و به دیدگاه من مطالبی که شما فرمودید یک نوع ارزو است که مایلیم اینطور باشد. مشکل چند اخوند در رژیم ایران نیست یا سرنگونی آنها بلکه مشکل سبک فکری و خیالپردازی کل همه مردم از چابهار تا تبریز و خلاصه سر تاسر ایران است... هر نسلی که آمد سعی کرد با دیدگاه جنابعالی نوعی توجیه کند که مردم ناراضی و مخالف و فقط 400 اخوند قدرت را در دست دارند... اما و اقییت چی دیگری است فکر مردم ادغام شده.. سبک زندگی مردم ادغام شده با دیدگاه این رژیم امروز در خیابانهای ایران خوب اگر گوش دهید وقتی کسی به این رژیم فحش میدهد که رژیم غارت میکند در دیش این نیست که چرا غارت میکند بلکه در دیش این است که چرا نمیگذارد که ما هم غارت کنیم.... با احترام

مراد شیخی:

پدرام عزیز، ممکن است که یک تعدادی هم که دستشان از چپاول اموال مملکت، همچون سران و گماشتگان جمهوری اسلامی کوتاه است همان آرزوی را داشته باشند که جنابعالی بدان اشاره کردید. اما و اقییت هر جامعه ای نیازمند به داشتن سیستمیست که مردم ساکن احساس آزادی و امنیت داشته باشند. و مشخص در ایران سیاست دخالت دادن اسلام در قدرت سیاسی که شخص "خمینی" باعث و بانی آن شد کاملن به شکست منجر گردید.* و از آن دیدگاه غیر منطقی و عقلانی ارتجاعی چیزی به غیر از یک جنازه مریض در حال فوت شدن برای "خامنه ای" و جماعت منافع دار در نظامشان باقی نمانده. و در آینده ی نیز هیچ طبیعی، باند مسلح و چماقداران... نیز توان سرپا نگه داشتن و بهبود این بیمار در حال مرگ را ندارند. اینها و اقییت عینی است که در ایران جریان دارد. تاریخ ایران به این سمت می رود. و یقین قدرتی مانع شکل گیری و دنیای بهتر برای مردم ایران نخواهد بود. به شخصه هیچ تاریخ مشخصی برای براندازی نظام را نمی بینم. در بد بینانه ترین نگاه ممکن این است که احتمال دارد بیست سال دیگر به طول انجامد. اما وظیفه همه ما تا رسیدن به آن زمان آگاهی دادن و کار روشنگری است.* (خمینی با وعده های دروغین مبنی بر داشتن زندگی مادی بهتر برای مردم داشتن هم امکانات مادی زندگی در این دنیا و عم معنویات برای جهان پس از مرگ).

:Arezo Irani

اما مراد جان گذشت بیش از ۳۰ سال ثابت کرده که مردم ایران بدلیل ناتوانی در مدیریت جنبش،،، عدم ثبات همبستگی در یک هدف مشخص،، و چند حزبی شدن پارلمان ایران، نداشتن فرهنگ سیاست قدرت برندزی این رژیم را نخواهند داشت، بنظر من: اگر چه ۱۰۰٪ دولت شاهنشاهی نیز موافق نبوده و نیستم اما به مرور زمان باورم شد که اگر نسل سالم و مملو از غیرتی هم، این سرزمین داشت بازمانده هم دوران بوده که آنها هم در دوران جنگ تحمیلی از طرف این رژیم به کام مرگ کشانده شدند،،، اعتیاد در بین جوانان، و کلا بز هکاری های اجتماعی بین تمام اقشار جامعه آنقدر ریشه های این درخت تنومند را پوسانده که کسی قدرت سر پا ایستادن را ندارد،،،، و باز هم این از نظر من خیلی مهمه، که رژیم قبلی با حضور مستقیم ملت به ثمر نرسید بلکه آنها مترسکان یا عروسکان خیمه شب بازی بودند که به بهترین شکل از آنها استفاده شد،،، اما الان حضور ملت برای برندزی آن بسیار چشمگیر خواهد بود،، و این بهای سنگینی دارد که هنوز

مردم تصمیم به آن نگرفتند، متن جالبی از یکی از دوستان خوندم، که مردم برای مقابله با شرایط حاضر راهی کنار آمدن با آن میجوین.

مراد شیخی:

آرزو عزیز، در کامنت بالا برای جناب پدرام هم توضیح دادم که شرایط سیاسی برای براندازی حکومت بدلیل اینکه این رژیم از دل یک انقلاب بر آمده است کار خیلی ساده ای نیست. اما آنچه که باعث تغییر دادن هر حکومتی می گردد خواست اکثریت آن جامعه است. که این واقعیت در ایران جریان دارد. حکومت دیکتاتوری در ایران منفور ملت است. و در آینده نه چندان دور چنین نفرت اکثریتی در اجتماع باعث تغییر خواهد گردید. این مسئله نظر شخصی من نیست و بلکه چیزی است که در تجربه تاریخ کشور های دارای سیستم دیکتاتوری به اثبات رسیده است. دیر یا زود جمهوری اسلامی نیز سرنگون خواهد شد. همین الان هم سیستم بر اساس چماق است که سرپا نگه داشته شده است و نه با رای و یا اعتقاد ملت به نظام. و همچنین اینکه از دیدگاه اکثریت مردم که خواست تغییر دارند، حکومت هیچگونه وجود حقیقی در زندگی شان ندارد. مردم از صبح تا شب بد و بیراه و فحش نثار سران و کلیت رژیم میکنند.

:Shohreh Irani

ضحاکان قرن بیستم ، نظام جمهوری اسلامی .. نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر

: Pedram Parsa

جناب مراد. این رژیم در سه نسل گذشته از دل یک انقلاب بودجودا آمده و سه نسل گذشت و تحولی صورت نگرفت من یادم است که 6 ماه بعد از انقلاب هم از هر که می پرسیدی میگفتند « اینها رفتنی هستند تا 6 ماه دیگر» اما همه یک نکته ای را فراموش میکردند... اینهای وجود نداشت!!!!!! همه مستقیم یا غیر مستقیم کمک کردند. ملیونها آدمی که در خیابان بودند و به ندای فرمان مفت خوری خمینی جواب دادند که نفت برق آب مجانی دریافت خواهند کرد و انقلاب کلید خورد. حکومت دیکتاتوری در ایران منفور نیست در هر خانواده سیستم تربیتی هر واحد کوچک بر اساس انحصار طلبی و دیکتاتوری حرکت میکند. شاید در خیابان همه یک صدا فریاد میزنند مرگ بر دیکتاتور اما در خانواده ها هم واقعا این چنین است؟! اگر این چنین میبود اولین حرکت اجتماعی میبایست علیه پدر مادرها باشد. شما جناب مراد شیخی امیدوارید و منم خیلی خوشحالم که اینگونه مثبت اندیش و امیدوار هستید.. اما روش تحول و تغییر این نیست که ما تصور کنیم که این مردم مثلا خواستار دموکراتی هستند چون دموکراتی با فرهنگ مردم سبک معاشرتی این مردم و حتی با اعتقادات مذهبی آنها هم جور نیست. جمهوری اسلامی به چند دلیل سرنگون نمیشه.. اولین دلیل آن که از طریق این دلیل قدرت عظیمش را گرفته این است که مخالفان این رژیم هیچ سازماندهای.. اتحاد و برنامه مشترک ندارند... دلیل دوم که جمهوری اسلامی سرنگون نمیشود این است که : مردم ایران در شرایطی زندگی میکنند که ترس دارند.. مشکل اقتصادی دارند مشکل اعتیاد دارند و مشکل فروپاشی اخلاقیات دارند... دلیل سوم: که جمهوری اسلامی سقوط نمیکند نبودن نیروی جایگزین و مسول است. هیچ نیروی در حال حاضر نه در خارج کشور و نه در داخل کشور آماده پذیرفتن مسولیت است.. و اگر کسی بگوید مردم بیایید به بیرون و نرید خانه هایتان همه اعتراض میکنند اگر خون از دماغ این ملت بیاید که مسولیتش را میپذیرد؟ دلیل چهارم: که جمهوری اسلامی سقوط نمیکند چون رگ ملت را شناخته مردم ناسپاس و بی تفاوت و سود جو در قحطی که الان اتفاق افتاده برای مردم تهیه گوشت یا پسته اهمیت بیشتری دارد که حاضر باشند علیه اخوندها بجنگند و بهتر بگویم این مردم سعی میکنند که خود را بیشتر در استخدام اخونها بگذارند که مایحتاجی نسبیشان بشود.. شما میفرماید دیر یا زود رژیم سقوط میکند... دیر شاید..... اما زود نهجناب مراد شیخی... با احترام از اینکه وقت گذاشتید و مطالب من را مطالعه فرمودید.

کانون همبستگی:

فرض کنیم قرار است بروند چه کس و کسانی آماده تحویل گرفتن مملکت هستند ؟ کو آنهایکه متحد شدند و نظام گذشته به زیر کشیدند و دو دستی تحویل خمینی و آخوند ها دادند چه شده است که امروز نمی توانند زیر یک سقف برای حتی کوتاه مدت هم قول و هم فعل شوند . مشکل از نظام نیست مشکل از مخالفین بظاهر نظام است که به قوام و دوام آن کمک می کنند .

:Zohre Mehrjuo Zm

"ضحاک خون آشام قرن بیستم" چطور است مراد عزیز؟..

مراد شیخی:

درود بر تو پدرام عزیز که به نکاتی خوبی اشاره کردید. و ببخشید که دیشب نرسیدم که جواب بنویسم و ضمن اینکه بعد نوشتن این چند خط هم باید بروم و تا شب برمیدرم. اینکه تاکید دارم که اینها رفتنی هستند در کامنت های بالا به روشنی توضیح دادم. ناراضیاتی اجتماعی در سطح وسیع در نهایت باعث تغییر خواهد شد. برای حکومت جمهوری اسلامی که از روز اول به قدرت رسیدن دستش به خون مخالفین اغشته شده است هیچ چاره ای به غیر از سرنگونی نخواهد داشت. آزادیخواهان ایرانی در هر نوع تفکر سیاسی از همان ابتدا به مبارزه پرداختند. توانش را هم چند ده هزار نفری دادند. اینکه نتوانستند در همان دوره بعد انقلاب که متوجه دروغگویی و شخصیت وحشی جنایتکارانه خمینی شده بودند، حکومت را نابود کنند دلایل زیادی داشت که انجام چنین امری را غیر ممکن می ساخت. مهمترین مسئله که باعث دوام رژیم شد آغاز جنگ میان ایران و عراق بود. و ادامه جنگ بعد فتح خرمشهر میان دو دیکتاتور یکی بنام صدام و دیگری خمینی و اوباشان چماقدار. (

منظورم سران است و نه نیروهای فریب خورده که دسته دسته به جبهه ها می رفتند و جانشان را از دست می دادند و در حالیکه اصلن نه سواد درست و حسابی داشتند و نه درک درستی از سخنان امثال خمینی مبنی بر ادامه جنگ). خمینی میگفت که این جنگ به نفع ماست! در واقع این جنگ به نفع باند خمینی بود که در داخل کشور بتوانند اسلام سیاسی و خواست ها تحمیلی شان را بر نیروهای همکار انقلابی خودی هایشان و تا غیره تحمیل کنند. ادامه جنگ به شخص خمینی و جمهوری اسلامی اجازه می داد که به خواست هایشان برسند. (در کامنت بعدی جواب سوال بعدی را می نویسم).

مراد شیخی:

پدرام عزیز، اینکه میگوی مردم ایران به مفت خوری عادت کرده اند و توان زندگی در حکومتی دمکراتیک را ندارند یک دیدگاه درستی نیست. همه مردم دنیا خواهن یک زندگی بهتر و انسانی تر هستند. به غیر از اقلیتی مفت خور بنام آخوند و دیگر مبلغان دینی که البته آنها از این طریق دکانداری دینی بهترین زندگی مادی را برای خود و خانواده هایشان فراهم می کنند. و یا اگر به کشورهای مسلمان عربی هم اشاره کنیم چنین منطقی درست است. آنها زندگی بر اساس قوانین و سنت های اسلام را پذیرفته اند. و این مسئله بخشی جدا نشدنی از زندگی روزمره شان است. اما تا جایی که به ایرانی ها بر میگرد این مردم هرگز مسلمان نبوده اند. اسلام و قوانینش را بدرستی نپذیرفتند. همیشه میان قوانین اسلام و هویت ایرانی بودنشان در تضاد هستند. و نه این طرفی کامل و نه آن طرفی کامل و سعی داشتند که یک تعادلی این وسط برقرار کنند. کشور ایران هرگز اسلامی نبوده است و بلکه کشوری اسلام زده است. و آنچه که امروز میتواند برای همیشه تاریخ تکلیف مردم با تضاد تاریخی شان را مشخص کند آگاهی پیدا کردن از شخصیت های دینی همچون روح الله، آیت الله... خمینی... است. تا قبل از انقلاب سال 57 مردم از یک نگاه معنوی به این جماعت می نگرستند. به همین دلیل بود که مثلن عکس خمینی را در ماه میببیند. (فقط به یک نمونه اشاره کردم). و با همان دیدگاه معنوی که از کل روحانیت داشتند. مردم بدنبال آخوند مرتجعی به اسم خمینی رفتند بدون اینکه شناخت واقعی از تفکر سپاه او داشته باشند و از او یک شخصیت در حد بت بزرگ و خدای می سازند که وقتی در سخنرانی هایش دستش را میبرد بالا مردم گریه و زاری سر می دهند! شروع به حرف زدن می کند... باز هم همین داستان ادامه دارد! و انقلاب ایران نه از سر آگاهی توده ها بود و بلکه بدلیل وابستگی به سنت های اسلامی عقب مانده تاریخی که روحانیت در ذهن مردم ساخته بود و جریانات روشنفکری از چپ و راست نیز فریب آن را خورده بودند و پشت سر تفکر سنتی اسلاميون سیاسی سینه می زدند، شکل گرفت. انقلابیونی که میخواستند بعد انقلاب سر سفره شان فلان مقدار پول نفت و... بیاید. خوب معلوم است که در نهایت چنین برداشتی از خواست تغییر یک حکومت به شکست می انجامد. انقلابیونی که تا مرگ بر شاه را می دانستند و ما هیچ برنامه ای برای گذار به بعد انقلاب نداشتند! و تنها یک نفر این میان به اسم خمینی بود که می دانست چه می گوید، چه می خواهد، و چرا باید شاه برود و او به قدرت سیاسی دست پیدا کند! خمینی کتاب حکومت اسلامی اش را در فرانسه به پایان رسانده بود و قبلن نیز بار ها در ایران به روحانیت تاکید داشت که شما باید در قدرت سیاسی باشید. او بدنبال اهداف سیاسی کردن و در قدرت نشانیدن عقب مانده ترین سنت های اسلامی بود. که به اهدافش نیز به دلیل جهل مردم ایران رسید. اما امروز دیگر شرایط کاملن تغییر کرده است. جوانان ایرانی بشدت متفر از هر چه شعایر مذهبی و دخالت قوانین استبداد دینی در زندگی شان هستند. زنان ایرانی حاضر به تن دادن به روسری اجباری نیستند. خواست های برابری طلبانه دارند. پسران نیز همینطور. تفکر مردم امروز ایران با اون چند دهه قبل تفاوت زیادی دارند. آگاهی شان برای زندگی کردن بدون دخالت دین در سیاست بالا رفته است. اسلام سیاسی در ایران بکلی شکست خورده است. مردم بدنبال یک حکومت دمکراتیک هستند. تجربه در حکومت های مردمی است که مشکلات اقتصادی بدست متخصصین امور حل میشود. داشتن اجتماعی که همه مردم فرای باور های دینی دست در دست همدیگر به چیزی غیر از سازندگی کشور فکر میکنند، باعث آن خواهد گردید که انسان دوستی و اخلاقیات نیز تقویت گردد. همه اینها نیاز به زمان دارد و قدرتمندانه باید در این راه گام برداشت. مردم ایران تاریخ تجربه زندگی در چنین حکومت های مبتنی بر مردم سالاری قانونی فرای از دخالتگری شاه و شیخ را نداشتند. و منطق در ابتدای راه به مشکلاتی بر خواهیم خورد اما به مرور زمان همه چیز به شکل خوب ادامه خواهد یافت. دقیقن عین اتفاقاتی که بعد انقلاب فرهنگی رنسانس در کشورهای غربی افتاد که در نهایت دست کلیسا و پدر روحانیون(مفت خور ها، انگل، سربار های جامعه) و همچنین پادشاهان مستبد از دخالتگری در زندگی مردم کوتاه شد. ما نیز به سهم خود به عنوان یک ایرانی متعهد و آزادیخواه وظیفه تاریخی داریم که برای ساختن و ایجاد چنین آینده ای تلاش کنیم.

مراد شیخی:

الان وقت ندارم. بعدن جواب بیشتر مینویسم. روز خوش

:Pedram Parsa

هر وقت وقت داشتن فقط یک سوال را به من جواب دهید... شما اشار های با ارزو ها.. امیدها.. و تاریخ ایران کردید... اما یکبار یک نمونه نشان نداید پس کجا هستند این ملت فراموش شده.. که شما از آنها نام میبرید. حرکت آنها کجاست؟ خردجمعی کجاست؟ پس چرا خبری نیست؟ گرانی بیداد میکنه این ملت باز در حال دوام تحمل و چپاول یک دیگه... جناب شیخی... فرضا همه گفتار شما درست... پس چرا این ملت هزینه نمیدند.. برابزادی دمکراتی و حقوق مدنی وفردی... من جوابش را دادم و میدونم... وقت داشتید نظر بدهید

جناب شیخی همه از تاریخ مطلع هستیم چیزه تازهای دیگر توش نیست.. من که رفت امد میکنم به ایران.. این مردم در بازارچه و دانشگاه فرسنگها دور از دیدگاه شما حرکت میکنند... اما یک چیز را میدانم که نمیخواهند.. دمکراتی.. یا دمکراسی.. با قوانین مردمی که مالیات بدهند.. و وظیفه در مقابل دولت داشته باشند و سود بانکی 20 درصدی نتوانند بگیرند.. و آگه نشه معامله روی زمین خانه طبق قوانین

باشه.....نمیخوان..تعجب نکنید این ملت میگه دمکراسی فقط خوبه که من زن و خواهر یکی دیگرو بدون حجاب ببینم ولی زن خواهر خودم.....زیر چادر سیاه باشند..ایران یک طنز شده..این مردم...سرویس میخوان..خویم میخوان...اما بدون هزینه.....مفت...مجانای..صلواتی..تمام ان جنبش سبز ویران شد چون احمدی نژاد همک رگ مردم را میشناخت و با یارانه طبع مفت خوری مردم را به اشتها دارود...بعد نکته عظیم جناب شیخی...حدا اقل طبق امار خودشود ده ملیون جوان معتاد داریم روزی ده کامیون مواد مخدر فقط در تهران پخش میشه . این ده ملیون اگر یک خانواده 4 نفری داشته باشند یعنی 40 ملیون اسیر شخص معتاد خانواده هستند..معتاد..نفس نداره بدون مواد بلند بشه و این رژیم داره بهش سرویس مواد میده.....توجه کنید این رژیم متاسفانه...مواد را به این معتاد خیلی خیلی ارزان میرساند..... در اخر خوشحالم از گفتگو با شما

نسترن ایرانی:

درسته که جمهوری اسلامی باعث سردر گمی و بدبختی مردم ایران شده است اما همین هم دلیلی است که آنها نمی توانند مردم را با خودشان همراه کنند و به این سیاست رو آورده اند. اما مردم ایران دنبال زندگی بعد جمهوری اسلامی هستند. حکومت جمهوری اسلامی در هر شکلش شکست خورده است و اکثر مردم ایران را دشمن حقیقی خودش می داند. و این دشمنان که بیشتر ملت ایران هستند بالاخره کار خودشان را خواهند کرد. و برای رها شدن از دست این حکومت قرار نیست مردم کوچه و بازار و یا کسانی که بشدت فقیر هستند نیازمند نان شب کار روشنگری کنند. آنها دنبال شعار های زود گذر و پول پارانه راه می افتند. اما آنها هم دشمن خودشان را جمهوری اسلامی میدانند و دوست دارند که زندگی خوبتری داشته باشند. در ایران همه دیگر فهمیدند که تمام مسئولین جمهوری اسلامی دزدند و به فکر آینده مردم، و ایران ها نیستند. و برای حذف جمهوری اسلامی کسانی که می دانند جلو قرار میگیرند و بعدن دیگران هم پشت سر آنها راه می افتند. و مردم حکومتی را می خواهند که به حقوق آنها احترام بگذارد. حالا چه تاریخی باشد هیچ کس نمی داند. اما جمهوری اسلامی دوام زیادی نخواهد داشت.

مراد شیخی:

جناب پدram این ملت به وقتش هزینه خواهند داد. یک مرتبه با احساسات غیر منطقی انقلاب شد و نتیجه اش را دیدیم که مرتجعی خود را صاحب آن کرد. الان دیگر مردم حواسشان است که به هر جریان سیاسی و شخصیت های شعار گونه بدون داشتن برنامه اعتماد نداشته باشند. و اینکه الان در سکوت هستند دلیلی بر ناتوانی و رضایتشان از وضعیت موجود نیست و بلکه عین آتش زیر خاکستر هستند که هر جرقه و حادثه و یا اتفاقات اجتماعی باعث شعله ور شدن خواهد نمود. آن چند میلیونی که بعد کودتای انتخاباتی با شعار های سرنگونی طلبانه به میدان آمده بودند، هم اکنون طرفدار حکومت نشدند! و بلکه منتظر فرصت دیگری برای اعتراضات هستند. و از گذشته نیز درس خوبی در مبارزه و رویاروی با سرکوبگران نظام گرفتند. از همین شکل اعتراضات است که به مرور تبدیل به یک اعتراض دامنه دار میشود که بعدن گماشتگان جمهوری اسلامی توان سرکوب آن را نخواهند داشت. نکته آخر اینکه سران حکومت افشا کردند که این مرتبه شورش گرسنگان در پیش است و از شهرستان ها نیز شروع میشود... اگر حتی این اتفاق هم نیفتد دشمنی آشکار مردم ایران باعث بزیر کشیدن نظام خواهد گردید. و تجربه تاریخ دنیا اثبات کرده است که کشور و حکومتی، اگر درگیر جنگ با دشمن خارجی باشد امید به پیروزی اش است، و در نهایت زمان نیز پیروز میشود، اما استبداد همیشه از دشمنان داخلی اش شکست خورد.

مراد شیخی:

کانون همبستگی گرامی، اینکه مخالفین نظام در خارج کشور نمی توانند به یک توافق مشترک برسند، جای تاسف فراوان دارد. اما در حقیقت داخل کشوری ها هستند که تعیین کننده تغییر اوضاع سیاسی اند. درست عین بعد اتفاقات کودتای 22 خرداد 1388 که دیدیم اکثریت مخالفین جمهوری اسلامی به صف معترضین پیوستند.

مراد شیخی:

زهره جان، "ضحاک خون آشام قرن بیستم" تعریف درستی از شخصیت خمینی را می رساند. با این حال کلمه کم آورده ام!

آیا شما قبول دارید که خمینی پدیده تازه بی در تاریخ بود، و رذالتهاش، به نسبت خونریزان گذشته تازگی داشت؟ آیا قبول دارید که چنگیز وقتی مردم شهری را قتل عام می کرد، نمی گفت: این فریضه الهی است که دشمنان اسلام را از بین برداریم؟ ؛ و هیتلر هم، وقتی آدمها را در کوره آد سوزی می انداخت، ادعا نمی کرد که: خودشان خودشان را در کوره می اندازند!

شاگردان خمینی هم پدیده های عجیبی هستند. مثلاً آیا در تاریخ پیدا می کنیم حاکمی مثل خامنه ای، که با توطئه، حرم امام رضا را منفجر کند، و یکساعت بعد اعلام کند کار منافقین بوده! و بعد عاملش را هم بگیرد و به تلویزیون بیاورد! آیا موردی در گذشته پیدا می کنید که کشیشان مسیحی را تکه تکه کنند و در یخچال بگذارند و بعد کسی را با شکنجه وادار کنند که بگوید من از منافقینم و اینها را ما کشتیم!

همین طور در تاریخ پیدا نمی کنیم کسی در کمال دریدگی، در روزگاری که گرانی مردم را بیچاره کرده رود روی مردم بگوید مشکل ما ارزانی است!

اگر بگردید مثل این چیزهای شگفت خیلی پیدا می کنید. رفتار حکومت به جا مانده از خمینی هم شگفت است: چگونه در حکومت مستضعفان، سالی صد میلیارد دلار درآمد نفت دارند، اما هیجده ماه آژگار! مزد کارگران را نمی دهند و باز هم توی تلویزیون به هیأت روحانی می نشینند و می گویند: عدالت اسلامی!

چگونه ستارها را در زندانها می کشند، بعد می گویند خودش مرد! و در همان حال، مجرمتترین افراد در رأس قوه قضاییه، کهریزک ها را اداره می کنند!

چگونه دو جوان را به خاطر دزدی چیزی نزدیک به 20 دلار در ملأعام بدار می کشند و بر سرقتهای سه هزار میلیارد دلاری چشم می پوشند!...

...ادامه مطلب را حذف کردم که هیچ ربطی به موضوع بحث ما ندارد.

به قلم محمد قرائی

چهار اپیزود از انتخابات ریاست جمهوری در ایران

Sohrab Nikofar

1.

انتخابات ریاست جمهوری همواره در طول تاریخ جمهوری اسلامی ایران از حساسیت بالایی برخوردار بوده است، بالاخص در ماههای پایانی به انتخابات، شور و هیجان انتخاباتی در کل کشور ایجاد می شود. امری که باید به آن توجه نماییم آن است که انتخابات ریاست جمهوری به عنوان مظهر جمهوریت نظام ایران می باشد و حال بخواهد این انتخابات مهندسی شده باشد و یا غیر مهندسی شده، در واقع انتخابات ریاست جمهوری اسمی و رسمی، جمهوریت نظام کنونی در ایران را بر عهده دارد. از سوی دیگر نهاد رهبری و شخص رهبر و سازمان هایی که مستقیم از سوی ایشان انتخاب می شوند؛ نماینده وجه اسلامی نظام هستند. مسئله جالب و غیر قابل اغمازی که در طول این تاریخ سی و اندی سال جمهوری اسلامی ایران رخ داده است درگیری و تنش همواره بین این دو نهاد و این دو وجه نظام بوده است، یک نگاه کلی به روسای جمهور ایران و رابطه آنها با رهبری، شاهد این ادعا می باشد. تنش رابطه بین آقای بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و امام خمینی بعنوان رهبر کشور که منجر به عزل و خروج ایشان از میدان سیاسی ایران شد، رابطه تنش زا بین آقای خامنه ای بعنوان رئیس جمهور و امام خمینی در موارد بسیاری که از جمله می توان به انتخاب نخست وزیر میرحسین موسوی علیرغم مخالفت رئیس جمهور توسط رهبر اشاره کرد. رابطه درگیرانه و خصومت آمیزی که در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور با آقای خامنه ای به عنوان رهبر وجود داشت و ادامه همین روابط مخاصمت آمیز و پر تنش در زمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی و این امر تکرار شد تا رسید به ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، که شخص رهبر برای انتخاب یا انتصاب ایشان سنگ تمام گذاشت ولی باز ما شاهد درگیری و تنش بین این دو نهاد ریاست جمهوری و نهاد رهبری بودیم، با آنکه بنظر می رسید انتخاب احمدی نژاد باید این تنش را به حداقل خود کاهش بدهد. همانگونه که مشاهده کردیم بین این دو نهاد همواره در طول تاریخ نظام جمهوری اسلامی ایران تنش و درگیری وجود داشته است. دلایل بیشماری را می توان برای این امر برشمرد از جمله آنکه؛ وجود این دو نهاد در کنار هم در یک کشور به معنای حکومت همزمان دو رئیس جمهور یا دو حاکم می باشد که یکی اعتبار و قدرت خویش را از مردم به عاریه گرفته است و دیگری مدعی است قدرت و اعتبار خود را از خدا و دین و پیغمبر به عاریه گرفته است. بنابراین ما در این ساختار با دو نهاد مواجه هستیم یک نهاد انتصابی (نهاد رهبری) و دوم نهاد انتخابی (نهاد ریاست جمهوری). حال آنکه چه مقدار هر یک از این نهاد ها به الگوی واقعی خویش نزدیکتر است بحث دیگریست که در این مقال نمی گنجد؛ بدان معنا که فعلا کار نداریم که این نهاد انتخاباتی در ایران واقعی است و فقط اسمی است. مهم وجود این نهاد انتخاباتی حتی در حداقل وجودی خودش یعنی وجود اسمی در نظام جمهوری اسلامی ایران است. پس تا کنون به دو مسئله اشاره داشته ایم و وجود دو نهاد موازی حاکم در کشور و تنش همیشگی که بنظر جزء لاینفک این دو می باشد. برای پیش برد دموکراسی در کشور خواه ناخواه ما باید در هر صورت در پشتیبانی و حمایت نهاد انتخاباتی گام برداریم هر چند که نمایندگی آن نهاد را

شخص یا افرادی بر عهده داشته باشند که مورد وثوق و اعتماد ما نباشند و یا حتی به صورت های غیر قانونی بر این مسند تکیه زده باشند. در مثال در تنش های اخیر مابین این دو نهاد، از لحاظ منطقی و استراتژیک، حکم عقل آن است که از نهاد انتخاباتی حمایت نماییم، چونکه این نهاد نماینده مردم محسوب و معرفی می شود و این نکته بسیار مهمی است که گاه بعضی دوستان آن را فراموش می کنند. به زبان دیگر اگر فرض بگیریم، دقت فرمایید می گویم فرض بگیریم، در بین دعوی احمدی نژاد و آقای خامنه ای کدام محق هستند بی شک حق طرف نهاد انتخاباتی است؛ چون از لحاظ فلسفه وجودی نهاد رهبری که نهاد انتصابی می باشد، وجودش تحکیم دهنده و ثبات بخش دیکتاتوری و استبدادی در کشور است و نهاد ریاست جمهوری بر عکس وجودش تحکیم کننده و ثبات دهند دمکراسی خواهی و حاکمیت سرنوشت مردم بر خود مردم است.

این امر فارغ از مصادق رهبری و رئیس جمهور می باشد یعنی آنکه فلسفه وجود و عملکرد و جایگاه هر یک از این دو نهاد سبب به وجود آمدن دیکتاتوری و دموکراسی در یک کشور می شود و بی شک در این ساختار سوژه انسانی تحت تاثیر ساختار و نقشی که آن ساختار دارد قرار می گیرد حال بخواهد مصدق رهبر این کشور باشد و آقای خامنه ای رئیس جمهور همزمان در این کشور باز بین این دو نهاد اختلاف و تنش به وجود می آید و در آن صورت هم باز حق طرف رئیس جمهور و نماینده نهاد انتخاباتی می باشد.

اگر نگاهی دقیق تر به ساختار هریک از این دو نهاد بکنیم در می یابیم که تشکیلات و سازمان های مشابهی در هر دو نهاد وجود دارد. مثلاً در مقابل وزیر امور خارجه ما مشاهده می کنیم نماینده رهبری در امور کشورهای خارجی وجود دارد که آقای ولایتی نماینده آن هستند یا در موازی با وزارت اطلاعات ما انواع و اقسام سازمان های اطلاعاتی که زیر نظر مستقیم رهبری می باشند را مشاهده می کنیم. در مقابل وزارت دادگستری که (طنز دستگاه اجرایی ما محسوب می شود) ما شاهد دستگاه طولی و عریض قضاییه هستیم. در مقابل وزارت دارایی و اقتصاد شاهد انواع و اقسام بنگاههای اقتصادی همچون بنیاد مستضعفان و ... می باشیم و قس علی هذا ... خوب وجود ساختار های یکسان و مشابهه و عملکرد همزمان آنها در موازات هم و ... از دیگر نقاط تنش زیست که همواره بین این دو نهاد وجود دارد.

آقای خامنه ای هم بهتر از همه به این مسئله واقف هستند و برای همین نکته هم بود که ایشان چندی پیش گفتند که نظام با بن بست مواجهه نمی شود و می شود سیستم اجرایی را به سیستم پارلمانی تغییر داد، این به معنای برداشتن یک کاسه نهاد انتخاباتی از ایران و یکدست شدن ساختار زیر نظر نهاد انتصابی یا همان نهاد رهبری است.

2.

غیر انسانی ترین و وحشیانه ترین راه حلی که بعضی از افراد اپوزیسیون برای حل مشکل ایران در پی آن هستند همین یک کاسه کردن حاکمیت می باشد اکثر تئوری پردازان این تئوری احمقانه و غیر انسانی یا اپوزیسیون های خارج نشین هستند آن هم بیشتر از نوع و جنس متمول و سلطنت طلب، یا طبقه فاسد آریستوکرات (طبقه متمول و اشرافی) با صبغه عقیده درباری در ایران می باشند. من مطمئن هستم هیچ کدام از این دو گروه نگرش و دیدگاه سیاسی درستی ندارند و گاه که پای صحبت هایشان می نشینید همه صحبت از گوشت کیلوی دو زار و پیکان دو هزار تومن در زمان شاه فقید را می کنند. این گروه که دارای عقبه فکری در ایران نیز هستند، تئوری شان این است که باید به این حکومت کمک کنیم تا یکدست تر شود و کمک کنیم تا این حکومت هر چه بیشتر به سمت دیکتاتوری پیش برود، تا همه یکدست شوند این افراد همانانی بودند که در انتخابات ریاست جمهوری برای رسیدن به این هدف حتی پای صندوق رای حاضر شدند و به احمدی نژاد رای دادند. آنها معتقدند با یک دست شدن حکومت، تکلیف مشخص است، حال معلوم نیست تکلیف چی مشخص است؟ آنها امید دارند که شرایط به حد اکثر سیاهی برسد که مردم دست به قیام و انقلاب بزنند و حکومت را ساقط کرده و بعد دودستی حکومت را تقدیم این وارثان بلامنازع متمول نشین قدرت نمایند، تا آنها را از سیاهی و گمراهی نجات دهند و یا معتقدند بگذارید آنقدر وضعیت اسفناک شود و حکومت یک دست شود تا سربازان آمریکایی از بلندای هواپیماها و توپ و تانکشان سعادت و دموکراسی را برای این مردم به ارمغان بیاورند.

در ادبیات این گروه فکری، مردم ایران اکثراً یک مشت احمق و بی سواد و شارلاتان و تنبل و بی لیاقت هستند که هر بلایی سرشان بیاورند حقشان است. آنها دیگر کار ندارند که مردم از گرانی و بدبختی و بی چارگی برای امرار معاش خود در زیر این همه فشار می میرند یا کلیه می فروشند یا تن می فروشند یا ... آنها کسانی هستند که خرج یک شب سگشان در آمریکا یا ایران مصادف با خرج یکسال یک خانواده کارمند و کارگر در ایران است.

آنها آرزو دارند که به زودی انتخابات ریاست جمهوری در ایران لغو شود، گوشت و مرغ قیمت اش هزاران برابر شود و هر روز هم گشت ارشاد دختران و پسران این مرز و بوم را تازیانه بزنند و اوضاع هر چه بیشتر به سیاهی برود... آنها در انتخابات ریاست جمهوری به سمتی قدم بر می دارند که سبب وخیم تر شدن اوضاع است.

اما گروه دوم، گروهی هستند که از اول تاریخ جمهوری اسلامی ایران انتخابات را تحریم کرده اند و معروف به تحریمیون می باشند، این گروه تحریم را مهمترین ابزار مبارزه در مقابل حکومت ایران می دانند و معتقدند که نباید در هیچ یک از انتخابات در این نظام شرکت کرد و همه انتخابات را تحریم کرد. هدف ایشان از تحریم انتخابات، کاهش و تنزل مشروعیت نظام است.

این گروه افراد که در طول سالیان دراز مدت، همه انتخابات را تحریم کرده اند معتقدند انتخابات واقعی در ایران تا کنون صورت نگرفته است و همه من جمله فرمایشی است و در ایران دیکتاتوری مطلق وجود دارد. و تا انتخابات آزاد با نظارت سازمان های بین المللی و آنهم با موضوع رفراندوم تغییر رژیم برگزار نشود نباید در هیچ انتخاباتی شرکت کرد. اما اینکه آنها چه هدفی را دنبال می کنند تقریباً گنگ و نامعلوم است و بعضی اوقات خودشان هم رویشان نمی شود که بگویند می خواهیم انتخابات تحریم شود تا مشروعیت نظام به حداقل خود کاهش پیدا کند تا هواپیماهای آمریکایی انتخابات واقعی را برایمان به ارمغان بیاورند؟؟؟!

جالب تر آنجاست گروه هایی که معتقد به تحریم این انتخابات فرمایشی هستند اصلاً به انتخابات اعتقادی ندارند دو گروه عمده آنها یا سلطنت طلبان افراطی هستند یا گروه مجاهدین خلق که رهبرش انتصابی تر از آقای خامنه ای است و رئیس جمهورش انتصابی تر از رهبر اش است؟؟؟ خوب تکلیفمان با این گروه و دارو دسته هم معلوم است، هر دو گروهی که برشمریم در بالا، از گروه ها و ائتلاف فاسد هر جامعه ای محسوب می شوند که در تخیلاتی غیر انسانی غوطه ورنند و هر یک دیکتاتور تر و خونخوارتر از حاکمان کنونی ایرانند، باور نمی کنید کافیسیت نگاهی به ادبیات و هناکلی ها و و یا آرمان هایشان برای ایران بکنید.

3.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری 88 و حبس و حصر رهبران جنبش سبز ایران انتخابات این دوره ریاست جمهوری از ویژگی ها و پیچیدگی های خاص خود برخوردار است. در بررسی این دوره از انتخابات ریاست جمهوری نباید با احساسات با مسئله مواجهه شد. چهار تقسیم بندی عمده می توان در این انتخابات داشت. گروه اول که همان اصول گرایان هستند که بعد از خارج شدن احمدی نژاد از دل آقای خامنه ای دوباره در آستانه ایشان نشسته اند و چرب زبانی می کنند. این طیف شامل تمام اصولگرایانی می شود که در رقابت هستند برای نشان دادن ارادت بیشتر به حضرت آقای شان، در بین آنها این اسامی بعنوان کاندیداتور ریاست جمهوری به چشم می خورد: لنگرانی (وزیر بهداشت پیشین)، جلیلی (نماینده ایران در مسئله هسته ای)، حداد عادل، لاریجانی (رییس مجلس) محسن رضایی، محمد باقر قالیباف، باهنر، فلاحیان، ولایتی و... بین تمام این افراد اصولگرا تنها و تنها محمد باقر قالیباف به دلیل عملکرد خوبش در شهرداری می تواند جایگاهی برای مانور اصولگرایان داشته باشد و مابقی افراد یک شکل با عقیده و طرز فکر مشابهه و عملکردهای نامطلوب و ضعیف و گاه فاسد می باشند

گروه دوم، نامزد انتخاباتی دولت در ریاست جمهوری می باشد که در حال حاضر اسفندیار رحیم مشایی و هاشمی ثمره جزو کاندیداهای مطرح دولت می باشند... این گروه چون برگزاری انتخابات ریاست جمهوری یازدهم را بر عهده دارند بسیار امیدوار به تایید صلاحیت نامزد خویش و ریاست جمهور ایشان هستند.

گروه سوم اصلاحطلبان می باشند، آنها امیدوارند بتوانند در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری سید محمد خاتمی را به عنوان کاندیداتور انتخابات معرفی و بعد از تایید صلاحیت به ریاست جمهوری برسانند البته افراد دیگری نیز در این گروه مطرح هستند همچون عارف، اطاعت، کواکبیان و.. اما امید همه آنها به سید محمد خاتمی دوخته شده است، آنها نیز نیک می دانند تنها کسی که ظرفیت بسیج کردن ایرانی ها برای رای دادن را دارد همان اوست وگرنه بجز ایشان هرکس دیگر که بیاید در این شرایط دوباره رسوایی همچون معین نصیب اش خواهد شد.

اما گروه چهارم جنبش سبز ایران است، آنها که هنوز نامزد انتخابات ریاست جمهوری ایشان در حصر بسر می برد هیچ واکنش مشخصی نسبت به انتخابات نشان نداده اند، گاه در بین آنها سخن از تحریم انتخابات است تا آزادی رهبران جنبش و گاه صدا ها و ندهایی چون حمایت از کاندیدای اصلاحطلبان سید محمد خاتمی در میان است.

باید به انتخابات به دیگه یک فرصت نگاه کرد تا بتوان حداکثر استفاده را از آن برد، آنهایی که بی مقدمه می گویند ما تحریم می کنیم و هیچ کس حق ندارد شرکت کند بالاخص خاتمی، بیشتر از روی احساسات صحبت می کنند، صحبت اصلی شان این است که جنبش خون داده است و رهبرانش در حصرند و اعضایش در حبس، پس برای چه شرکت کنیم؟ خوب فرض بگیرید شرکت نکردیم، گام بعدی شما چیست؟ راهکارهای بعدی شما کدام است؟ در جایی که نمی توانید نه حزب داشته باشید نه تشکیلات و نه حتی مکانی برای برگزاری جلسات، گیرم تحریم کردید، فکر می کنید حکومت هم جا می خورد می گوید نه به خدا شرکت کن این هم آزادی میرحسین موسوی و مهدی کروبی و زندان های سیاسی؟ نه حکومت با خیال راحت تر انتخابات را برگزار می کند و محکمتر از گذشته به حکومتداری خویش ادامه می دهد این نوبت هم یک چیزی در حدود 75 درصد مردم هم می گویند شرکت کردند... حالا هی شما تحریم کن!

تحریم تا زمانی که تریبون نداشته باشد و نتواند سخن بگوید و نتواند جریان بسازد همان آب در هاون کوبیدنی است که تحریمیون خارج کشور ساده دلانه، سی و اندی سال دارند انجام می دهند و دور همی و خوش هم هستند بنابراین تحریم نیز برای خودش آداب و رسوم و مناسک و اهداف و استراتژی دارد.

بنظر می رسد این دوره انتخابات ریاست جمهوری اگر بتوانیم از شرایط و وضعیت موجود درک و قرائت درستی داشته باشیم شاهد اتفاقات خاصی در آن باشیم. در حال حاضر یک نیروی سومی در بین نظام و جنبش سبز ایجاد شده است و آنهم نیروی دولتیون یا احمدی نژادیون است. آنها فاکتورهای زیادی برای برگرداندن بازی به نفع خویش دارند.

شخصیت احمدی نژاد و عملکرد او نشان داده است انسانی ماجرا جو و جسور است. و اگر می گوید بگم بگم، واقعا می گوید. این بچه چموش، اکنون به ذخایر بی پایان اطلاعاتی و اقتصادی نظام دسترسی دارد و خود نیک می داند که اگر بخواهد به همین سادگی ریاست جمهوری را واگذار کند روز بعد از انتخابات، خودش و دارو دسته اش همه، من جمله در زندان اوین اطلاق خواهند کرد. بی شک آنها برنامه مدون و جامعی برای دست یابی به ریاست جمهوری دارند و همانگونه هم که مشاهده می کنیم کار و تحرکاتشان از سه چهار ماه پیش بر این امر متمرکز شده است.

نظام و در راس آن آقای خامنه ای دیگر حاضر به ادامه قدرت این پسر چموش نیستند و تمام عزم خود را جزم کرده اند که او را برای یکبار و برای همیشه از صحنه خارج کنند... در بهترین حالت آن است که یک نفر از کاندیداهای خودشان مثل جلیل یا لنگرانی یا ولایتی و یا حداد عادل بر کرسی ریاست جمهوری بنشینند. اما آنها خوب می دانند که دولت به همین سادگی ها دست بردار نیست و دودستی کابینه و دولت را تحویل آنها نمی دهد که تا بعدش بخواهند تازه بازرسی و بازرجویی و پاسخگویی فضاحت های این دوره خود باشند. دولتی ها چند امتیاز بزرگ در دست دارند

اول آنکه خود احمدی نژاد است؛ او بگوید انتخابات را برگزار نمی کنم واقعا برگزار نمی کند و این را نشان داده است بنابراین با این حربه راحت می تواند برای کاندیدای خود که به احتمال زیاد مشایبی باشد در صورت رد صلاحیت از شورای نگهبان، حکم حکومتی از رهبر دریافت کند

دوم آنکه آنها به منابع مالی و اقتصادی بی شمار دولتی دسترسی دارند و بی حساب و کتاب می توانند خرج انتخابات کنندو مثل همیشه هم پاسخگوی هیچ کس نباشند

سوم زاویه پیدا کردن احمدی نژاد با خامنه ای و صحبت های مشایبی درباره ایران و کوروش و پایان دوره اسلامی و مکتب ایرانی توانسته است در بین طبقات متوسط، طرفدارانی دست و پا کند.

چهارم پرونده های فساد اقتصادی اجتماعی و... که احمدی نژاد در همان چند روز تعصدی گری بر وزارت اطلاعات از اشخاص و افراد این نظام پیدا کرده است نظام را در حالتی آچمز قرار داده است و آنها نیز نیک می دانند که احمدی نژاد اگر مجبور بشود حتی پرونده آقا مجتبی را هم رو می کند و نگه داشتن سعید مرتضوی هم گواه بر این ادعاست.

پنجم آقای خامنه ای گفتند در این انتخابات امکان ندارد تقلب شود آنهم در سطح 20 میلیون، خوب راست گفته اند فرض بگیرد مشایبی با 32 میلیون بشود رئیس جمهور و باز محسن رضایی 600 هزار تا رای داشته باشد؟! آنها به نحوه احسن از این ماجرا در این انتخابات سود خواهند برد با توجه به آنکه از هم اکنون نیز دارند کار می کنند. (و مطمئنا هیچ کس هم نخواهد توانست بگوید تقلب شده است!!!!!!) خوب در چنین شرایطی حکومت به راحتی نمی تواند خلاص شود و یا با کاندیداهای بی خاصیت و گاه منفوری که دارد بتواند امیدی در این انتخابات داشته باشد. پس نیم چشمی به هاشمی و اصلاحطلبان دارد. بالاخره برای خامنه ای هم بهتر است دوران ذلت بار خاتمی برایش

تکرار شود تا دوران نکبت بار احمدی نژاد و حتی حاضر است دوران خفت بار هاشمی نیز تکرار شود تا از دست این موجود چموش که وجودش را تهدید می کند خلاص شود.

خوب در این شرایط بسیار سادگیست که بخواهیم از یک کنشگر فعال سیاسی به یک ناظر پسیو و غیر فعال سیاسی تبدیل شویم. در اینجا باید از تمام راهکارها و ظرفیت ها و امکانات و موجودی های جنبش استفاده کرد تا بتوانیم قدرت و نظام را وادار کنیم سر میز مذاکره بنشینند و بتوانیم خواستهها یمان را بر او حتی به اجبار اعمال نماییم. در صورت بازی درست ، حتی اگر زمانی هم تحریم کنیم آنگاه تحریم مان زبان و سخنگو دارد و می تواند جریان ساز باشد. اما بدون بررسی همه جانبه انتخابات و تنها صادر کردن چند شعار احساسی فقط به نفع حکومت به ضرر جنبش سبز اقدام کرده ایم. و همچنین نباید از یاد ببریم که مردم در تنگنا هستند و اگر انتخابات و نفر بعدی بتواند حتی یک مقدار از وضعیت اسفناک آنها کم کند باید برای بهبود وضعیت تلاش کرد .

بالاخره اینبار هم تقابل بین نهاد انتخاباتی و نهاد انتصابی است اگر نهاد انتصابی نخواهد با خواست مردم باز هم کنار بیاید می توان پشت نهاد انتخاباتی را گرفت تا به اهداف مان نزدیکتر بشویم.

4.

تظاهرات و اعتراضات بعد از انتخابات 1388 بالفعل شدن نارضایتی مردم از وضعیت موجود بود. در واقع یک نارضایتی عمومی که سالهای سال در بطن جامعه انباشت شده بود ، و این نارضایتی بالقوه در جامعه سالهای متمادی وجود داشت و در ادبیات عامیانه سیاست ورزی هنگام که گفته می شد خاتمی سوپاپ اطمینان حکومت است اشاره به همین نارضایتی دارد. اما دو امر بسیار مهم در بررسی این نارضایتی وجود دارد؛ اول آنکه این نارضایتی را می شود یکی از خصیصه های همیشگی مردم ایران از وضعیت شان دانست و این بدان معناست که همواره بین حاکمیت و مردم در ایران شکاف و گسست وجود دارد و گاه این نارضایتی همچون هیجانات مختلف اجتماعی در مناسبات گوناگون بالفعل می شود و کنترل و هدایت آن بسیار مشکل و سخت می باشد. اما نکته ای قابل اهمیت فضای موجود در زمان انتخابات ریاست جمهوری برای بالفعل شدن این نارضایتی بود. حال آنکه یک گروه غایت اندیش که همواره در یک توهمات دور دست سیر می کنند، انتخابات را امری مبتدل سیاسی و بی فایده می پنداشتند و هنگام که این موج نارضایتی مردم را بعد از انتخابات مشاهده کردند تا حدودی به اندیشه خام خویش پی بردند، بنابراین تصمیم گیری و تصمیم سازی در میدان سیاست به نحوی تابع شرایط موجود و امکانات و رصد صحیح ظرفیت های سیاسی و اجتماعی حکومت و مردم است. اما نکته دوم بر می گردد به جامعه شناسی مردم ایران، این یکی از مهمترین شاخصه های مهم در علوم انسانی محسوب می شود که متأسفانه تا کنون هیچگونه مطالعه و تحقیق و بررسی روی آن انجام نشده است، متأسفانه علوم انسانی در کشور ما و بالخصوص علوم اجتماعی در یک دور باطل به باز تولید مفاهیم مجرد و انتزاعی، تنها در سطوح آکادمیک بسنده کرده است و یا حداکثر مجموعه ای از اوراق و آمارهای بی خاصیت از پروژه های پوزیتیویستی است که هیچ منبع موثقی را برای تبیین رفتار اجتماعی مردم ایران بدست نمی دهد. و در جای دیگر چندان با مفاهیم فلسفی مجرد گره خورده است که خاتمه آن تنها یکسری دعوا های زرگری و ژارگون گونه بین یکسری شبه روشنفکر و شبه فیلسوف و شبه جامعه شناس در ایران است و در انتها ، تنها چیزی که باقی می ماند فرضیه های غافلگیر کننده از ذهن های شاعر گونه بعضی از این فیلسوف جامعه شناسان شبه روشنفکر است.

بدلیل همین فقدان ، مطالعه رفتار جمعی ایرانی ها از جمله کارهای بسیار دشوار می باشد و هیچ گاه چه حاکمان چه اندیشمندان و چه کارشناسان ساسی نتوانسته اند پیشبینی صحیحی از رفتار جمعی ایرانی ها بدست بیاورند. بر همین اساس است که گاه مهندسی هایی که از پیش برای استخراج نتیجه مطلوب خود انجام می دهند در شرایطی که هیچ کس فکر نمی کند که نتیجه مهندسی مخدوش شود حضور غافل گیرکننده مردم سبب رقم خوردن شکل و صورتی دیگر از موضوع و مسئله می شود .

فرض های بسیاری می توان دلیل این پیشبینی ناپذیر بودن رفتار مردم ایران دانست که نیاز به مطالعات گسترده اجتماعی است. از جمله می توان گپ و گسست زیادی که بین رفتار اولیه و رفتار ثانویه مردم ایران وجود دارد را یکی از این فرض ها دانست و این شکاف را می توان در فرض های تاریخی خود در حکومت های استبدادی و دیکتاتوری مسلط بر ایران جستجو کرد و....

غرض از گفتن این مطلب آن بود که هرگونه دادن حکم قطعی در باره انتخابات در حال حاضر بدون در نظر گرفتن شرایط ، ظرفیتها ، پیشبینی ها و ... تنها و تنها یکسری واگویی های احساسی است که فاقد ارزش برای زمان موعود است، مانند آنکه از هم اکنون بگویم همه باید شرکت یا همه باید تحریم کنیم ... بدلیل همان پیشبینی ناپذیر بودن مردم ایران باید ما فاصله نظر و عمل مان را به حداقل کاهش بدهیم که دچار کمترین آسیب بشویم این تنها راه حلی است که می توان اکنون در دستور کار خود قرار داد .

مطالعه کردن شرایط موجود ، در نظر گرفتن امکانات موجود ، ظرفیت سازی برای پیشینه استفاده از وقایع سیاسی اجتماعی و به حداقل رساندن فاصله نظریه و عملگرایی مان و ...

بنابراین از اکنون صحبت از تحریم انتخابات کردن و مخالفت های صدرصدی با حضور امثال سید محمد خاتمی و یا هر شکل دیگر انتخابات ، خام اندیشی است و تجربه نشان داده است که همواره ماه آخر نزدیک به انتخابات فضا به گونه ای دیگر است و تلاش ها و هدف ها و سمت و سو ها شکل های جدیدی یافته است... ما باید حداکثر استفاده را از تجربه انتخابات پیشین و بالاخص انتخابات 1388 ببریم و این یک توصیه برای کسانی است که خود را کنش گر سیاسی و یا فعال سیاسی می دانند ، آنانی که می گویند سیاست بی پدر و مادر و کثیف و حرامزاده است و ما کلا به سیاست کار نداریم حسابشان جداست. برای تحریم کردن هیچگاه دیر نیست اگر هم می خواهید تحریمی باشید برای تحریمتان تریبون و صدا بسازید و گرنه تحریمی که در نطفه خفه شده است ، همدستی بیشتر با حاکمیت و نهاد انتصابی است تا کمک و حمایت به نهاد انتخابی و دموکراسی در ایران.

سهراب نیکوفر



شنبه، مارس 30، 2013 - 17:43

<https://www.facebook.com/abolfazl.rahimishad?sk=notes>

ابوالفضل رحیمی شاد

با افزایش عمومی سطح سواد و تحصیلات عالی در کشور و آشنایی مردم با وضعیت ملل توسعه یافته ایجاد یک نظام سیاسی دموکراتیک به یکی از مطالبات سیاسی بسیاری از اقشار مختلف جامعه ما تبدیل شده است.

این عده داروی شفابخش بیماریهای عدیده موجود در بخشهای مختلف کشور را در استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک میدانند و بر این باورند که تا چنین نظامی در جامعه مستقر نگردد بیماریهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و ما درمان نخواهد شد.

با نگاهی به وضعیت کنونی کشورهای توسعه یافته بنظر میرسد این سخن بیراه نیست و تجویز این دارو جهت درمان تجویزیست بجا و مورد تایید عقل اما بایستی دید پس چرا با وجود گذشت بیش از یکصد سال از تجویز این نسخه و حداقل تلاشی هفتاد ساله (تلاش سیاسیون از زمان روی کار آمدن محمد رضا پهلوی تا امروز) این دارو آنچنان که باید نتیجه بخش نبوده و پس از یک دوره کوتاه تجربه دولتهای دموکراتیک یا لاقط شبهه دموکراتیک استبداد با شدت و قدرت بیشتری به عرصه حکومت بازگشته و مردم نیز یا مدافع آن بوده اند و یا لاقط دفاعی از خود در برابر آن نشان نداده اند؟

همه ما با پاسخهای گوناگونی که تا کنون به این سوال داده شده و عللی که در آنها بیان شده است آشناییم. اقتصاد دولتی، دولت رانتیر(نفتی)، استبداد شرقی، کمبود آب و هنجارهای نظام آبیاری، فرهنگ پدرسالاری، فرهنگ آمریت و تابعیت، مطلقگرایی

ایدنولوژیک، آمیختن دین با سیاست، ضعف جامعه مدنی، قانونگریزی ایرانیان و همگی از جمله عواملی هستند که بعنوان موانع استقرار یک نظام سیاسی دموکراسی در ایران معرفی شده اند.

در اینجا بی آنکه قصد داوری درباره تقدم و تاخر این عوامل یا نحوه اثر گذاری و تعیین کنندگی این علل (تک عاملی یا چند عاملی بودن، خطی یا ترکیبی بودن علل) را داشته باشیم میپذیریم که این عوامل در تولید و بازتولید و استمرار یک نظام غیردموکراتیک کاملاً اثرگذارند.

حال اگر بپذیریم که عوامل یاد شده در نظام اقتصادی-فرهنگی-اجتماعی ما همچنان وجود دارند و وجود آنها در تولید، نگهداری و تقویت یک نظام استبدادی نقش تعیین کننده ای دارد،

-آیا با فرض توان تشکیل چنین حکومتی توان نگهداری و تدوام بخشی به آنرا داریم؟

-آیا یک نظام دموکراتیک در شرایط اقتصادی کنونی کشور توان پاسخگویی دموکراتیک و غیر سرکوبگرانه در برابر اعتراضات خیل عظیم گروههای محروم مانده از مزایا بویژه مزیت ثروت را دارد؟

-آیا در شرایط کنونی (عدم وجود احزاب فراگیر و عدم استقبال لازم مردم از حزب) امکان تدوین قوانین براساس خرد جمعی و خواست عمومی به شیوه ای دموکراتیک وجود دارد و گروههای بنیاد گرای مذهبی مخالف با چنین قوانینی در برابر یک حکومت دموکراتیک و بدون سرکوبگری مستبدانه از توسل به خشونت پرهیز خواهند کرد؟

-آیا گروههای طرفدار دموکراسی که در سی و سه سال گذشته با وجود اشتراکشان در مخالفت با حکومت ایران و همینطور با وجود زندگی درون فرهنگ دموکراتیک اروپایی و آمریکایی توانسته اند تجربه موفق و لو خیلی کوچک در زمینه تعامل دموکراتیک با یکدیگر داشته باشند؟ این درحالیست که در سی و سه سال گذشته هیچ مزیتی و منفعتی برای جنگ و رقابت در میان آنها وجود نداشته است. علاوه بر این ضعف با توجه به کینه های قوی موجود در میان گروههای مختلف سیاسی و اجتماعی آیا تعامل قانونمند و دموکراتیک بین این گروهها و افشار مختلف جامعه در حال حاضر ممکن است و یا اینکه اینها نمیتوانند در رقابت دموکراتیک حضور داشته باشند؟

-آیا اصلاً در شرایطی که هیچ موسسه و نهاد سنجش گر واقعی و هیچ رسانه و حزب فراگیری برای دریافت نظرات واقعی مردم سراسر ایران دوباره تاکید میکنم مردم سراسر ایران و نه فقط تهران و چند کلان شهر دیگر وجود ندارد میتوان ادعا کرد که نظام دموکراتیک خواست اکثریت قاطع مردم ایران است؟ و یا این بار نیز دموکراسی خواهان ما از سر دلسوزی و خیرخواهی (شبیه حاکمان فعلی) بدنبال ایجاد نظام سیاسی ای هستند که به نظر آنها مشکل مردم را رفع خواهد کرد و به نفع مردم خواهد بود؟ آیا چنین نگاهی نگاه قیم مابانه و از بالا مغایر ارزشهای دموکراتیک نیست؟

سوالات فراوانی از این دست میتوان طرح کرد که اینجا قصد طرح و پرداختن به آنها را ندارم. اما به گمان من پاسخ به این سوالات و سوالاتی مشابه متأسفانه بازگو کننده این واقعیت است که در شرایط کنونی تشکیل یک نظام دموکراتیک نه تنها ممکن نیست بلکه به علت ضعفهای متعدد از سطح فردی گرفته تا سطوح ساختاری نه محتملاً که یقیناً به بازتولید یک نظام استبدادی و حداکثر با نام و نشانی دیگر منتهی خواهد شد.

البته این سخن به هیچ وجه به معنای پذیرش وضع موجود و انفعال و بی عملی در برابر آن نیست و فقط گویای آن است که هدف غایی و پس فردای خود را نبایستی نزدیک و در دسترس فرض کنیم و تصور کنیم که بر فرض تغییر رژیم سیاسی کنونی فردای آن امکان تشکیل یک نظام دموکراتیک وجود دارد. چرا که در اینصورت وقتی با صرف هزینه های گزاف و تحمل سختی های گوناگون پس از مدت کوتاهی دوباره شاهد بازگشت استبداد باشیم از امکان تغییر مطلوب مایوس و ناامید میشویم و باعث تاخیر بیشتر در تحقق این وضعیت مطلوب نیز خواهیم شد.

در نوشتار بعدی سعی میکنم به پیش نیازها و مراحل ضروری گذار به وضعیت دموکراتیک با توجه به شرایط کشور بپردازم.

روش تحقق پیش نیازهای ضروری جهت ورود به "وضعیت دموکراتیک" 1-
دانش می‌جر ل‌ض‌فل‌اوب‌ا

در دو نوشتار پیشین دموکراسی برای پس فردا و پیش نیازهای ضروری جهت ورود به وضعیت دموکراتیک عنوان گردید که جامعه ما در وضعیت کنونی به علل پاره ای ضعفها توان لازم جهت برخورداری از یک حکومت کاملاً دموکراتیک را ندارد و به این منظور بایستی با فراهم ساختن مقدمات ضروری امکان ورود به "وضعیت دموکراتیک" را فراهم آورد.

در این نوشتار به بررسی چگونگی امکان دستیابی به این مقدمات پرداخته شده است. اما پیش از شروع سخن اصلی ذکر این نکته و دقت در آن را ضروری میدانم که ما بایستی در نظر داشته باشیم هدف نهایی از انجام تغییر و تحولات در عرصه های مختلف اجتماعی دستیابی به توسعه پایدار است و رسیدن به این هدف ممکن نیست مگر با وجود توسعه متوازن در همه ابعاد اجتماعی. از اینرو تاکید بر ضرورت توانمندسازی اقشار مختلف جامعه و مساعدسازی زمینه های مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و افزایش سطح مطالبه گری پیش از بنای یک حکومت کاملاً دموکراتیک به منظور انجام حرکتی بی بازگشت و قطع چرخه بازتولید ساختارهای معیوب کنونی است و الا شاید تشکیل نوعی دموکراسی حتی حداکثری اما متزلزل و کم توان در شرایط کنونی نیز دور از تصور نباشد.

سخن اصلی

بمنظور روشنتر شدن مطلب و کاهش ابهامات این نوشتار و نوشتارهای مشابه این را از این پس در قالب پرسش و پاسخ خدمت دوستان عرضه میدارم.

سوال اول: آیا انجام مراحل توانمند سازی و زمینه سازی توسط مردم و بدون ایفای نقش دولت امکان پذیر است؟

پاسخ: شاید بتوان گفت که در کشور های پیشگام در مسیر توسعه مردم نقش اصلی و مقدماتی در راه ایجاد توسعه همه جانبه از جمله توسعه سیاسی یا همان دموکراتیزاسیون ایفا کردند، اما امروز با توجه به وجود الگوهای توسعه برخلاف شرایط کشور های پیشگام و میزان عقب ماندگی کشور های توسعه نیافته نسبت به آنها و همچنین قرار داشتن بیشتر منابع مادی و غیر مادی مانند منابع اقتصادی، آموزشی، رسانه و ... در اختیار دولت و ضعف و ناتوانی غیر قابل انکار نهادهای غیردولتی، تصور توانمند سازی جامعه در زمینه های مختلف و ایجاد تغییرات لازم در ساختارها بدون نقش آفرینی دولت تصویری نادرست است. البته این سخن به معنای در نظر نگرفتن نقش مردم و انجام یک توسعه آمرانه و دستوری نیست، زیرا همانطور که امروز نمیشود به علت امکانات وسیع و غیر قابل جایگزین که در اختیار دولت است از نقش آن چشم پوشی کرد از نقش مردم بویژه افراد و گروههای آگاه، فعال، تاثیر گذار که از یکسو تمایل فراوان به مشارکت سیاسی و اجتماعی دارند و از سوی دیگر بعنوان افراد و گروههای مرجع میتوانند با همسویی یا عدم همسویی با برنامه های توسعه (در اینجا دموکراتیزاسیون) در پیشبرد یا ممانعت از اجرای این برنامه ها نقش آفرینی کنند نیز نمیتوان چشم پوشی کرد.

سوال دوم: دولتی که قادر به انجام توانمند سازی مردم و جامعه و ایجاد زمینه مناسب جهت ورود به "وضعیت دموکراتیک" است از چه ویژگیهایی برخوردار است؟

برای اینکه بدانیم این دولت بایستی چه ویژگیهایی داشته باشد نخست لازم است مسائل و مشکلاتی که با آن روبرو است را در نظر بگیریم. همانطور که در نوشته های پیشین آمد این دولت میبایست در جهت توانمندسازی اقتصادی مردم، ایجاد شناخت ضروری برای زندگی دموکراتیک و گسترش این آگاهی و شناخت در تمامی جامعه، درونی سازی ارزشهای دموکراتیک بویژه همزیستی مسالمت آمیز (مدارا)، فراهم سازی زمینه گسترش نهادهای مردمی در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و در نهایت ایجاد مطالبه و خواست "وضعیت دموکراتیک" از سوی مردم تلاش نماید.

حال اگر بپذیریم که امروز جامعه بیش از آنچه از نظم دموکراتیک و خود کنترلی مبتنی بر درونی شدن قانونگرایی برخوردار باشد از نظم غیردموکراتیک، آمرانه و دگرکنترلی برخوردار است و از سوی دیگر مطالبات انباشته شده گروههای کم برخوردار از آزادیهای

سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و همچنین گروههای ناراضی از تحولات آتی (گروههایی که بواسطه وضعیت کنونی از مزایای گوناگون اجتماعی و یا از ارزشها و ایدئولوژی ضد دموکراتیک برخوردارند) میتواند در شرایط باز به ظهور اعتراضات پی در پی بیانجامد آنگاه خواهیم پذیرفت که توان حفظ نظم و برقراری تعادل در جامعه با شرط در نغلتیدن به استبداد مهمترین ویژگی این دولت است. به عبارت دیگر این دولت بایستی

توسعه گرا، دموکراسی خواه* (نه دموکراتیک) و مقتدر** (نه اقتدارگرا) باشد.

*مقصود از دولت دموکراسی خواه دولتی است که ضمن اعتقاد به تمامی قواعد دموکراتیک و تلاش برای نزدیکتر کردن جامعه به این وضعیت اما بنا به اضطرار شرایط چون مجبور به ایجاد و پیشبرد گام به گام مقدمات و زمینه لازم برای تحقق دموکراسی است ناچار است که تا آماده نشدن شرایط لازم در صورت ضرورت تا حدودی غیردموکراتیک عمل نماید.

**مقصود از دولت مقتدر اما غیر اقتدار گرا دولتی است که بنابه اضطرار شرایط مجبور به وضع قوانینی است که چه در جهت سلب و چه در جهت ایجاب در شرایط دموکراتیک به خواست و اراده مردم و نهادهای غیردولتی واگذار میگردد. بعبارت دیگر دولتی است که بدون دخالت حداکثری در زندگی مردم در دوران گذار به "وضعیت دموکراتیک" در صورت لزوم بمنظور برهم نخوردن نظم جامعه و امکان ادامه اجرای برنامه های زمینه سازی و توانمند سازی اجازه قانونی و همچنین توان لازم برای کاربرد زور و اجبار در مقابل مخالفان دموکراسی را داشته باشد.

سوال سوم: آیا در رژیم سیاسی کنونی (با در نظر گرفتن ساختار حقیقی و حقوقی سیاست) میتوانیم از چنین دولتی برخوردار باشیم؟
پاسخ این سوال و ادامه این پرسش و پاسخ در روزهای بعد خدمت دوستان تقدیم خواهیم شد تا کوچک بودن نوشتار فرصت کافی برای خواندن نوشتار و بحث و نقد و نظر بیشتر را فراهم آورد.

روش تحقق پیش نیازهای ضروری جهت ورود به "وضعیت دموکراتیک" -2 ابوالفضل رحیمی شاد

در نوشتار پیشین نتیجه پرسش و پاسخها به اینجا ختم گردید که توانمند سازی و زمینه سازی لازم جهت ورود به "وضعیت دموکراتیک" تنها با حضور مردم و بدون ایفای نقش و دخالت دولت بدلیل ابزارها و امکاناتی که در اختیار آن است ممکن نیست. البته این دولت بایستی از سه ویژگی توسعه گرایی، دموکراسی خواهی و اقتدار برخوردار باشد. در این نوشتار ادامه پرسش و پاسخها را پی میگیریم.

پرسش سوم: آیا امکان تشکیل و پیاده سازی برنامه ها و اهداف دولت توسعه گرای دموکراسی خواه مقتدر که بتواند کشور را برای ورود به "وضعیت دموکراتیک" آماده سازد در رژیم سیاسی کنونی امکان پذیر است؟
پاسخ: برای پاسخ به این پرسش لازم است که ویژگیهای رژیم سیاسی کنونی در هر دو سطح حقیقی و حقوقی بطور جداگانه در نظر گرفته شده و آنگاه امکان تشکیل و مهمتر از آن امکان پیاده سازی برنامه ها و دستیابی دولت به اهداف مورد نظر را در آن بررسی کنیم.

(الف) رژیم سیاسی حقوقی: مهمترین بخش رژیم سیاسی حقوقی همان قانون اساسیست. اگر قانون اساسی کنونی را مطالعه و بررسی کرده باشید خواهید پذیرفت که برخی از اصول آن تا حد زیادی با اصول دموکراسی همخوان و همناست (اصول 20، 9، 8، 7، 6 و...) اما در کنار آن اصول دیگریست که اثر این قوانین را خنثی کرده (115، 107، 96، 93، 57، 45، 4 و...) و یا اینکه در داخل همان اصول شرویطیست که وجه دموکراتیک آنرا کاهش داده و یا حتی از بین میبرد (27، 24 و...). با توجه به ماهیت ایدئولوژیک این اصول که ضرورت وجود آن در خود قانون هم تاکید شده است "اصل 4: کلیه قوانین و مقررات... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین دیگر حاکم است و تشخیص آن بر عهده فقهای شورای نگهبان است" بخش عمده ای از افراد و گروهها از امکان فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مانند کاندیداتوری ریاست جمهوری، قرار گرفتن در پست وزارت و ... داشتن رسانه آزاد، حق تاسیس حزب و گروه، حق تبلیغ و جذب آزادانه پیرو و... محروم میباشند. «علاوه بر اینها محرومیتهایی نیز وجود دارد که بطور مستقیم در قانون اساسی به آن تصریح نشده اما در قوانین و آیین نامه های حکومتی به فراوانی دیده میشود.» این افراد و گروهها عبارتند از:

* اقلیتهای مذهبی که حدود 20 درصد جمعیت کشور را تشکیل میدهند.

* افراد و گروههایی که قائل به اصل ولایت فقیه نیستند.

* افراد یا گروههایی که در عین باور و پایبندی به دین اسلام و مذهب شیعه قائل به تفکیک نهاد دین و دولت هستند.

* فعالان قومی (کردها، آذربای، بلوچها، ترکمنها و اعراب) که به فدرالیسم (نه جدایی طلبی) قائل هستند.

* بخشی از اپوزیسیون خارج نشین بویژه نسل جوان آن که هیچ نقشی نه در پیش از انقلاب و نه در ماجراهای بعد از انقلاب داشته اند.

بنابراین رژیم سیاسی حقوقی کنونی باعث حذف خیل عظیمی از متخصصان و توانمندان از مشاغل و مناصب مدیریتی و اجرایی و حتی آموزشی، در حوزه های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و حتی صنعتی و اقتصادی در سطوح کلان خواهد گردید و این موضوع علاوه بر تضاد ذاتی با دموکراسی با وجه توسعه گرای دولت مورد نظر نیز مغایرت کامل دارد. زیرا توسعه بدون حضور فعال و خودخواسته تمامی آحاد جامعه بخصوص متخصصان و توانمندان آن امکان پذیر نمیباشد. همچنین با توجه به اینکه بر اساس قانون اساسی مدیریت و سرپرستی صدا و سیما و فرماندهی کل نیروهای مسلح بعنوان مهمترین ابزار عمومی و همگانی توانمندی سازی شناختی و همچنین ابزار اقتدار در اختیار دولت و سایر بخشهای انتخابی حاکمیت قرار ندارد، با فرض امکان تشکیل چنین دولتی تحقق برنامه ها و اهداف آن در ذیل قانون اساسی کنونی به هیچ وجه امکان پذیر نمیباشد.

ب) رژیم سیاسی حقیقی: این سطح از رژیم سیاسی شامل نقشها و نهادهایی است که در دنیای واقعی و بیرونی از نفوذ، قدرت و سلطه برخوردار میباشند. از اینرو چون در اینجا با افراد و گروهها بطور مستقیم مواجه هستیم بایستی سراغ منافع و مزایایی که افراد و گروهها از آن برخوردارند برویم و ببینیم که آیا ایجاد دولت توسعه گرای دموکراسی خواه مقتدر با منافع و مزایایی که در اختیار اینهاست منافات و تزامنی دارد یا خیر و از سوی دیگر بدلیل وجه دینی یا ایدئولوژیک رژیم سیاسی کنونی بایستی نسبت این دولت با این مقوله نیز سنجیده شود.

اگر بار دیگر به برنامه ها و اهداف دولت مورد نظر که در نوشتار

دوم [288217244569429=id_note&&saved?php.note/com.facebook.www//:http](http://www.facebook.com/note.php?note_id=288217244569429&&saved)

(پیش نیازهای ورود به "وضعیت دموکراتیک") آمده است دقت کنیم این دولت با توانمند سازی اقتصادی، شناختی و نهادی قصد دارد تا *از میزان تصدی گری دولت بر نهادهای اقتصادی بکاهد.

*علم گرایی، عقل گرایی و تخصص گرایی را جایگزین ایدئولوژی گرایی و سنت گرایی و در نتیجه شایسته سالاری را جایگزین وفاداری سالاری کند.

*بر میزان آزادیهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بیفزاید.

*امکان زیستن مسالمت آمیز مردم با تمامی گرایشهای مختلف را در کنار هم فراهم آورد.

*تمایل مردم به مشارکت خودخواسته در کلیه امور اجتماعی را افزایش داده و مشارکت مردم را از شکل غیر منسجم و توده ای به شکل منسجم و نهادی تبدیل نماید.

*بر سهم مردم از مزایای اجتماعی بویژه قدرت بیفزاید.

*امکان برخورداری بیشتر گروههای کم برخوردار یا در حال حاضر ممنوع الورد (زنان، اقلیتهای مذهبی بویژه اهل تسنن، فعالان

قومی، مذاهب و مکاتب ممنوعه و حداقل بخشی از اپوزیسیون که در سطور قبل نیز به آن اشاره شد) به عرصه های مختلف را از حقوق اجتماعی فراهم نماید.

*با رشد قانونگرایی در مردم و توسعه نهادهای مردمی نظارت مردم بر دولت و در نتیجه امکان قانون گریزی حاکمان، نهادهای دولتی و شبه دولتی را کاهش دهد.

*از توان سلطه و سرکوب فراقانونی حاکمیت کاسته و نظم نهادی و سازمان یافته را جایگزین نظم دستوری و پادگانی گرداند.

*با رشد روحیه تخصص گرایی در مردم نهادهای مختلف را بسمت تفکیک تخصصی سوق داده و مانع دخالت و عملکرد غیر تخصصی آنها در امور دیگر نهادها گردد.

و

اگر برنامه های دولت توسعه گرای دموکراسی خواه مقتدر جاری شود و پیامدهای قید شده این برنامه ها محقق گردد آنگاه منافع و مزایای این افراد، نقشها و نهادها بخطر میافتد و قاعدتاً در مقابل تشکیل و فعالیت چنین دولتی مقاومت میکنند.

*افراد، نقشها و نهادهایی (رهبر، نهاد رهبری و مدیران و مسئولین موسسات تابعه) که سالهاست فارغ از نظارت مردمی و دولتی با آسودگی خاطر از امکانات فراوانی که در اختیار آنها بوده به هر صورتی که تمایل داشتند استفاده میکرده اند. بعلاوه این جایگاه و نقش مجبور به دفاع

ایدئولوژیک از وضع موجود نیز هست و در برابر مدارای لازم برای وضعیت دموکراتیک و حضور نگراندیشان در عرصه های مختلف اجتماعی بویژه فرهنگ و سیاست از خود واکنش نشان خواهد داد.

*سپاه پاسداران(البته در رده های مدیریتی و مقامات ارشد) که در شرایط کنونی بر تمامی ارکان و نهادهای دولتی و امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اعم از سیاست داخلی و خارجی سلطه داشته و در صورت تحقق اهداف فوق الذکر تمامی این مزایایی که برای این نهاد ضرورت کارکردی ندارد را از دست میدهد. این نهاد همچنین وظیفه ذاتی خود را از آغاز دفاع از انقلاب اسلامی (ونه ضرورتاً مردم) تعریف کرده است. از اینرو مقامات ارشد در کنار دفاع از منافع و مزایای شخصی و نهادهای با تحریک ایدئولوژیک بدنه و همچنین بیم دادن از شرایط پس از تغییر میتوانند تا حد زیادی بدنه را نیز در مقابل تشکیل و عملکرد دولت دموکراسی خواه بسیج نمایند.

*تمامی افراد غیر متخصص که با ابراز وفاداری در نقشهای تخصصی تکیه زده و برخوردار از مزایای فراوان ثروت و قدرت میباشند و تصور میکنند که در صورت ایجاد تغییرات دموکراتیک ممکن است همه و یا بخشی از این مزایا را از دست دهند.

*تمامی صاحب منصبان سیاسی، نظامی و امنیتی که در شرایط کنونی از قدرت، نفوذ، ثروت و منزلت بالایی برخوردار بوده و در وضعیت دموکراتیک علاوه بر کاهش یا قطع این مزایا مجبور به پاسخگویی در قبال ارتکاب رفتارهای غیرقانونی و تعرض آشکار به حقوق دیگران شده اند.

*بخش اعظمی از روحانیت که یا به دلیل برخورداری از مزیت ثروت و قدرت و یا نگرش ایدئولوژیک و تمایل به دین سالاری، دموکراسی را مغایر تفسیری که از دین دارند میدانند. این بخش با در اختیار داشتن منابع و مساجد و تولیتهای علاوه بر ثروت از قدرت نسبتاً بالای بسیج توده ها(سنت گراها) نیز برخوردارند.

*اقتدار سنتگرا که غالباً ساکن روستاها، شهرهای کوچک یا طبقات پایین شهرهای بزرگ بوده و در شرایط عدم برخورداری از رسانه و نهاد آموزش امکان برقراری ارتباط لازم با آنها جهت توانند سازی شناختی ایجاد نخواهد شد و حاکمیت میتواند با تحریک عاطفی-ایدئولوژیک آنها را علیه دولت مورد نظر(برفرض تشکیل) تحریک نماید و مانع فعالیت دولت گردد. در صورتیکه برای این بخش از جامعه وضعیت دموکراتیک و منافع مترتب به آن بخوبی و به زبان ساده و روان تبیین و تفسیر نگردد بدلیل تفاوت این وضعیت با عادات مالوف و سنتهای مقدس و لایتغیر انگاشته شده از نظر روانی نوعی اضطراب ناشی از عدم آشنایی با وضعیت فردا این جمعیت عظیم را فراگرفته و به همین علت در برابر تغییرات ضروری از خود مقاومت نشان خواهند داد و در شرایطی مانند شرایط حاضر براحتی به بازوی سرکوب حاکمیت تبدیل خواهند شد.

نتیجه: با توجه به توضیحات فوق بنظر میرسد که رژیم سیاسی کنونی به هیچ وجه اجازه تشکیل چنین دولتی را نخواهد داد و بر فرض تشکیل چنین دولتی با همه امکانات حقوقی و حقیقی جلوی آن خواهد ایستاد. بنابراین تصور امکان ایجاد تغییرات لازم برای ورود به "وضعیت دموکراتیک" در داخل رژیم سیاسی کنونی اعم از رژیم حقیقی و حقوقی ظاهراً تصویر نیست نادرست. پس برای ایجاد تغییرات چه باید کرد؟؟؟

ادامه مطلب با طرح همین پرسش در نوشتار بعدی دنبال خواهد شد.

تذکر: دوستان توجه دارند که با جلو رفتن بحث موضوع حساستر شده است و در نوشتارهای بعدی نیز بر میزان این حساسیت افزوده میشود از اینرو از دوستان درخواست میشود که با دقت و تأمل بیشتر و بدون از هیجانات سیاسی و عاطفی برخاسته از شرایط کنونی و یا هواداری و غیره مطلب را مورد نقد و بررسی قرار دهند.

ابوالفضل رحیمی شاد

در نوشتار پیشین

نتیجه پرسش و پاسخها به اینجا ختم گردید که توانمند سازی و زمینه سازی لازم جهت ورود به "وضعیت دموکراتیک" تنها با حضور مردم و بدون ایفای نقش و دخالت دولت بدلیل ابزارها و امکاناتی که در اختیار آن است ممکن نیست. البته این دولت بایستی از سه ویژگی توسعه گرایی، دموکراسی خواهی و اقتدار برخوردار باشد. در این نوشتار ادامه پرسش و پاسخها را پی میگیریم.

پرسش سوم: آیا امکان تشکیل و پیاده سازی برنامه ها و اهداف دولت توسعه گرای دموکراسی خواه مقتدر که بتواند کشور را برای ورود به "وضعیت دموکراتیک" آماده سازد در رژیم سیاسی کنونی امکان پذیر است؟

پاسخ: برای پاسخ به این پرسش لازم است که ویژگیهای رژیم سیاسی کنونی در هر دو سطح حقیقی و حقوقی بطور جداگانه در نظر گرفته شده و آنگاه امکان تشکیل و مهمتر از آن امکان پیاده سازی برنامه ها و دستیابی دولت به اهداف مورد نظر را در آن بررسی کنیم.

الف) رژیم سیاسی حقوقی: مهمترین بخش رژیم سیاسی حقوقی همان قانون اساسیست. اگر قانون اساسی کنونی را مطالعه و بررسی کرده باشید خواهید پذیرفت که برخی از اصول آن تا حد زیادی با اصول دموکراسی همخوان و همناست (اصول 20، 9، 8، 7، 6 و...) اما در کنار آن اصول دیگریست که اثر این قوانین را خنثی کرده (115، 107، 96، 93، 57، 45، 4، 1 و...) و یا اینکه در داخل همان اصول شروطیست که وجه دموکراتیک آنرا کاهش داده و یا حتی از بین میبرد (27، 24 و...). با توجه به ماهیت ایدئولوژیک این اصول که ضرورت وجود آن در خود قانون هم تاکید شده است "اصل 4: کلیه قوانین و مقررات... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین دیگر حاکم است و تشخیص آن بر عهده فقهای شورای نگهبان است" بخش عمده ای از افراد و گروهها از امکان فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مانند کاندیداتوری ریاست جمهوری، قرار گرفتن در پست وزارت و ... داشتن رسانه آزاد، حق تاسیس حزب و گروه، حق تبلیغ و جذب آزادانه پیرو و... محروم میباشند. «علاوه بر اینها محرومیتهایی نیز وجود دارد که بطور مستقیم در قانون اساسی به آن تصریح نشده اما در قوانین و آیین نامه های حکومتی به فراوانی دیده میشود.» این افراد و گروهها عبارتند از:

* اقلیتهای مذهبی که حدود 20 درصد جمعیت کشور را تشکیل میدهند.

* افراد و گروههایی که قائل به اصل ولایت فقیه نیستند.

* افراد یا گروههای که در عین باور و پایبندی به دین اسلام و مذهب شیعه قائل به تفکیک نهاد دین و دولت هستند.

* فعالان قومی (کردها، آذربای، بلوچها، ترکمنها و اعراب) که به فدرالیسم (نه جدایی طلبی) قائل هستند.

* بخشی از اپوزیسیون خارج نشین بویژه نسل جوان آن که هیچ نقشی نه در پیش از انقلاب و نه در ماجراهای بعد از انقلاب داشته اند.

بنابراین رژیم سیاسی حقوقی کنونی باعث حذف خیل عظیمی از متخصصان و توانمندان از مشاغل و مناصب مدیریتی و اجرایی و حتی آموزشی، در حوزه های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و حتی صنعتی و اقتصادی در سطوح کلان خواهد گردید و این موضوع علاوه بر تضاد ذاتی با دموکراسی با وجه توسعه گرای دولت مورد نظر نیز مغایرت کامل دارد. زیرا توسعه بدون حضور فعال و خودخواسته تمامی آحاد جامعه بخصوص متخصصان و توانمندان آن امکان پذیر نمیشود. همچنین با توجه به اینکه بر اساس قانون اساسی مدیریت و سرپرستی صدا و سیما و فرماندهی کل نیروهای مسلح بعنوان مهمترین ابزار عمومی و همگانی توانمندی سازی شناختی و همچنین ابزار اقتدار در اختیار دولت و سایر بخشهای انتخابی حاکمیت قرار ندارد، با فرض امکان تشکیل چنین دولتی تحقق برنامه ها و اهداف آن در ذیل قانون اساسی کنونی به هیچ وجه امکان پذیر نمیشود.

ب) رژیم سیاسی حقیقی: این سطح از رژیم سیاسی شامل نقشها و نهادهایی است که در دنیای واقعی و بیرونی از نفوذ، قدرت و سلطه برخوردار میباشند. از اینرو چون در اینجا با افراد و گروهها بطور مستقیم مواجه هستیم بایستی سراغ منافع و مزایایی که افراد و گروهها از آن برخوردارند برویم و ببینیم که آیا ایجاد دولت توسعه گرای دموکراسی خواه مقتدر با منافع و مزایایی که در اختیار اینهاست منافات و تزامنی دارد یا خیر و از سوی دیگر بدلیل وجه دینی یا ایدئولوژیک رژیم سیاسی کنونی بایستی نسبت این دولت با این مقوله نیز سنجیده شود.

اگر بار دیگر به برنامه ها و اهداف دولت مورد نظر که در نوشتار دوم

(پیش نیازهای ورود به "وضعیت دموکراتیک") آمده است دقت کنیم این دولت با توانمند سازی اقتصادی، شناختی و نهادی قصد دارد تا * از میزان تصدی گری دولت بر نهادهای اقتصادی بکاهد.

* علم گرایی، عقل گرایی و تخصص گرایی را جایگزین ایدئولوژی گرایی و سنت گرایی و در نتیجه شایسته سالاری را جایگزین وفاداری سالاری کند.

* بر میزان آزادیهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بیفزاید.

*امکان زیستن مسالمت آمیز مردم با تمامی گرایش‌های مختلف را در کنار هم فراهم آورد.

*تمایل مردم به مشارکت خودخواسته در کلیه امور اجتماعی را افزایش داده و مشارکت مردم را از شکل غیر منسجم و توده‌ای به شکل منسجم و نهادی تبدیل نماید.

*بر سهم مردم از مزایای اجتماعی بویژه قدرت بیفزاید.

*امکان برخورداری بیشتر گروه‌های کم‌برخوردار یا در حال حاضر ممنوع‌الورود (زنان، اقلیتهای مذهبی بویژه اهل تسنن، فعالان

قومی، مذاهب و مکاتب ممنوعه و حداقل بخشی از اپوزیسیون که در سطور قبل نیز به آن اشاره شد) به عرصه‌های مختلف را از حقوق اجتماعی فراهم نماید.

*با رشد قانونگرایی در مردم و توسعه نهادهای مردمی نظارت مردم بر دولت و در نتیجه امکان‌پذیری حاکمان، نهادهای دولتی و شبه دولتی را کاهش دهد.

*از توان سلطه و سرکوب فراقانونی حاکمیت کاسته و نظم نهادی و سازمان یافته را جایگزین نظم دستوری و پادگانی گرداند.

*با رشد روحیه تخصص‌گرایی در مردم نهادهای مختلف را بسمت تفکیک تخصصی سوق داده و ممانعت دخالت و عملکرد غیر تخصصی آنها در امور دیگر نهادها گردد.

و

اگر برنامه‌های دولت توسعه‌گرای دموکراسی خواه مقتدر جاری شود و پیامدهای قید شده این برنامه‌ها محقق گردد آنگاه منافع و مزایای این افراد، نقشها و نهادها بخطر میافتد و قاعدتاً در مقابل تشکیل و فعالیت چنین دولتی مقاومت میکنند.

*افراد، نقشها و نهادهایی (رهبر، نهاد رهبری و مدیران و مسئولین موسسات تابعه) که سالهاست فارغ از نظارت مردمی و دولتی با آسودگی خاطر از امکانات فراوانی که در اختیار آنها بوده به هر صورتی که تمایل داشتند استفاده میکرده اند. بعلاوه این جایگاه و نقش مجبور به دفاع ایدئولوژیک از وضع موجود نیز هست و در برابر مدارای لازم برای وضعیت دموکراتیک و حضور نگران‌دیشان در عرصه‌های مختلف اجتماعی بویژه فرهنگ و سیاست از خود واکنش نشان خواهد داد.

*سپاه پاسداران (البته در رده‌های مدیریتی و مقامات ارشد) که در شرایط کنونی بر تمامی ارکان و نهادهای دولتی و امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اعم از سیاست داخلی و خارجی سلطه داشته و در صورت تحقق اهداف فوق‌الذکر تمامی این مزایایی که برای این نهاد ضرورت کارکردی ندارد را از دست میدهد. این نهاد همچنین وظیفه ذاتی خود را از آغاز دفاع از انقلاب اسلامی (و نه ضرورتاً مردم) تعریف کرده است. از اینرو مقامات ارشد در کنار دفاع از منافع و مزایای شخصی و نهادی با تحریک ایدئولوژیک بدنه و همچنین بیم دادن از شرایط پس از تغییر میتوانند تا حد زیادی بدنه را نیز در مقابل تشکیل و عملکرد دولت دموکراسی خواه بسیج نمایند.

*تمامی افراد غیر متخصص که با ابراز وفاداری در نقشهای تخصصی تکیه زده و برخوردار از مزایای فراوان ثروت و قدرت میباشند و تصور میکنند که در صورت ایجاد تغییرات دموکراتیک ممکن است همه و یا بخشی از این مزایا را از دست دهند.

*تمامی صاحب‌منصبان سیاسی، نظامی و امنیتی که در شرایط کنونی از قدرت، نفوذ، ثروت و منزلت بالایی برخوردار بوده و در وضعیت دموکراتیک علاوه بر کاهش یا قطع این مزایا مجبور به پاسخگویی در قبال ارتکاب رفتارهای غیرقانونی و تعرض آشکار به حقوق دیگران شده‌اند.

*بخش اعظمی از روحانیت که یا به دلیل برخورداری از مزیت ثروت و قدرت و یا نگرش ایدئولوژیک و تمایل به دین‌سالاری، دموکراسی را مغایر تفسیری که از دین دارند میدانند. این بخش با در اختیار داشتن منابع و مساجد و تولیتهای علاوه بر ثروت از قدرت نسبتاً بالای بسیج توده‌ها (سنت‌گراها) نیز برخوردارند.

*اقتدار سنت‌گرا که غالباً ساکن روستاها، شهرهای کوچک یا طبقات پایین شهرهای بزرگ بوده و در شرایط عدم برخورداری از رسانه و نهاد آموزش امکان برقراری ارتباط لازم با آنها جهت توانند سازی شناختی ایجاد نخواهد شد و حاکمیت میتواند با تحریک عاطفی-ایدئولوژیک آنها را علیه دولت مورد نظر (بر فرض تشکیل) تحریک نماید و ممانعت فعالیت دولت گردد. در صورتیکه برای این بخش از جامعه وضعیت دموکراتیک و منافع مترتب به آن بخوبی و به زبان ساده و روان تبیین و تفسیر نگردد بدلیل تفاوت این وضعیت با عادات مالوف و سنتهای مقدس و لاینحرف گذشته شده از نظر روانی نوعی اضطراب ناشی از عدم آشنایی با وضعیت فردا این جمعیت عظیم را فراگرفته و به همین

علت در برابر تغییرات ضروری از خود مقاومت نشان خواهند داد و در شرایطی مانند شرایط حاضر براحتی به بازوی سرکوب حاکمیت تبدیل خواهند شد.

نتیجه: با توجه به توضیحات فوق بنظر میرسد که رژیم سیاسی کنونی به هیچ وجه اجازه تشکیل چنین دولتی را نخواهد داد و بر فرض تشکیل چنین دولتی با همه امکانات حقوقی و حقیقی جلوی آن خواهد ایستاد. بنابراین تصور امکان ایجاد تغییرات لازم برای ورود به "وضعیت دموکراتیک" در داخل رژیم سیاسی کنونی اعم از رژیم حقیقی و حقوقی ظاهرا تصویر نیست نادرست. پس برای ایجاد تغییرات چه باید کرد؟؟؟

ادامه مطلب با طرح همین پرسش در نوشتار بعدی دنبال خواهد شد.

تذکره: دوستان توجه دارند که با جلو رفتن بحث موضوع حساستر شده است و در نوشتارهای بعدی نیز بر میزان این حساسیت افزوده میشود از اینرو از دوستان درخواست میشود که با دقت و تأمل بیشتر و بدون از هیجانان سیاسی و عاطفی برخاسته از شرایط کنونی و یا هواداری و غیره مطلب را مورد نقد و بررسی قرار دهند.

ملاقات سری نماینده خمینی (خامنه ای و کروبی) با ژرژ بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری امریکا
Arman IranParasst



DAVE GRANLUND © www.davegranlund.com

هیأت امریکائی را ژرژ بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری امریکا و هیأت ایرانی را مهدی کروبی سرپرستی می کردند. دیدار سری خویشاوند خامنه ای با سه عضو ستاد انتخاباتی ریگان و بوش، در هتل لاتفان پلازا برای معامله بر سر گروگانها: بر اساس مقاله ؛ روبرت پاری: نوشته در 17 فوریه 2013 .

بنا بر خاطرات مک فارلین، کمیچی کسی است که حامل پیام ایران گیتی ها (خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و...) به مک فارلین بوده است: هرگاه امریکا از دولتی که ما در اختیار می گیریم حمایت کند، ما حاضریم حتی خمینی را نیز بکشیم. و خواننده ایرانی می باید تمام اهمیت را به این نوشته بدهد. زیرا رابطه ارگاتیک و همسانی رفتارهای قدرتمداران امریکائی جاتیدار ریگانسیم را با رفتارهای خمینی و دستیاران

او، به روشنی، نشان می دهد. به سخن دیگر، همکاری در گروگانگیری و معامله های پنهانی میان جمهوریخواهان و خمینی و فرزندش احمد و سران حزب جمهوری اسلامی، فرآورده رابطه ارگانیک میان این دو جماعت بوده است.

و درس تاریخ را باید آویزه گوش کرد: طرفهای معامله های پنهانی با امریکا حاضر بوده اند در ازای حمایت امریکا از خود، خمینی را بکشند، همچنان بر سر کار هستند و ایران را گرفتار بحران اتمی کرده اند و از زبان خامنه ای، می گویند با امریکا گفتگو نمی کنیم مگر به شرطها و شروطها! هیأتی که خامنه ای به آلمان، پایتخت قزاقستان، فرستاد با هیأتهای کشورهای 1+5 گفتگو کرد. باوجود اظهار خوشبینی، به کنگره امریکا، طرح جدید برای مجازات ایران و حمایت امریکا از حمله نظامی اسرائیل به ایران، اظهار شد

دیدار سری خویشاوند خامنه ای با سه عضو ستاد انتخاباتی ریگان و بوش، در هتل لانفان پلازا برای معامله بر سر گروگانها:

این مقاله را نیز روبرت پاری نوشته و در 17 فوریه 2013 انتشار داده است. چرا دوباره به دیدار اسرار آمیز در هتل لانفان پلازا پرداخته است؟ پاسخ او به این پرسش اینست که برای درک علت ناکامی سیاست امریکا در خاورمیانه، می باید به سال 1980 بازگشت و دید چگونه جمهوریخواه ها با سازش پنهانی بر سر 52 گروگان امریکائی در ایران، امید کارتر و حکومت او را به آزاد کردن آنها، بر باد دادند:

● برای این که بدانیم آیا ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش مانع از موفقیت تلاش کارتر برای رها کردن گروگانها شدند یا خیر، می باید از دیدار محرمانه دو تن با فرستاده «ایران» در هتل لانفان پلازا در واشنگتن شروع کنیم که هر دو مشاور امنیتی ریگان، بعد از انتخاب او به ریاست جمهوری شدند. ریچارد آلن و روبرت مک فارلین. این یکی، در تحویل اسلحه به ایران نقشی مهم پیدا کرد. در 20 ژانویه 1981، ایرانیها، به هوایمای حامل گروگانها، در همان لحظه اجازه پرواز دادند که ریگان ادای سوگند را به پایان برد. آلن مشاور امنیتی ریگان شد. بعد از او، مک فارلین مشاور امنیتی او شد و او اسرائیل را به فروش اسلحه به ایران برانگیخت.

● بنا بر اسناد بایگانی شده شورای امنیت ملی که به تازگی انتشار یافته اند، ژرژ آلن، به اسرائیل چراغ سبز داده است برای فروش اسلحه به ایران و بعد از او، مک فارلین، بی آنکه دیگر مقامات حکومت ریگان بونی ببرند، شتابان مشغول شد همکاری محرمانه ای را با حکومت اسرائیل در باره ایران، بوجود آورد.

● برای یافتن علت کاری که مک فارلین کرده است، می باید به سراغ دیدار محرمانه، در هتل لانفان پلازا، پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر 1980، رفت. این دیدار، حدود یک ماه پیش از آن انتخابات انجام گرفته است. اسناد جدیداً منتشره تأمل در این دیدار را ایجاب می کنند. در این دیدار، امریکائی سومی نیز حضور داشته است و او لورانس سیبرمن، کارشناس سیاست خارجی محافظه کاران جدید بوده است. او بعداً، قاضی دادگاه تجدید نظر در واشنگتن شد.

دیدار در هتل لانفان پلازا انجام گرفته است بدین خاطر که این سه پذیرفته اند با یک فرستاده «ایران» دیدار کرده اند که به آنها پیشنهاد کرده است، آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا به تأخیر انداخته شود تا که کارتر شکست بخورد و ریگان پیروز شود. اما هر سه ادعا می کنند اسم او و حتی ملیت او را به یاد نمی آورند.

اما شرحی که هر یک از این سه تن در باره این دیدار می دهند، با شرحی که دیگری می دهد، متفاوت است. محققانی هم که برای کمیته تحقیق در باره اکتبر سورپرایز تحقیق می کرده اند کوششی بعمل نیاورده اند برای اینکه این سه را به گفتن حقیقت وادارند و دست کم بدانند چرا شرحی که هر یک می دهد، با شرح دیگری اختلاف دارد.

● در مصاحبه با من (روبرت پاری)، در 1990، آلن گفت که دیدار در هتل لانفان پلازا بعد از آن انجام گرفت که روبرت مک فارلین، چند نوبت، به من تلفن کرد و از من خواست با کسی در باره مسئله ایران، دیدار کنم. من بدیده سوءظن در چنین دیداری می نگرستم. زیرا من نگران آن بودم که همان اتهامی به ما وارد شود که در 1968 به نیکسون وارد شد. او متهم شد که موجب شکست گفتگوها پیرامون صلح در ویتنام شده است برای این که خود به ریاست جمهوری برسد. باتوجه به این امر که آن زمان همکار نیکسون بودم، نسبت به این دیدار، بدبین بودم. اما مک فارلین برای سناتور جون تاور کار می کرد. او بسیار اصرار کرد که این دیدار انجام بگیرد. من از سیرمن که وکیل دادگستری بود و در ستاد انتخابات ریگان و بوش همکاری می کرد، خواستم در این دیدار شرکت کند. من می خواستم شاهدهی باشد. زیرا نمی خواستم که این دیدار برضد ما بکار رود. این شد که لورانس سیبرمن و من به هتل لانفان پلازا رفتیم. من مک فارلین را دیدم و افراد بسیاری نیز بودند. در یک هال، ما بر گرد میز نشستیم. حدود ظهر، آن فرستاده آمد و من به او معرفی شدم. اسم او را هم بیاد نمی آورم. آن شخص، که مصری و یا ایرانی و یا یک ایرانی بود که در مصر زندگی می کرد، فکر خود را با ما در میان گذاشت: ما می توانیم گروگانها را به آمهای

ریگان تحویل دهیم. ریگان نامزد ریاست جمهوری بود و تحویل گروگانها به آدمهای او بی معنی بود. با من گفتم و یا سیرمن که «ما در یک زمان، بیش از یک رئیس جمهوری نداریم».

در این هنگام، آن فرستاده گفت: مقصود به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا است. من از سادگی مک فارلین در شگفت شدم. او ما را به دیدار کسی آورده است که فاقد هرگونه اعتبار است. این دیدار 20 یا 25 دقیقه به طول انجامید. همین. دیگر نیاز نبود به دیدار ادامه می دادیم. من و سیرمن از هتل خارج شدیم. یاد می آید که سیرمن گفت: «پسر، خوب است تو یک گزارشی در این باره تهیه کنی... و سخت از مک فارلین ناراحت شدیم بخاطر این که ما را به دیدار این شخص آورده بود.

آلن فرستاده را «سیاه چرده و کوتاه قد» توصیف می کرد. او شبیه مردمان مدیترانه ای بود. آلن گفت: این مصری یا ایرانی، می باید اسمی می داشت و می باید اسمش را گفته باشد اما من به یاد نمی آورم. و من، پیش از دیدار، هیچ کاری برای اینکه هویت او را شناسایی کنم، به عمل نیاوردم. از او پرسیدم: آیا شما از مک فارلین پرسیدید او کیست؟ آلن پاسخ داد من به یاد نمی آورم از او پرسیده باشم. من اصرار ورزیدم: من نمی فهمم چرا شما حاضر نیستید بگوئید با چه کسی ملاقات کرده اید؟ آلن پاسخ داد: متأسفم که نمی فهمید. واقعاً متأسفم از این که شما نمی فهمید. اما این مسئله شما است و نه من. و من پرسیدم: آیا شما از خود نپرسیدید با چه کسی دیدار می کنید و چرا؟ آلن پاسخ داد: نه به ضرورت. مک فارلین می خواست من با شخصی صحبت کنم و در باره گروگانها صحبت کنم. من با بسیاری اشخاص دیدار کرده بودم که می خواستند درباره گروگانها با من گفتگو کنند... او فرقی با دیگران نداشت.

و من به او گفتم: اما این شخص با اشخاص دیگری که شما ملاقات کرده اید، سخت متفاوت بود. آلن پاسخ داد: بله، معلوم شد متفاوت است. زیرا مدرک اثبات توطئه شده است. باز من به او گفتم: آیا عده زیادی به دیدار شما آمدند و گفتند ما می خواهیم گروگانها را تحویل رونالد ریگان بدهیم؟ آلن پاسخ داد: قبول که این یکی با دیگران متفاوت بود اما من پیش از دیدار با او نمی دانستم او چه پیشنهادی می خواهد بدهد. پرسیدم: آیا از مک فارلین نپرسیدید که این آدم چه می خواهد پیشنهاد کند؟ آلن پاسخ داد: فکر نمی کنم از مک فارلین چنین پرسشی را کرده باشد.

● با آنکه آلن پذیرفت این شخص با دیگران و این دیدار با دیدارهای دیگر فرق داشت و او و سیرمن بر این نظر شدند که دیدار و موضوع آن حساس است، اما لازم ندیدند، پی گیر شوند. دست کم گزارشی تهیه کنند با اسم و رسم پیشنهاد کننده و موضوع پیشنهاد. البته مشاوران ریگان در سیاست خارجی نیز ضرور ندیدند با حکومت کارتر تماس بگیرند و از دیدار و پیشنهاد و هویت فرستاده، آگاهش کنند. وقتی فرستاده از کشور دشمن است، اقتضای عمل به قانون، اطلاع دادن به حکومت است. این سه تن، این کار را نیز نکردند.

● با وجود این، یادداشتی به تاریخ 10 سپتامبر 1980، تکذیب صریح گفته های پیشین آلن و سیرمن و مک فارلین است. بنا بر یادداشت، ملاقات را مایک باتلر، دستیار سناتور تاور، ترتیب داده است. مک فارلین دیرتر به جمع پیوسته است. دیدار با آقای محمد، اهل مالزی و با حضور باتلر، انجام گرفته است. محل کار محمد سنگاپور بوده است.

آلن در گزارش خود می نویسد: امروز بعد از ظهر، در پی موافقت با باتلر و مک فارلین، ما سه نفر بعلاوه لورانس سیرمن که من از او خواسته بودم در دیدار شرکت کند، هتل لانفان پلازا، با آقای محمد دیدار کردیم. من و لاری گفتیم خوشحال می شویم پیشنهاد آقای محمد را بشنویم. پیشنهاد او این بود که گروگانها وقتی آزاد شوند که ریگان به ریاست جمهوری رسیده باشد و گروگانها تحویل او شوند. دیگر طرف گفتگو، یک ایرانی و یا یک مصری ایرانی تبار که معلوم نبود کیست، نیست و برای گفتگو نیامده است، بلکه یک تاجر مالزیایی است و قرار می شود که از آن پس، تماس ها از مجرای مطمئن، ادامه پیدا کنند. بنا بر گزارش، دیدار انجام گرفته، یکسره با آنچه آلن می گفت، متفاوت بوده است. بدین قرار، تماس ها با فرستاده های ایرانی ادامه یافته اند. دیدار در هتل لانفان پلازا، سرآغاز یک رشته دیدارها بوده است. در 1992، توسط تحقیق کنندگان پیرامون اکتبر سورپرایز، از آلن و سیرمن، قول پیشین را رها کردند و قولی را که در گزارش آمده، گفتند و گفتند ا.ا. محمد را نمی شناسند. سیرمن هرگونه گفتگو در باره بن مایه مسئله را با این فرستاده اسرار آمیز، انکار کرد. دیدار انجام گرفت ولی ما از ورود به جزئیات امر، خودداری کردیم. مک فارلین نیز اصرار ورزید که از هویت فرستاده ایران هیچ بخاطرش نمانده است.

● اگر چهار جمهوریخواه (ارشد که دو تن از آنها مشاور امنیتی رئیس جمهوری امریکا شدند، با یک فرستاده دیدار می کنند و نمی دانند با چه کسی دیدار کرده اند و با او در امری گفتگو می کنند که تعیین کننده سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری امریکا بوده است ا.ا) به یاد نمی آورند با چه کسی در هتل لانفان پلازا دیدار کرده اند و سخنان ضد و نقیض می گویند، دو تن دیگر، به یاد می آورند: هوشنگ لای

تاجر اسلحه که اسرائیلی ایرانی تبار است و آری بن مناش که افسر اطلاعاتی اسرائیل بوده و ایرانی تبار است. این دو می گویند: جمهوریخواه ها تظاهر به فراموش کردن می کنند زیرا نمی خواهند حقیقت را بگویند. نمی خواهند حقیقت را بگویند که دیدار در هتل لانفان پلازا، بخشی از رشته ارتباطها و دیدارها میان جمهوریخواه ها و «ایران» بوده است.

لاوی که دلال اسلحه بوده و واسطه شاه برای خرید هواپیماهای اف - 14 به مبلغ 2 میلیارد دلار بوده است، به من (روبرت پاری) گفت: من دیدار را نه توسط مک فارلین که توسط سیرمن ترتیب دادم. سیرمن می خواست من به واشنگتن بروم و در باره وضعیت گروگانهای امریکائی صحبت کنم. لاوی می گوید دیدار در 2 اکتبر 1980 انجام گرفت. برای این که ادعای خود را مستند کند، قطعه کاغذی را نشان داد که بر آن نوشته شده بود: 2 اکتبر 80، رفت و آمد ادامه دارد. دیدار در هتل لانفان پلازا. برای پاسخ دادن به ... سیرمن، آلن، بوب مک فارلین. اف - 14 ... اما هیچ وسیله ای نبود تا با کمک آن بتوان دانست آیا لاوی، این یادداشت را بعد از دیدار در هتل لانفان پلازا، نوشته است. او گفت: من منتظر آمدن سیرمن بودم. او آمد اما با دو تن دیگر همراه بود. یکی از آنها مک فارلین بود اما به یاد نمی آورم دیگری آلن بود یا خیر. بنظر سیرمن بود که به من گفت: آقای لاوی ما یک حکومت بیشتر نداریم. من فکر کردم او نمی خواهد خود را وارد ماجرا کند. اما اشتباه کرده بودم. بعد دانستم اینطور نبود. ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش توافقی را با ایرانی ها، به کمک اسرائیل، بعمل آوردند برسر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها و در ازای آن، فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران.

● من با وکیل لاوی، میچل رگوین Mitchell Rogovin، که وکیل سابق سیا بود، مصاحبه کردم. او گفت در جریان دیدار او با سیرمن و مک فارلین و آلن نبوده است. اما تقویم آن سال را آورد و در آن قید شده بود که در 2 اکتبر 1980، لاوی با یک مقام سیا ملاقات می کند. و گزارشی از سیا که از قید «سری است» خارج شده است، تصدیق می کند که لاوی ساعت 10 و 30 دقیقه صبح آن روز، با مقام سیا، دیدار کرده و این دیدار 55 دقیقه بطول انجامیده است. صحبت در باره پرداخت 8 تا 10 میلیون دلار برای خرید قطعات یدکی هواپیماهای اف - 14، در رابطه با آزادی 52 گروگان امریکائی، بوده است.

● گزارش سیا تأیید می کند که لاوی پیشنهادی به مقام سیا داده که شبیه همان پیشنهادی است که او مدعی است به سه تن عضو ستاد تبلیغات ریگان و بوش ارائه کرده است. گروه تحقیق کمیته تحقیق در باره اکتبر سورپرایز، یادداشتهای رگوین را بدست آورد. از جمله یادداشت 29 سپتامبر 1980 را. در این یادداشت، قید شده است که رگوین به جون مک ماهون، مقام ارشد سیا تلفن کرده و در باره پیشنهاد لاوی با او صحبت کرده و قرار ملاقاتی در تاریخ 2 اکتبر گذاشته است. در یادداشتهای رگوین، باز، آمده است: «لاری سیرمن - باز هم بسیار عصبانی / توصیه خواهد شد... برضد ما این پ.م من گفتم 250000 دلار.»

وقتی من به رگوین تلفن کردم و از او در باره معنی این یادداشت پرسیدم، ستاد تبلیغاتی آندرسون در صدد گرفتن وامی از بانک ملی بود و کروکر سیرمن مشاور حقوقی این بانک بود. قرار بود سیرمن به مأموران بانک اطلاع بدهد. او بخاطر وام گرفتن از بانک عصبانی بود. او گفت که سیرمن در حکومت جerald فورد (جمهوریخواه) کار می کرد و من وکیل سیا بودم. از آن زمان دوستی داریم. بدین ترتیب، در آن زمان، لاوی موکل رگوین می شود و این احتمال وجود دارد که او و سیرمن به پیشنهاد لاوی علاقمند شده باشند. بخصوص که سیرمن یکی از کسانی بوده است که ریگان مأمورشان کرده بود چشم از تقلاهای کارتر برای رها کردن گروگانها بردارند. بعد از این که ریگان به ریاست جمهوری رسید، سیرمن قاضی دادگاه تجدید نظر واشنگتن گشت و ساکن خانه ای شد در کنار خانه رگوین. دوستی شان صمیمانه تر شد و به اشتراک، یک کشتی خریدند. بسا بدین خاطر بود که در 1990، بهنگام پاسخ گفتن به گروه تحقیق، ارتباط لاوی با سیرمن را بی اهمیت جلوه داد.

● بن مناش شرح دیگری از ملاقات در هتل لانفان پلازا ارائه می کند: لاوی، یهودی ایرانی ساکن امریکا بود که با حکومت اسرائیل کار می کرد. او ترتیب دهنده دیدار بود اما، در این کار، همکار بود با من (بن مناش) و ایرانی دیگری به اسم احمد قمشه ای (این شخص از منسوبان خامنه ای است و ربطی به مهدی الهی قمشه ها اهل دانش و اندیشه ندارد ا.ا). پیامی که به این سه جمهوریخواه (آلن و مک فارلین و سیرمن) داده شد این بود که حکومت مناخیم بگین (نخست وزیر اسرائیل) اینک مایل به حل فوری و قطعی بحران گروگانهای امریکائی در ایران است و این بخاطر بروز جنگ میان ایران با عراق. ایران تحت فشار قوای عراق است و هرگاه گروگانها همین ماه آزاد شوند، اسرائیل می تواند به ایران اسلحه تحویل دهد. اما آزاد شدن بلافاصله گروگانها برای ریگان و بوش، زیانمند بود. زیرا آزادی گروگانها پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر 1980، «اکتبر سورپرایز» بسود کارتر می گشت و او بار دیگر به ریاست جمهوری انتخاب می شد.

بنا بر قول بن مناش، در دیدار، در هتل لاتفان پلازا، بیشتر، احمد قمشه ای صحبت کرد. او به آلن و سیبرمن و مک فارلین گفت: گروگانها به ریگان تحویل داده خواهند شد. در کراچی، تحویل یک هواپیمای نیروی هوایی آمریکا داده خواهند شد. مک فارلین، از اطلاع خوشش آمد و گفت آن را به مافوق های خود اطلاع می دهد. باوجود این، چند روز بعد که بن مناش به اسرائیل بازمی گردد، آزاد کردن گروگانها، بخاطر مخالفت جمهوریخواه ها، به بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، موکول شده است. جمهوریخواه ها خواهان آزادی گروگانها بعد از 4 نوامبر، روز انتخابات، بودند. بن مناش، دیدار در پاریس و معامله بر سر آزاد کردن گروگانها را بعد از انتخابات ریاست جمهوری را، با جزئیاتش، تعریف می کند. هیأت امریکائی را ژرژ بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری آمریکا و هیأت ایرانی را مهدی کروبی سرپرستی می کردند. کروبی همکار نزدیک آیت الله خمینی بود. او و دیگر شاهدان اکتبر سورپرایز، توضیح می دهند معامله پنهانی چگونه انجام گرفت و محتوای آن چه بود. اسرائیل بر عهده گرفت به ایران در حال جنگ با عراق، اسلحه بدهد.

● قول بن مناش و دیگر شهود را بعدها، گزارشی که حکومت روسیه، به درخواست کمیته تحقیق درباره اکتبر سورپرایز تهیه و ارسال کرده و سانسور شده بود، تصدیق می کند. افزون بر گزارش حکومت روسیه، گزارشهای دیگر نیز یا سانسور شدند و یا بهنگام تهیه گزارش، توجهی به آنها نشد. زیرا کمیته می خواست بگوید «سندی بر وقوع معامله اکتبر سورپرایز» بدست کمیته نرسید.

● در آنچه به دیدار در هتل لاتفان پلازا مربوط می شود، گروه تحقیق به قبول گزارش آلن در باره دیدار با مرد مالزیائی بسنده کرد. با وجود این، می باید دلیلی برای پاداش گرفتن این سه تن، بعد از به ریاست جمهوری رسیدن ریگان، وجود می داشته است: سیبرمن، که از محافظه کاران جدید بود قاضی دادگاه تجدید نظر و آلن و مک فارلین، یکی بعد از دیگری مشاور امنیتی ریگان شدند. سیبرمن بر ضد رئیس سیا گزارش تهیه کرد. دست آویز، اداره تجزیه و تحلیل سیا بود. چراکه گزارش تهیه کرده بود که اتحاد شوروی گرفتار ضعف روز افزون است. با آنکه زمان شهادت داد که تحلیل این اداره صحیح بوده است، اما مورد پسند محافظه کاران جدید نشد. زیرا به بهانه تسلیحات شوروی، خواستار بالا بردن بودجه نظامی آمریکا بودند. سیبرمن سیا را به «شکست پر طنین» متهم کرد. بدین خاطر که تراکم اسلحه استراتژیک شوروی را و پروپاگاندا رژیم شوروی را لحاظ نکرده است، در مأموریت اصلی خود شکست خورده است. این شکست بدون سابقه، حاکی از فلج این دستگاه است و فلج علی جدی تر از بی کفایتی دارد. در واقع، بنا بر گزارش سیبرمن، در مقام مأمور تحویل حکومت از کارتر، افراد سیا که از خط و ربط محافظه کاران جدید پیروی نمی کرده اند، مأموران شوروی بوده اند. طرفداران ریگان، بقدرت رسیدن ریگان را، فرصتی برای در دست گرفتن مهار امور، بخصوص سیا، با روش خصمانه می انگاشتند. روبرت گیت، در خاطرات خود می نویسد: «واکنش در داخل سیا، نسبت به گزارش سیبرمن، آمیخته ای از خشم و احساس بد و بدتر و ناامنی بود». شایع بود که گروه مأمور تحویل و تحول بنا بر تصفیه صدها تحلیل گر و افسر ارشد را دارد و اینان نگران از دست دادن کار خود بودند. بخصوص کسانی که مسئول تحلیل وضعیت شوروی سابق بودند. بنابر قول یکچند از منابع، سیبرمن گزارش را چنان و برای آن تهیه کرده بود که خود رئیس سیا بگردد و چون ریگان ویلیام کیسی را به ریاست سیا گمارد، او خشمگین شد. کیسی نیز در به انجام رساندن معامله اکتبر سورپرایز، نقش بسیار مهمی بازی کرده بود.

● دیرتر، لورانس والش، قاضی مستقل پرونده ایران گیت، سیبرمن را در شمار کسانی دانست که «گروه قدرتمندی از جمهوریخواهان، بمثابه نیروی ذخیره مأمور معاف کردن مسئولانی از حکومت ریگان از مجازات که در فروش غیر قانونی اسلحه به ایران دست داشته اند.

● اما آلن مشاور امنیتی ریگان شد و در آغاز سال 1982، بر اثر از پرده بیرون افتادن اقتضاح، رشوه ستانی برای اعمال نفوذ، استعفاء کرد.

● و اما مک فارلین، جانشین آلن شد و در 1981، به اتفاق محافظه کاران جدید، در کار منطبق کردن سیاست آمریکا بر سیاست اسرائیل در فروش اسلحه به ایران، شد. بنا بر گزارش مورخ 1 سپتامبر 1981، که به تازگی، از بند «محرمانه است» رها شده، وقتی این کوشش با مخالفت رئیس ستاد ارتش روبرو شد که خواستار پایان یافتن جنگ ایران و عراق از راه گفتگو بود، مک فارلین و متحد نزدیکش در وزارت خارجه آمریکا، یعنی پل ولفوویتز، از آلکساندر هیگ، وزیر خارجه، خواستند سیاست آمریکا در مورد ایران را بر عهده مک فارلین بگذارد. بنا بر این متن که برای وزیر خارجه تهیه شده، از او خواسته می شود که سیاست آمریکا در مورد ایران را، هم در سطح وزارت خارجه و هم در سطح نهادهای حکومت، مک فارلین تهیه کند. در همان سال، دیرتر، مک فارلین و ولفوویتز سیاست آمریکا در باره ایران را، در رابطه تنگاتنگ با منافع ایران، تهیه کردند. بنا بر یادداشتی به تاریخ 8 دسامبر 1981، مک فارلین به ولفوویتز، می نویسد: یک گردهمایی با داوید کیمچی، در 20 دسامبر، خواهیم داشت. کیمچی هم در وزارت خارجه اسرائیل و هم در سازمان اطلاعات این کشور صاحب مقام است. در این دیدار، من دو موضوع جدید را در دستور کار قرار خواهم داد. «از شما ممنون می شوم تحلیل های ضرور و

نظرهای خود را به من اطلاع دهید». یکی از این دو موضوع، ایران بود. مک فارلین به ولفوویتز می نویسد که این موضوع، موضوعی نیست که شما با هر دایره در میان بگذارید. ولفوویتز پیشنهاد می کند که مک فارلین به کیمچی بگوید «من بی قرار شروع گفتگو با اسرائیل در باره چگونگی تحت نفوذ در آوردن تحول رویدادها هستم... ما می باید نخست تمامی روشهای تحت تأثیر قراردادن تحول در درون ایران را، بررسی کنیم... بدیهی است برای این که این گفتگو بارور باشد، می باید میان افراد سخت کم شماری، بعمل آید. به سخن دیگر، مک فارلین و ولفوویتز در کار همتا و شریک کردن اسرائیل در تهیه استراتژی ها برای جهت دادن به تحول دولت ایران بوده اند. و عامل اصلی در پیشبرد این استراتژی، فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران بوده است. مک فارلین و ولفوویتز، بنا داشته اند، بطور محرمانه، باتفاق اسرائیل، سیاست امریکا در تمامی خاورمیانه را تهیه کنند و به اجرا بگذارند.

● روابط پنهانی مک فارلین با اسرائیل بن مناش، افسر اطلاعاتی اسرائیل را به این نتیجه رساند که مک فارلین، مشاور امنیتی ریگان از 1983 تا 1985، با سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل، از جمله، رفی ایتان، استاد جاسوسی، «روابط ویژه»، برقرار کرده بود. بن مناش می گوید: «آقای ایکس که به جوناتان پولارد، جاسوس اسرائیل، درباره اسنادی که او باید بدزدد، مشورت داده است مک فارلین است». پولارد در سال 1985 دستگیر شد. به اتهام جاسوسی، محاکمه و محکوم شد. اسرائیل هیچگاه امریکائینی که به او در دزدیدن اسناد کمک کرده بودند را شناساند.

و با آنکه در مورد ایران گیت، در 1988، در باره ارائه نکردن اطلاع به کنگره در باره ماجرائی که اقتضای ایران گیت گشت، خود را مجرم خواند، هرگونه جاسوسی برای دولت اسرائیل را قویا تکذیب کرد. او از مجله Esquire بخاطر انتشار مقاله در تأیید قول بن مناش، به دادگاه شکایت کرد. دادگاه شکایت او را وارد ندانست زیرا او نتوانست ثابت کند که این مجله وقعی به حقیقت نمی نهد. با آنکه در مدارکی که اخیرا منتشر شده اند، دلیلی بر جاسوس اسرائیل بودن مک فارلین بدست نمی دهند، اما حاکی از اینند که مک فارلین در کار برقرار کردن رابطه غیر عادی با مقامات اسرائیل، از جمله کیمچی، افسر ارشد سابق موساد و همآهنگ کردن سیاست امریکا در خاورمیانه با سیاست اسرائیل بوده است

بیانیه کانون فرهنگی- سیاسی خلق تورکمن در رابطه با رویدادهای اخیر بروکسل

اخبار روز: یکشنبه ۴ فروردین ۱۳۹۲ - ۲۴ مارس ۲۰۱۳

بیانیه کانون فرهنگی- سیاسی خلق تورکمن در رابطه با رویدادهای اخیر بروکسل همزیستی و تعامل یا نفرت و کینه نسبت بدیگر ملل؟! در آکسیون اعتراضی که اخیرا در بروکسل از طرف تعدادی از گروههای سیاسی ملل تحت ستم ایران در رابطه با محکومیت اعدام های گسترده رژیم در خوزستان برگزار شده بود، بعضا شعارهایی بیگانه با مضمون و ماهیت مبارزه جنبش های ملی در ایران نیز مطرح گردیده که بحق نگرانی هایی را در میان نیروهای دمکرات و آزادیخواه، انسانگر و صلح طلب، بویژه در میان نمایندگان سیاسی پرسابقه جنبش های ملی- دمکراتیک ایران، منجمله کانون فرهنگی- سیاسی خلق تورکمن را برانگیخته است. ما امیدواریم دوستانی که در مبارزه برای رهایی ملت های خود از ستم دیرپای ملی و تبعیض نژادی در ایران مصمم و صادق و بدنبال جایگزینی شوونیسیم موجود با برتری طلبی انتنیکدیگری نیستند، با اینگونه شعارهای انحرافی که در ضدیت با ملتی دیگر از طرف افراطیون مطرح میشود که ناآگاهانه آب به آسیاب رژیم اسلامی بعنوان دشمن مشترک تمامی انسانها و ملت ها ریخته و در صفوف مبارزه مشترک مردم ایران علیه آن خلل و شکاف وارد می آورند، مبارزه ای قاطع و مداومی را به پیش ببرند. اصولا ناسیونالیسم، خودآگاهی ملی نسبت به تعلق خود به یک ملت و احساس مسئولیت در برابر سرنوشته و منافع ملی آن بوده و هیچ رابطه ای با نژاد باوری و برتری طلبی آمیخته به نفرت و کینه نسبت بدیگران ندارد. ناسیونالیسم یا ملی گرایی اگر با گذار از مبارزه برای تأمین خواست های ملی و برآورده شدن حقوق انسانی و طبیعی ملتی علیه همبودهای انسانی دیگر، چه در محدوده کشوری و چه در عرصه خارج از آن بکار گرفته شود، نفرت انگیز، کریه، ارتجاعی و ضدانسانی است. این "ناسیونالیسم" دیگر نه منادی رهایی ملی یک ملت، بلکه پیام آور نفرت، کینه و خشونت بوده و بر جدائی ها، از هم پاشیدگی ها، دشمنی ها و انتقامجویی های کور دامن خواهد زد. امروزه همانگونه که هیچ منطقی نمی تواند ملت یا همبودی انسانی را که با برخورداری از خصوصیات مشترک و آگاهی ملی و وجدان جمعی خواهان حفظ هویت ملی و فرهنگی خود از طریق زندگی در شرایط سیاسی برابر با دیگران و یا حق تشکیل یک کشور مستقل باشند و یا حتی خواهان پیوستن به کشور مادر باشند را جدائی طلب، آشوبگر و برهم زننده وحدت ملی دیگران بشمار

آورد، هیچ منطق و وجدان انسانی نیز نمی تواند بپذیرد که نمایندگان سیاسی ملتی در مقابله با سیستم شوونیستی یا فاشیستی، خود به مبلغین راسیسم و نژادپرستی مبدل شده و مبارزات رهایی بخش ملی و دمکراتیک را به جنگهای نژادی و پاکسازی قومی و ملی تبدیل بکنند! طی تاریخ معاصر ایران، دولتهای خودکامهی مرکزی با اتکاء به تئوری های نژادپرستانه باستان پرستان "آریایی" با نادیده انگاشتن و نفی هویت و موجودیت دیگر ملتها در این کشور با درکی جنون آمیز از یک ایران یکپارچه و ناب که بنیاد آن بر یک نژاد، یک زبان و یک فرهنگ، یک دین و مذهب و سرانجام در مقام برآیند تمامی آنها، ساختاری متمرکز با تکیه بر ارزشهای تنها یک ملت (فارس) در کشوری کثیرالملله بدنبال انقلاب مشروطه بنیان نهادند. بر همین اساس نیز در ایران تا به امروز سیاست همسان سازی همبدهای انسانی متفاوت و آسمیلاسیون و پاکسازی "ایران آریایی" آنها از هر عنصر بیگانه با خشونت و سرکوب و با میلیاردها هزینه به پیش برده میشود. این شوونیسم آشکار در ایران، سیستمی است که هر چند بر بنیان هویت و فرهنگ ملی یک ملت استوار شده است، اما چرخ و دندهی آنرا حتی عناصری هویت باخته و مستحیل شده در تنها فرهنگ و زبان حاکم نیز بحرکت در می آورند و یا سوخت آنرا شیفتگان قدرت و ثروت درگاه شوونیسم از میان "روشنفکران" دیگر ملتها نیز فراهم می آورند. تحقیقات جامعه شناختی نشان می دهد که اغلب مدعیان برتری نژادی به خود آن نژاد، تبار یا ملت تعلق ندارند. مثلاً صاحب بن عباد و جاراالله زمخشری ایرانی مدافع پان عربیسم بودند و یا علی بیگ حسین زاده آذری و شکری سگ بان کُرْد موسس پان ترکیسم ترکیه بوده اند و یا هوستون استوارت چمبرلن انگلیسی طراح پان ژرمنیسم و استالین گرجی مدافع تمام عیار پان اسلاویسم در لباس کمونیسم روسی بوده اند. در خود ایران نیز اردشیر ریپورتر انگلیسی، تقی زاده، ایرانشهر، سید احمد کسروی، محمود افشار، سیدمهدی فرخ خراسانی و ... طراح و مدافع "نژاد پاک آریایی" و پان فارسیسم در لباس پان ایرانیسم بوده اند و امروزه نیز آخوند خامنه ای - تورک آذری تبار بعنوان رهبر خودکامهی رژیم اسلامی، فرماندهی اعمال ستم ملی و "شوونیسم فارس" را علیه ملت خود و دیگر ملتها در ایران را برعهده دارد! بنابراین بقول ژنرال ژوکوف فرمانده کل ارتش شوروی در جنگ جهانی دوم "کسانی که فرق ملت آلمان و با فاشیسم را نمی دانند خود فاشیستهای آینده هستند!" و کسانی که در ایران فرق "شوونیسم فارس" با "ملت فارس" را درک نمی کنند خود شوونیستهای آینده هستند! از این رو ما، بهیچ وجه حق نداریم مبارزه با شوونیسم فارس را که سیستمی دولتی و فرهنگی براساس نژادپرستی جهت سوق دادن دیگر ملتهای تشکیل دهندهی ایران به پرتگاه نیستی ملی بنیان گذاشته شده است، با مبارزه با خود ملت فارس که در طول تاریخ معاصر در مقابله با استبداد و خودکامگی و برای رسیدن به عدالت، آزادی و دمکراسی قربانی هایی کمتر از دیگر نداده و امروزه نیز زندانهای رژیم شوونیستی- مذهبی حاکم بر ایران انباشته از فرزندان این ملت است و یا در زیر شکنجه ها و در میدانهای اعدام بهمراه مبارزان دیگر ملتها جان می سپارند، یکسان تلقی بکنیم، بلکه این ملت را باید در مبارزه با خودکامگی، استبداد و دیکتاتوری بعنوان بخشی از مردم ایران، یار و متحد طبیعی دیگر ملتها و هم سرنوشت با آنها باید بدانیم! کانون فرهنگی- سیاسی خلق تورکمن، بعنوان سازمانی ملی- دمکراتیک و آشتی ناپذیر با هرگونه مظاهر شوونیسم و ناسیونالیسم ارتجاعی، طرح شعارهایی در جهت تفرقه و تشتت ملی در صفوف مبارزات تمامی ایرانیان برای دمکراسی و آزادی و رهایی ملی از شوونیسم موجود را قویاً محکوم می کند. "کانون"، کل تمامی مبارزان ایرانی را از هر ملتی و یا با هر خواست و هدفی انسانی را به احترام متقابل، تقویت و تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز میان ملتهای تشکیل دهنده این کشور فرا می خواند. کانون فرهنگی- سیاسی خلق تورکمن ایران بیست و سوم مارس ۲۰۱۳



خدا مراد فولادی حزب توده و پارادوکس. « مارکسیسم اسلامی » بخش ۱

خدا مراد فولادی

« حزب توده و پارادوکس. « مارکسیسم اسلامی

بخش ۱

اگر توده ای در روز روشن بگوید الان روز روشن است ، باید دید در پس بیان این واقعیت چه حقیقتی را می خواهد کتمان کند . ترکیب تردستانه ی حقیقت و ضد حقیقت ، با هدف لاپوشانی تمام حقیقت ، هنر توده ای است

حزب توده از ۱۳۳۲ به این سو ، با افتادن روی شیب تند راست روی ، هر زمان و هر کجا مصلحت اندیشی و سودای سازمانی اش اقتضا نموده ، مارکس و مارکسیسم را وجه المصلحه و وجه المطالبه ی منافع سکتاریستی خود کرده است . در واقع ، این حزب در طول موجودیت اش ، با نام و اعتبار مارکس ، با بورژوازی انواع دودستدها را داشته است

تجربه ی شوروی و حزب « کمونیست » اش به توده ای ها آموخت که می شود هم ادعای مارکسیست بودن داشت ، و هم به ! کلیسا رفت و پشت سر پاپ نماز گزارد

می شود هم خود را مارکسیست جا زد و ادعای طرفداری از طبقه ی کارگر را داشت ، و هم با بورژوازی علیه منافع این طبقه متحد شد .

حزب توده که خود شکل گرفته و بر آمده از درون شرایط مساعد سال های ۱۳۲۰-۳۲ و فضای باز و آزادی های سیاسی آن زمان در ایران بود ، بعد از آن دوره ی کوتاه مدت و مهاجرت به شوروی و اروپای شرقی ، به پیروی از سیاست های اختناقی و سرکوبگر ایانه ی آن کشورها ، با این بهانه و توجیه که دموکراسی و آزادی های سیاسی و از جمله آزادی بیان خواستی امپریالیستی است ، به دشمن هر نوع آزادی سیاسی تبدیل گردید

این دشمنی ، به ویژه در ۱۳۵۷ و قدرت گیری ج. ا. ا. ، چه در نظر و چه در عمل شدت وحدت یافت و نتیجه آن شد که حزب توده خود را نه تنها متحد سیاسی بلکه متحد ایدئولوژیک بورژوازی تازه نفسی اعلام نمود که جایگزین بورژوازی از نفس افتاده ی پادشاهی شده و برای تار و مار کردن مارکسیست ها و تشکل های کارگری شمشیر از رو بسته بود

با اینهمه ، تجربه ی همان چند سال اول بعد از انقلاب نشان داد که دو دوزه بازی کردن ، یا چپ آوازه انداختن و به راست رفتن ، یعنی در حرف خود را مارکسیست قلمداد نمودن و در عمل موافق بورژوازی حاکم عمل کردن ، سودی عاید حزب ننمود هیچ ، موجب شد که نه تنها از آنجا (درگاه حاکمیت) ، بلکه از اردوگاه و درگاه اپوزیسیون چپ نیز بیش از پیش رانده ! شود . به قول مردم : نه بالا بالاها راهش دادند ، نه پائینی ها جایش دادند

چپ که ، از دهه ی ۳۰ به بعد با رها کردن خود از زیر قیمومت توده ای ها - ضمن ادای احترام به آموزگاران توده ای . ۲۰-۳۲ ، هیچگاه توده ای ها را خودی به حساب نیاورد ، بورژوازی هم با تمام کرنشی که حزب همیشه در مقابل اش داشته ، جز در مقاطعی که منافع اش برای سرکوب چپ ایجاب کرده به آن روی خوش نشان نداده است

این است که پرونده ی حزب توده به عنوان جریان سیاسی غیرقابل اعتمادی که جز به منافع فرقه ای خود نمی اندیشد ، هم برای چپ و هم برای راست (سخنگویان بورژوازی) همیشه باز است : چپ برای آن که به طبقه ی کارگر هشدار و آگاهی دهد که فریب چپ نمایی حزب توده را نخورد ، و سخنگویان بورژوازی برای آن که با به نمایش گذاشتن این آمیزه ی ناهمخوان چپ و راست به عوام القا کنند که کمونیستها چنین موجودات دوزیست - نه این و نه آن - هستند

گواه آدم صادق در آستین باشد ! : نشریه ی مهرنامه به سردبیری محمد قوچانی در تازه ترین شماره اش - زمانی که این مطلب نوشته می شد - به تاریخ بهمن ۱۳۹۱ مقاله ای دارد با عنوان اصلی چپ ، چپ تر ، چپ ترین ، و عنوان فرعی « پژوهشی درباره ی پارادوکس مارکسیسم اسلامی و بحران آزادی خواهی روشنفکران معاصر » به قلم محمد قوچانی ، که به گفته ی نویسنده ، پژوهشی است درباره ی تاریخچه ی « مارکسیسم اسلامی » ، و این که این پارادوکس از چه زمانی و توسط چه کسی یا کسانی اختراع گردید . پارادوکسی که در دفاعیات خسرو گل سرخی در بیدادگاه رژیم شاه هم خودنمایی کرد . قوچانی در پی جویی ریشه شناختی « مارکسیسم اسلامی » که به مناسبت سالگرد اعدام خسرو گل سرخی نگاشته شده ، چند دهه به عقب بازمی گردد تا ببیند « فضل تقدم در ساختن این ترکیب [ناسازنما] از آن که بود . » در سراسر نوشته اش ، او آنچه را که « مارکسیسم ایرانی » می نامد ، معادل و همدیف با حزب توده و این دو را معادل مارکسیسم اسلامی می داند . به بیان دیگر ، از نگاه او ، حزب توده دست کم تا دهه ی ۱۳۶۰ نماینده و سخنگوی مارکسیسم ایرانی است که معنای دیگر آن « مارکسیسم اسلامی » است

: « حزب توده و « مارکسیسم اسلامی

در این پژوهش ترمینولوژیک ، قوچانی ، مارکسیسم اسلامی را همان مارکسیسم حزب توده و بنیانگذار ، یا مروج آن را « یکی از پدرخوانده های حزب ، سلیمان میرزا اسکندری » معرفی می کند

سلیمان میرزا اسکندری اگرچه همواره سوسیالیست باقی ماند ، اما عقاید مذهبی و اسلامی و شیعی هم داشت . آیت اله « خینی ، بعدها که ناگزیر شد درباره ی حزب توده سخنی بگوید به خاطرات سفر حج خود اشاره کرد که با سلیمان میرزا . « . اسکندری همسفر بود و حتا نمازگزاردن او را دیده بود

حزب توده ، اولین دبیر کل خود را چنین معرفی می کند : « یکی از مهم ترین بنیانگذاران حزب توده ایران شادروان سلیمان میرزا اسکندری از سوسیالیست های با سابقه و میهن پرست کشور است که اعتقادات ریشه دارش به مذهب شیعه امری است که بر همه معلوم است . « (مهرنامه . شماره ۲۸ - بهمن ۱۳۹۱ - برگرفته از : احسان طبری ، اسلام و سوسیالیسم . دنیا ، دوره ۳ . شهریور و مهر ۱۳۵۷

بر سرلوحه ی مقاله ی طبری ، آیه ی چهارم از سوره ی قصص قرآن نقل شده بود : و نرید ان من الذین یستضعفوا فی « (الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین . «) همان جا

: « . قوچانی ، به نقل از مقاله ی طبری می نویسد : « تعداد روحانیون مترقی که در حزب عضویت داشتند کم نبود

نقل قول های مستند قوچانی که همه برگرفته از نشریات حزب توده چه پیش از پیروزی انقلاب و قدرت گیری جمهوری اسلامی ، چه پس از آن است ، او را به این نتیجه می رساند که « این در واقع تدبیری سیاسی از جانب برادر بزرگتر اتحاد . « . شوروی بود که در جملات احسان طبری [سخنگو و نظریه پرداز حزب] به صراحت خود را نشان می داد

حزب حتا به روایت احسان طبری فعالیت خود را با نمادهای مذهبی و شیعی شروع کرد : سخن علی بن ابیطالب کن للظالم « خصما و للمظلوم عونا - دشمن ستمگر و یار ستمکش باشید به خط جلی در تالار نخستین کنگره ی ما در خیابان فردوسی . شهر تهران به صورت شعاری اعلام شده بود . حزب ما نخستین نیروی سیاسی انقلابی است که اهمیت بزرگ معنوی مبارزه

ی جانبدارانه ی حسین بن علی و یارانش را علیه خلافت اشرافی و استبدادی یزید برجسته ساخت و محتوای اجتماعی این اثر را توضیح داد و از نقش بزرگ جنبش تشیع در تکامل و تبلور تاریخ کشور ما سخن گفت . « (نقل از احسان طبری . ما (و روحانیت مترقی . دنیا . خرداد ۱۳۵۷

از ۱۳۵۷ حزب « مارکسیست - لنینیست » توده وارد فاز نوین بدعتگذاری در مارکسیسم و همکاری با بورژوازی و پذیرفتن ایدئولوژی حاکم با توجیه ضدامپریالیست بودن رژیم می شود . « این دوره با ستایش از امام خمینی و دکتر شریعتی آغاز می شود : [به نقل از نشریه ی دنیا] امام خمینی در اثر خود ، ولایت فقیه تاکید می کند که مقدم بر همه چیز باید به انسان پرداخت . با انحطاط انسان زیبایی تمدن ها و حتا عظمت ستارگان از میان می رود . امام در مبحثی تحت عنوان عاشورایی به وجود آورید ، به نقطه ی اوج دعوت خویش برای مبارزه ی فعال می رسد . این دعوت امام به نحو بارزی موید نظر حزب ما می تواند باشد که بارها و بارها از ده ها سال پیش صلا در داد که حماسه ی عاشورا باید به پرچم مبارزه علیه یزید زمان و طاغوت عصر مبدل گردد و نه به یک وسیله ی ندبه و زاری . (رحیم نامور . نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع . دنیا ، (. دوره ۴ . ش ۱ ، مرداد ۱۳۵۸ ، ص ۹ .

قوچانی ، که خود از زمره ی « روشنفکران دینی » است ، برداشت حزب توده از رساله ی « ولایت فقیه » را مغلطه و نادرست (فرصت طلبانه) می خواند : « توده ای ها البته مغلطه می کردند . از هیچ جای رساله ی ولایت فقیه امام خمینی رایحه ی اومانیسم به مشام نمی رسید ، اما توده ای ها می خواستند با چسب اومانیسم دو ایدئولوژی متضاد مارکسیسم و اسلام « . گرایی را به هم بچسبانند

ابراز ارادت توده ای ها [به امام خمینی] فقط یک القای سیاسی نبود ، القایی فکری هم بود ، [به نقل از نشریه ی دنیا :] ، « چنین اعتقاد استواری به ارزش و کرامت و مقام والای انسان که معرف روح انسان دوستی ژرف امام خمینی و دکتر شریعتی و دیگر رهبران مکتب توحید می باشد ، می تواند پایه ی فکری و معنوی جالبی برای تنظیم مشترک اصلاحات اجتماعی ، مبارزه برای تعمیق و تحکیم انقلاب ، سرکوب ضد انقلاب ، ایجاد جامعه ی نوین مبتنی بر قسط و عدل ، دفاع از مستضعفین (در قبال مستکبرین و رفع تمایزات ناشی از بی عدالتی قرار گیرد . « (همان مقاله . به نقل از رحیم نامور . دنیا . ۱۳۵۸

نتیجه گیری قوچانی از این به گفته ی او « اظهار ارادت » و رهنمود توده ای ها به حاکمیت هم جالب و قابل تامل است : « سرکوب خواهی حزب توده در این مقاله جالب توجه است . سرکوب ضد انقلاب آموزه و برچسبی است که حزب توده در (طرح آن پیشناز است . « (همان مقاله

راهبرد قوچانی و « مهر نامه » اش که آن را کتمان هم نمی کند ، لیبرالیسم دنباله روانه از افکار و آرای لیبرال های آن زمان و به ویژه مهدی بازرگان است . همانان که حزب توده علیه آنان و « چپ نماها » به دلیل « سرسپردگی شان به امپریالیسم » و « جاده صاف کنی » برای امپریالیستها ، موضعگیری سفت و سخت داشت ، و در همین راستا خود را در برابر آنان ، در اتحاد با خرده بورژوازی انقلابی ضد امپریالیست به رهبری امام خمینی قرار می داد

به گفته ی قوچانی ، توده ای ها از دکتر علی شریعتی روشنفکر مسلمان سوسیالیست نیز حمایت می کردند و نظریه ی مذهب علیه مذهب او را چنین تبیین می کردند : « در تاریخ اسلام ، کفر و بی خدایی و عدم اعتقاد به مذهب نبود که قد علم کرد [حزب توده درس اسلام شناسی می دهد] ، بلکه اعتقاد به یک نوع مذهب در برابر این مذهب بود که جنگ بنی امیه و علی ، جنگ بنی عباس و خاندان پیغمبر را به وجود آورد . مذهب شرک ، مذهبی است در خدمت اشراف و طبقات جابر و صاحب (امتیاز . « (مهرنامه . نقل از : دنیا ، دوره ۴ . ش ۱ . ص ۸۱

حزب توده که در سرایش تند همسویی با حاکمیت جدید و خط امام ترمز بریده می راند ، از زبان لیدرش - نورالدین کیانوری - اینگونه زمام اراده ی خود را در بست در اختیار رهبری امام قرار می دهد : « جنبش انقلابی ایران خیلی زود و خیلی درست این انتخاب خود را عملی ساخت و امام خمینی را به رهبری خود برگزید ، یعنی همان شخصیت استثنایی روحانی را که بر پایه ی خصوصیات بزرگ انسانی خویش همیشه از رنج محرومان جامعه رنج می برد و در زندگی هدفی جز خدمت به این محرومان که همان طبقات زحمتکش استثمار شده و غارت شده ی جامعه ی ما هستند برای خود انتخاب نکرده بود . « (مهرنامه . نقل از : نورالدین کیانوری ، انقلاب بزرگ و شکوهمند میهن ما . دنیا . دوره ۴ . ش ۵ . دی ماه ۱۳۵۸ .)

قوچانی می گوید حزب توده برای تسویه حساب با دیگر چپ ها و جریان های مائوئیستی [موسوم به خط ۳] در ادوار مختلف فعالیت اش ، بارها از واژه ی ارتداد که مجازات اش در فقه اسلامی اعدام است استفاده می نمود . به خصوص با روی کار آمدن جمهوری اسلامی آگاهانه و به طور غیر مستقیم درخواست اعدام مخالفان اش را می کرد

گروهی از عناصر تصادفی، ترسو و بیاراد نیمه راه، از حزب کناره گیری کردند، راه ارتداد و سازش با دشمنان خلق را برگزیده، می کوشند حزب را از راه درست انترناسیونالیستی یعنی دوستی با جنبش کارگری انقلاب جهانی منحرف سازند. (نقل از: کیانوری. انقلاب بزرگ و شکوهمند میهن ما. دنیا. ش ۵. دی ماه ۱۳۵۸)

حزب توده نمی خواست شرایط (جامعه) را با مارکسیسم وفق (آشتی) دهد، بلکه مارکسیسم را با شرایط - آن هم چه شرایطی! - وفق (آشتی) می داد، و در این راه تا آنجا گذشت آشتی جویانه به خرج داد که جهان بینی فلسفی مارکسیستی (ماتریالیسم) را نیز به نفع مذهب کنار گذاشت، و به گفته ی قوچانی - به نقل از نشریه ی دنیا ضرورت ماتریالیست بودن را برای اعضای خود منکر شد

قبول برنامه ی حزب ما برای یک توده ای به معنای قبول تمام اجزای بینش مارکسیست و از آن جمله ماتریالیسم نیست، و تازه ماتریالیسم، یعنی اعتقاد به آنکه ابتدا ماده بی جان وجود داشته و در اثر تکامل آن تدریجاً ماده ی جاندار و آنگاه شعور به وجود آمده و نه بر عکس، به معنای دست زدن به مخالفت با مذهب نیست و نباید باشد. (دنیا. دوره ۴. ش ۲. ص ۱۹۲. شهریور ۱۳۵۸)

تاسف آور - برای توده ای ها و نه مارکسیست ها! - آن است که قوچانی به عنوان یک بورژوا لیبرال. مسلمان، با انگشت نهادن بر ضعف ایدئولوژیک - سیاسی آنها، به آنان درس دموکراتیسم و انقلابی گری می دهد. آنجا که در پاسخ به این پرسش که: الگویی که توده ای ها از استقرار آن در ایران دفاع می کردند چه بود و چه کشوری مصداق آن بود و در کجا قرار داشت، نظر کیانوری را نقل می کند که لیبی. معمر قذافی را الگوی انقلاب ایران میدانست: «مناسبات در حال گسترش اقتصادی سیاسی، فرهنگی و نظامی اتحاد شوروی که یک کشور کلاسیک سوسیالیستی است با جمهوری عربی لیبی، کشوری که در آن قدرت دولتی در دست کسانی است که به طوری که از احکام پیروی می کنند، یکی از بهترین نمونه (های این همکاری) ثمربخش است.» (نقل از: دنیا. شهریور ۱۳۵۸)

قوچانی معتقد است حزب توده در پی لیبی کردن ایران و قذافی شدن رهبری ایران بود و با همین نگرش بود که آموزه های سیاسی - امنیتی و حتاً مذهبی خود را به حکومت تزریق میکرد

! حزب کاتولیک تر از پاپ

حزب ترمز بریده، در سر اشیب سازش و همسویی ایدئولوژیک - راهبردی با حاکمیت آنچنان سرعت گرفت که از خود حاکمیت در اظهار مسلمانی سبقت گرفت، به طوری که متفکران حکومتی را از آنهمه اظهار ارادت و تقید به اسلام شگفت زد کرد:

در شرایطی که متفکرانی مانند مرحوم مرتضی مطهری به صراحت با تعبیر اسلام انقلابی مخالفت می کردند و از انقلاب اسلامی دفاع می کردند، توده ای ها عبارت اسلام انقلابی را ترویج می کردند. [نقل قول از احسان طبری: اسلام نوین انقلابی در وجود امام خمینی مظهریت می یابد. نظر مفسران امروزی اسلام انقلابی که بینش توحیدی را به معنای ایجاد امت واحد انسانی درک می کنند با اندیشه ی سوسیالیستی قرابت می یابد.] (محمد قوچانی. مهرنامه. نقل قول احسان طبری از: دنیا. دوره ۴. ش ۳. آبان ۱۳۵۸. ص ۱۰-۱۲)

... ادامه دارد

ی ن ا ی ا پ ش خ ب «ی م ا ل س ا م س ی س ک ر ا م» س ک و د ا ر ا پ و ه و ت ب ز ح
ی د ا ل و ف د ا ر م ا د خ

مک ن ا ی ب د ن د ا د ی م ا ر ا د ت ی ک س و ی ه ی ت و د ه ای ها ب ه ا م ا م و خ ط ر ا م ا م ب ه ا ن د ا ز ه ای ب و د ک ه ب ه گ ف ت ه ی ق و چ ا ن ی ، چ ی ز ه ا ی ی ر ا ب ه ا م ا م ن س ب ت ا ر ی ن ی م خ م ا م ا ط خ ن ا ر ی ا ه و ت ب ز ح : ا چ ن ی ا ر د ن و م ن ا و ن ع ه ب . د ن ن ک د ا ن ت س ا ی ن ی م خ م ا م ز ا ی ح ی ر ص ص ن ه ب ی د ن ن ک ن ی ی ع ت ر ص ن ع چ ن پ ، م ا م ا ط خ ر د ا م ب ز ح . د ر ک م ا ل ع ا ط خ ن ی ا ز ا ر د و خ غ ی ر د ی ب ی ن ا ب ی ت ش پ و ت خ ا ن ش پ ن ج ع ن ص ر ک ه ب ا ز ت ا ب خ و ا س ت ه ا ی و س ی ع ت ر ی ن ق ش ر ه ا ی ا ن ق ل ا ب ی . م ی ه ن م ا د ر ن ی ا ه ی ا پ ر ب و د ا د ص ی خ ش ت ی ع ا م ت ج ا - ی س ا ی س س م ت ۱ - م ر ح ل ه ی ک ن و ن ی ا ن ق ل ا ب ض د ا م پ ر ی ا ل ی س ت ی د م و ک ر ا ت ی ک و خ ل ق ی م ی ب ا ش ن د . س ی ا س ت . ه م گ ا ن ی و پ ش ت ی ب ا ن ی خ و د ر ا پ ی ر ی ز ی ن م و د س م ت گ ی ر ی . ق ا ط ع ب ر ا ی ت ا م ی ن ت ا م ا ی آز ا د ی - ۳ . ی ت ن ط ل س م ی ژ ر ه ی ل ع ع ط ا ق ی ر ی گ ت م س - ۲ . گ ی ر ی . ق ا ط ع ع ل ی ه ا م پ ر ی ا ل ی س م ا م ر ی ک ا س م ت گ ی ر ی . ق ا ط ع ب ر ا ی ت ع ی ی ر ا ت ب ن ی ا د ی د ر ن ظ ا م - ۴ . (م س ت ع ی ف ی ن ه ا ی س ی ا س ی و ا ج ت م ا ع ی ب ر ا ی خ ل ق و د ر د ر ج ه اول ب ر ا ی ز م ح ت ک ش ا ن

نابا ۳ ش ۴ مرود . ایند . یربطناسح : زالقن) « سمت گیری قاطع برای اتحاد همه ی نیروهای راستین خلق - اقتصادی (۱۳۵۸)

رد) ینیمخ امام حیرص صین مادک زا مدوت بزح ار عطاق یاه یریگ تمس نیا مک تسا مدرک بجعت ممانرم ریبدرس . تسا مدرک تشادرب (ناشیا بوتکم ی متشون مادک)
(یدئولوژیک نویسندگان حزبی در ارگان رسمی حزب ا -روند. همدات پنداری. خود با بخشی از حاکمیت که در تحلیل و تفسیرهای سیاسی اب ار نانآ مک -از همان بخش. خشونت طلب درخواست. سرکوب مخالفان را "انعکاس می یافت ، به جایی رسید که توده ای ها علنا (دنیا : دندومن - دندرک یم یراذگمان زیرآریقحت نیوانع و باقلا
حزب توده ی ایران از همان آغاز در میان جنجال گوش خراش چپ . پریالیستی و خلقی . امام گذشت مادض طخ اب هارمه رگی د یلاس « به راستی که تاریخ نشان داد خط . نماها اعلام کرد که خط امام بر دو محور اساسی استوار است ، مبارزه ضدامپریالیستی و اتکا به خلق (۱۳۵۹ نمب ۱۱ ش ۴ مرود . ایند : زالقن) « . تسا مدوب راوتسا روحم ود نیا رب متسویپ امام
جلوگیری از فعالیت. ضد انقلابیون و عمال استعمارگران خارجی از ضروریات هر انقلاب است ، ولی سیاست های پیشنهادی زیر لوای « حلس علخ ار ام بالقن ادهوخ یم [دش هئارا ناگرزاب تقوم تلود یوس زا مک ی حرط ینعی] ناشنم لاربیل یاه یدازآ (۱۳۵۹ رورمش ۶ ش ۴ مرود . ایند . ایک . ب) « . دزاس روم ناراکشزاس و بالقن ادهوخ ار هار و دنک
توده ای ها با سعی در اسلامی نشان دادن. ایده های خود می کوشیدند به حکومت اسلامی یادآوری کنند که نباید تجربه ی پیامبر گرامی « در واقع توده ای ها حادثه ی عاشورا . لام در فتح مکه و عفو مخالفان را تکرار کنند تا مبادا حکومت های اموی و عباسی از راه برسند سرا
مرا نتیجه ی عفو پیامبر در مکه می دانستند و معتقد بودند اگر پیامبر در مکه به روش استالین عمل می کرد و گولاک خلق می کرد ، حادث (۱۳۵۹ رورمش ۶ ش ۴ مرود . ایند . ایک . ب : زالقن . اج نامه : یناچوق دمحم) « ! داد یم خن اروشاع ی
را بی دلیل به حزب توده نجسیانده ، رشته مقاله هایی را که در شماره های مختلف «مارکسیسم اسلامی» قوچانی برای آن که بگوید عنوان . دنک یم رکذ ، دوب متشاکن نیوتسار ماسا اه ی مدوت ی متفگ ماب ای ، یولع ماملجه ی دنیا در شناخت اسل
ایند : نک داینب یامدابدرگ نوناک رد یلع امام « . « ۱۳۵۹ ریت ۴ مرود . ایند : ینتغاینب تسد نازورف یلع امام «
به مناسبت هزاره ی . نهج البلاغه « . « ۶۰ بهشت یدرا . ایند : اه یبایمک و اه یماکان هب یهگن ، یلع امام « . « ۱۳۵۹ دادرم .
« ۱۳۵۸ هام ردآ . ایند : جان . گرانبهایی که حسین در راه خلق بر کف نهاد « . « ۱۳۵۹ مهر . دنیا . نهج البلاغه
ایند ی ملجم رد ی ملقچم رد ۱۳۵۹ دادرخ رد . دن تشادرب یسانش ماسا مچرپ مک دندناسر ییاج هب ار راک اه ی مدوت «
انشا نا یبالقن و یناسنا ماکح و نیوتسار ماسا یامیس اب ار ناگدنناوخ میشووک یم طاقم نیا رد : دنتشون
ماسا ربمایپ روظقح هب سکرام « : دنتک یم یفرخم ساناش ماسا ، دوخ زا یوریپ هب زین ار سکرام « . « مینک
! بزح دصاقم یارب ندرک منیزه سکرام زا ای ، ننتشاذگ هیام سکرام زا دنیوگ یم ار نیا [دمان یم ماسا بالقن ار (۱۳۵۹ دادرخ ۴ مرود . ایند : زالقن : ممانرم) «]

کی رد ار اهامن پچ نانآ ی متفگ ماب ای - اه پچ و اه لاربیل ، مدوت بزح مک دوب تیمکاح هب یدرکیور نینچ اب
لیبرال ها و چپ گرایان و چپ « : ه و از جمهوری اسلامی خواهان طرد آنان گردید دیمان بالقن ادهوخ ار یگمه ، مداد رارق زارت
آن ها به رهنمود حیاتی. امام درباره اتحاد همه ی . نماها می کوشند اینطور وانمود سازند که گویا انقلاب ایران با شکست روبه رو شده است
یرومچ میژر نیلویسم تسا دشن رید ات دیاب . دنان دانتع گرزب ناطیش اکیرم مسیلایرپما هیلع امورین
۴ مرود . ایند . یرونایک نیدلارون) « . دنشکب بالقن ادهوخ و بالقن ادهوخ امورین نایم یلصاف طخ نارای ماسا
(۱۳۵۸ دنفسا)

مجله ی دنیا در نوره ی چهارم « : قوچانی ، در ادامه ی بررسی . رویکرد حزب توده و تلاش آن برای نزدیکی به امام خمینی می نویسد
در یکی . دوبار در سالگرد انقلاب عکس امام خمینی را به پوستر بزرگ کارکرد و هربار شعری از مولوی را بر روی آن پوستر درج کرد
ر حزب توده مقابل . امام از پوسترها که توده ای ها خودسرانه بر شعر مولوی نام انقلاب نهاده بودند و مخاطب آن لیبرال ها بود که به تعبیر
: میناوخ یم نینچ امام یبالقن ادهوخ مادقا فیصوت رد ، دندوب مدانتسریا

زا ترامع وت / نارم نم رب ورب لبا یا تفگ / تفانترب و درک دایرف یللبا / تفاکش یم ار نیمز دمآ یکی نآ
/ منک یم ناروی وت راک "ارهاظ / ؟ دننک نارویو ار منک لوا مک من / دننک ناداباک منک ینب ره / اندزاب یبارخ
(۱۳۵۸ هام ید . ۵ مرامش ۴ مرود . ایند : زالقن . ممانرم) « . منک یم ناتسلگ ار یراخ کیل

: اه ی مدوت باعشنا لامع ، نارای ناگدنس یون نوناک رد باعشنا داجا
لها نایمرد تپامسداید و دمآراک کبژولونیدا و یرکفی ی مکبش کی یاراد ، حزب . توده در بزنگاه انقلاب به دلیل پیشینه ی فرهنگی اش
کتاب و قلم ، به ویژه در کانون نویسندگان ایران بود

ی دهه این شبکه ، که غالباً هیچگونه پیوند سازمانی با حزب نداشتند و تنها از آموزه های تنوریک به جا مانده از دوران فعالیت علنی.
تغذیه می کردند ، با سرنگونی رژیم پهلوی و باز شدن فضای سیاسی و فرهنگی فرصت مناسبی برای تبلیغ و ترویج دیدگاه های ۲۰-۳۲
لنینیستی و مائوئیستی و متناسب با شرایط یک جامعه ی کم توسعه یافته دیدگاه هایی که عمدتاً ایدئولوژیک حزب پیدا کردند ❖ یسایس
دوب یلادویف مین ای و

، دیدرگ لیدبت « ی مدوت رکفت « هاگنالوج هب نارای ناگدنس یون نوناک ، ماسا یرومچ ندما راک یور اب
دندوب بزح یسایس یشم فلآخ اه ینوناک زا یرایسب هچرگا

خواهان اطاعت و پیروی اه ی مدوت . داد ناشن یبوخ هب ار دوخ ، راک مزات تیمکاح اب دروخرپ رد و لمع رد فالتخا نیا
بودند در حالی که غیر توده ای ها با گذشت زمان از آن فاصله می گرفتند . دست کم از رهبر . کاریزماتیک آن بی چون و چرا از حاکمیت
ای . کانون مدوت یاضع ۱۳۵۸ در آبان « : به گفته ی قوچانی . و خواست های دموکراتیک خود را در برابر رژیم قرار می دادند
نویسندگان ، یعنی هوشنگ ابتهاج ، سیلوش کسرابی ، فریدون تنکابینی ، و محمدتقی برومند ، در هشدار ی به دیگر اعضای کانون ، آنان را به
قی که یلعت دیگر اعضای کانون به این هشدار واکنش نشان داده و نویسندگان توده ای را تعلیق کردند . اقدام علیه انقلاب متهم کردند
توده . اکنون دو گروه در برابر هم ایستاده بودند و یکدیگر را به انحراف متهم می کردند . سپس به اخراج آنان و انشعاب در کانون منتهی شد
یمالراست روی . توده ای ها گرایش آن ها به مارکسیسم اس . ای ها ، کانونی ها را به چپ روی و کانونی ها توده ای ها را به راست روی
نیده اجم و نای یافد یتاباختن تسرفم زا انآ تیماح اه ینوناک یور پچ و ، دوب

دندون نویسندگان عضو حزب توده پس از جدایی از کانون نویسندگان ایران ، نهاد تازه ای به نام شورای نویسندگان و هنرمندان ایران ایجاد کر
دنتشاد تیوضع نا رد روپ نارای نیسح ریم و اج امتساب گنشوه ریم ناوچ یدارف و دوب نیدآ مبالوش نیا ریبد .
(۲۱۶-۲۱۷ ص . ملقچم نامه . ممانرم) «

اختلاف ما با « نویسندگان توده ای ، اختلاف خود با نویسندگان غیر توده ای را ، همسو با حاکمیت ، اختلاف عقیدتی قلمداد می کردند گوناگون از آنان جدا شده ایم تنها یک اختلاف ساده در بینش سیاسی نسبت به انقلاب و رهبری لاکشا ماکس با ماکس و نادنمرنه و اختلافی است ریشه ای ، انقلاب و شرایط پس از انقلاب نیست ، بلکه این اختلاف اختلافی است ریشه ای در تلقی متفاوت ما و آنان از هنر زا ماکس و نادنمرنه و ام نوب باه اجتماعی هنر ، چگونگی رابطه ی هنر با توده ها در تلقی متفاوت ما و آنان در مورد پایگی یاروشی ممانلصف : زالقن . ممانرم) . « دراد دوج ی عامتج هاگیاپ تفافت و رظن فالتخ میا مدش ادج نانآ (۱۳۵۹ زی یاپ . لوا رتغد . نادنمرنه و ناگدنسیون)

قد است نویسندگان توده ای ، با وارد کردن اصطلاحات فقهی به ادبیات نوشتاری خود ، مارکسیسم اسلامی خود را تعیم ممانرم ری بدرس : نددیشخب یم قیمعت ش یپ زا ش یب در واقع مارکسیسم اسلامی توده ای ها به کمک هنر اسلامی آمده بود و حلال و حرام شرعی را وارد جامعه شناسی انقلاب کرده بود « و به عنوان مثال از نویسندگان توده ای نقل می . « توده ای ها پس از استعمال حکم فقهی ارتداد ، اکنون فتوای حلال و حرام هم می دانند موسیقی سالنی و به اصطلاح سنتی و همچنین موسیقی وحشی و مدرن غربی نمی تواند موسیقی مردم و سازگار با دوران انقلاب « کند : « در دوران پرشور و انقلابی کنونی ، این نوع موسیقی حتا اگر از نظر شرعی حرام نباشد بی تردید از لحاظ انقلابی حرام است . دشاب (۱۳۵۹ زی یاپ . ۱ ش . هودت بزح نادنمرنه و ناگدنسیون یاروش ممانلصف : زالقن)

یم لاقن نینچ « اه هاگشناد یزاس کاپ و یگنمرف بالقن ا حرط و اه ی هودت «نویسنده ، در ادامه ی بررسی ، زیر عنوان : دنک احسان طبری در مجله ی دنیا پیشنهاد انقلاب فرهنگی «قبلا یکی از موضوعاتی که توده ای ها نگران آن بودند ، مسأله ی دانشگاه ها بود « تربیت سریع :قلاب فرهنگی را اینگونه توضیح می دهد طبری هدف این اند داده و خواستار اصلاح نظام آموزشی کشور شده بود یلمع نامز نامه مکی دمانش یپ [روشنفکران خلقی در آموزشگاه های ویژه و جبران خرابکاری امپریالیسم و ارتجاع در این زمینه (۱۳۵۹ دادم . ۵ . ۴ مرود . ایند . یربطناسح : زالقن) . [. دش

: نایب یدازآ و یسایس یاه یدازآ اب اه یا دمخالفت تو به گواهی نشریات حزبی ، حزب توده و نویسندگان توده ای را می توان از پیشقراولان و موضعگیران علیه آزادی های سیاسی و به نیاب ملباقم و ندیچرب ناخصوص آزادی بیان ، و خط دهنده به راهپیمایی هایی دانست که به بهانه ی مخالفت با لیبرال ها ، خواه : دنوب دم تسد ب هزات یاه یدازآ

اعتراض می کردند که چرا -حتا مارکسیست ها را در صف لیبرال ها قرار می دادند -توده ای ها به کسانی که آنها را لیبرال می نامیدند بدتر از همه ی اینها علیه دانشگاه «کمیته ها ، سپاه پاسداران ، و ، بالاقن یاروش هیلمع ممانرم ارچ خواهان آزادی های لیبرالی هستند نفس آتشین « :با چنین موضعگیری بود که نویسندگان توده ای خود را در خط امام قرار داده و نوشتند . « های انقلاب و اعدام ها می نالند این از بخت ماست که چشمان توازن نیروها در جهان امروز می نماید امام در کوره ی دل ها می دم ، و بیان خدایی او بیان درستی از ناگدنسیون یاروشی ملاقم رس . نیذا م : زالقن . ممانرم) . « داب نوزفا شرمع . تسا رادیب ریپ ربهر نیبیزیت (۱۳۵۹ ناتسمز . مود رتغد . نادنمرنه و

:شریه ی شورای نویسندگان و هنرمندان ، در محکوم کردن آزادیخواهی می نویسند ن زا یرگیدی مرامش رد ، یا هودت ی مدنسیون در چنین اوضاع و احوالی ، هرگونه زیاده روی یا بردباری نا به جا در آنچه مربوط به حدود و حقوق افراد و اجتماعات است ، می تواند « صحنه های زشت و ننگین روز چهاردهم . با انقلاب دراید ناهواخبد ی مزاربم مچرپ تروص مبی یدازآ دایرف مک دوش ثعاب انقلاب از چنان مشروعیت و چنان نیرویی برخوردار است که می تواند و باید نظم . اسفند در دانشگاه تهران نباید امکان تکرار داشته باشد مبی هاوخ یدازآ انوگر هناد تبسد اب مدنسیون ، متشون نیمه ی ممداد رد ، و « قانونی خود را از هر طرف که باشد برقرار سازد : بورژوازی و امپریالیسم ، خواهان سرکوب درخواست و درخواست کننده می شود

آزادی در معنا و در برد سیاسی اس سابقه ی دیرینه ای در تاریخ ندارد و به دوران سر برآوردن بورژوازی به دعوی حکومت بازمی « اندیشه ، آزادی گفتار ، آزادی مطبوعات ، آزادی اجتماعات ، همه درست آن افزاری بود که بورژوازی برای تسلط بر آزادی گردید در محیط انقلابی به ویژه هنگامی که جنگ تحمیلی در جریان است ، همه چیز با معیار ، مصالح ... وجدان و اراده ی توده ای لازم داشت (نامه) . « تسا هارم [بوکرس] رابج اب مظن یطیارش نینچ رد ... دوش یم هدیچنس گنج رد یزوریپ و بالاقن دوش هجوت متشون خیرات م) (۱۳۶۰ رامب . موس رتغد . نادنمرنه و ناگدنسیون یاروش . نیذا م . فلما . م . زالقن)

: هنر توده ای در خدمت حاکمیت شورای نویسندگان و هنرمندان توده ای بر مدخل دفتر پنجم فصلنامه پوستری از امام خمینی چاپ کرده و ی ممانلصف ۱۳۶۰ در بهار « رنگی که در رنگ آمیزی عمامه و عبا و قبای امام به کار رفته ، یک سائیدگی و رنگ و رورفته :در توضیح رنگ های این پرتره نوشت شنیده ایم با شیوه ی زندگی فقیرانه امام متناسب است ، یعنی نقاشی در اینجا با رنگی که برای مک نانچنآ ، نی و دمد یم ناشن ار یگ یزالبسه ی امام به کار گرفته است ویژگی های زندگی فقیرانه و فروتنانه امام را بیان می دارد ، و ما را به یاد مردان بزرگ تاریخ س ، نادنمرنه و ناگدنسیون یاروش ممانلصف : زالقن) . « دزدان یم نارگیدی و نیم یشوه ، یدنگ ، (ع) یلع ریظن (۱۳۶۰ رامب . ۶ مرامش

زا زین و ناری بالاقن دنمدرخ ربهر یمخ مام زام : متشون یا ممان رد اروش ییارج تأیه ۱۳۶۰ تشمبیدرا ۲۴ رد « آنر ۱۵ در .ن بهترین بهره گیری از نیروی ما را فراهم آورند اکما دوخ یامدمنم اب مک میهواخ یم روشک ی یربهر هاگتسد برای [شورای نویسندگان و هنرمندان توده ای]در پاسخ به دعوت امام جمعه تهران ، اعلامیه ای صادر شد که در آن شورای ما ۱۳۵۹ تبلیغات بسیج اظهار آمادگی کرد و خواستار دست و یهورگ یاه ممانسرد طبر یذ نالویسم اب یرنه -همه گونه همکاری قلمی ما وفاداری بی دریغ خود را به انقلاب مردمی و ضدامپریالیستی ایران داده شود [از سوی رژیم آن شد که ترتیب عملی این همکاری یاروش : زالقن . ممانرم) . « به رهبری امام خمینی و حمایت قاطع خود را از نهادهای برخاسته از انقلاب اعلام می کنیم (۱۳۶۰ ناتسبات . مراهچ رتغد . یا هودت نادنمرنه و ناگدنسیون

- تیکمکاح مبقاو رد و به نوشته ی قوچانی ، اوج تلاش شورای نویسندگان و هنرمندان برای نزدیکی به جریان هنر اسلامی ، ما فعالانه شعر می گویم راجع به انقلاب ، راجع به « :ه ی نخست آمده بود مان رد مک ، نوب ناری رنه و رخش نوماریپ ممانراهچ ملیت ماست . یک دین خشک و خالی نیست [توده ای ها] ما دیگرانندیم هم که باشیم باز مسلمانیم ، زیرا اسلام ما ! امام ، راجع به جنگ با تمام افکار و عقایدتان برای ما مثل یک برادر ، - نویسندگان مسلمان نادنمرنه ♦ موتور انقلاب ماست و شما . تسامر گذهرف ، نامه نگاری نویسنده ی توده ای ، غلامحسین متین با مشاور فرهنگی :نقل از قوچانی) « مثل یک پدر ، مثل یک هم رزم هستید

(. لاس نامه نمب ۲۶ ات ۱۳۶۰ ی ۹ ی مل صاف رد .ا.ا. رئیس جمهوری وقت . ج

سیاسی ولایت فقیه ، وحدت امت ستونی ♦ در نظام مذهبی «: هنرمندان و نویسندگان توده ای تا تبیین نظریه ی ولایت فقیه پیش رفتند رافیکلای عیلع عادشرا ین آرق فصر و مک تسای ای من یمز نین چ رد . است که بار تمامی بنای مادی و معنوی . جامعه بر آن نهاده است در این نظام راه . شرکت در حکومت و اعمال قدرت بر همه سازمان ها و گروه ها و افرادی که از دایره ی امت . مفهوم می یابد و ان عم گفتنی است که . بیرون اند یا با وجود مسلمان بودن ، صفت . اسلامی را در معنای ولایت فقیه برای حکومت ضروری نمی دانند بسته است م خمینی گذشته از درک . روشن و دقیق مسائل و اهداف و امکانات ، همواره بر رشته دوگانه فتوا و تقلید که در همه احوال تدبیر انقلابی . اما به سخن دیگر ، تقلید اهرم . حرکت توده هاست در دست . مرجع به ویژه در . توده های شیعه را به مرجع دینی پیوند می دهد استوار است ناتسمز . مح نپ رتفد . مل اق مرس . یا مدوت نادن مرنه و ناگدن سیون یاروش . نی ذآ م ب : زال قن ، نامه) «امر . انقلاب (۱۳۶۰ .)

که سازمان ها و کنشگران مارکسیست با همفکری و همکاری . توده ای ها تار و مار شده بودند ، و حاکمیت دیگر [۱۳۶۰ در پایان . سال . « یاروش همان لصف و ایندی همان هام ات مدرم همان زور زا مدوت بزح تاپیرشن ی مه] تشادن مدوت بزح م یزاین و نارادمتسای س رگید و جامتبا ، نی ذآ م ب ، یربط ، یرون ای ک . دش فی قوت زین نادن مرنه و ناگدن سیون (۱۳۹۱ نمب . ۲۸ مرامش . همان رم . ین اچوق) «... دندش تشادزاب یا مدوت نارکفنشور

: یریگ هجیتن

بدعت . ناساز نمای حزب توده در آنچه آن را مارکسیسم می نامد و آن را با این نام رواج داده و هنوز می دهد ، به رغم تبلیغ قوچانی و : کم ی قوچانی ها ، نه تنها با هیچ یک از آموزه های مارکس همخوانی و همسویی ندارد ، بلکه درست برخلاف . این آموزه ها و در تضاد با اندیشه . تسه مه سل گن - س کرام ی تسیل ای رتام - تسینوم ی

(مطالعه ی مقاله ی مستند قوچانی درباره ی عملکرد . حذفی همسو یانه ی حاکمیت و حزب توده در قبال مارکسیست ها در یک بازه : دوم

: تسای زمانی ، و سپس همان عملکرد . حاکمیت در برابر حزب ، یار آور . این شعر . عبرت دهنده (برهه

!؟ تشک ار وت مکن آ ، دش کب ار وا مک زاب ات / راز ی دش متشک ات ی تشک ار مک متشک ی

وقتی کشته های مان را در نبرد با بورژوازی . متشکل . تا دندان مسلح می شماریم ، باید بخشی را هم به حساب حزبی گذاشت : فراموش نکنیم

. ی داد و راه . ورود به قلعه ی کار را به روی قمه کشان سرمایه گشودا ج «مس یس کرام» ی اورت بسا نورد رد ار دوخ مک

- یوروش لماش مسیل ای رپم بزح نی رظن زا مداد ناشن مدوت بزح یسای تسیل اعف همد ۶ : مک نی ا موس مم ی متکن

و تسای هیسور رادبناج و تسود ین عم مب "افرص تسیل ای رپم دض ، ورن ی زا و ، دوش یمن - هیسور نونکا و

ری غال

همچنان که هم اکنون همه ی رژیمهای دوست و هم پیمان روسیه ، از نظر توده ای ها ضد امپریالیست ، و دولت هایی که در کمپ دوستان

، رویکرد . سیاسی حزب . نباشند ، دست نشاندگان و کارگزاران امپریالیسم اند . در یارگیری های سازمان ملل "مخصوصا نزدیک روسیه

. نار ی رگر اک ی مقب ط و مدرم عفانم من ، تسای هیسور عفانم عضووم زا ، تسادیپ ی بوخ مب مه شا ی اه لیل ح ت رد مک

رد تسیل ای رپم تلود کی عفانم زا مک تسای نار ی ی اه تسای س کرام و ، رگر اک ی مقب ط و مدرم ی مفی طو ی یوگ

! ناش دوخ عفانم زا من و دننک عافد تسیل ای رپم ی اه تلود رگید ربارب

حزبی که «گذشته ی پر افتخار» طبق . معمول ، توده ای ها به مسائل مشخص مطرح شده در این بررسی پاسخ نمی دهند : نکته ی آخر

، دن رادن مدننک عناق خس اپ نوچ و ! ی مدوت دن دب ان آ مک مین آ ام : همنام شان بود را به رخ . ما می کشند ۲۰-۳۲ در دهه ی

مدرک امر نار ی مدرم و خیرات مب خس اپ زا ار دوخ نابیرگ راک نی اب دننک ی م نامگ و ، دن بس چ ی م ار دارم دخی ی قی

! دن ا

نایاپ

11 فروردین 1392 18:17

[HTTP://NEWS.GOOYA.COM/POLITICS/ARCHIVES/2013/02/155108.PHP](http://news.gooya.com/politics/archives/2013/02/155108.php)

سه چپ سازش ناپذیر، شیدان وثیق

چپ رهایی خواه در زمان تاریخی کنونی باید چون نیرویی اپوزیسیونی عمل کند. دخالتگری او نه برای تصرف قدرت سیاسی و حکومت کردن بلکه برای زمینه سازی و یاری رسانی به برآمدن جنبش های اجتماعی رهایی خواهانه است. این چپ تنها می تواند دست به تدارک نظری و عملی چنین فرایندی زند که امری دراز مدت است.

به مناسبت پروژه شکل دهی «تشکل بزرگ چپ»

پس از انتشار فراخوان به مشارکت در روند شکل دهی تشکل بزرگ چپ(1)، مطالبی چند پیرامون پروژه «وحدت چپ» انتشار یافته اند(2). نگارنده نیز در گذشته زیر عنوان «کدام چپ؟» ابراز نظری در این باره کرده است(3). اکنون نیز، به سهم خود، برای همراهی با تلاشی که سر نوشت آن وابسته به پیشرفت بحث هایی است که بتوان در جنبش چپ دامن زد، نکاتی را پیرامون سه «چپ» سازش ناپذیر در گستره ملی- جهانی در میان می گذارم.

تقسیم بندی دیگری از «چپ»

«چپ»، در فرایند سیکانس‌های تاریخی‌اش، از انقلاب فرانسه که این واژه را در پایان سده هجده خلق کرد تا امروز که دریافت عامیانه‌ای از آن به دست داده می‌شود، همواره پدیداری چندگانه بوده است. چپ‌ها در طول زمان، با وجود این که «اتحاد» همواره تکیه کلام شان بوده است، کمتر متحد شده‌اند و بیشتر در برابر هم قرار گرفته‌اند.

ابتدا در نخستین سکانس تاریخی، از مانیفست تا کمون (پاریس)، نامی از «چپ» در میان نیست. در دیسکور مارکسی اما از سوسیالیسم‌های ارتجاعی، فئودالی، بورژوازی و خرده‌بورژوازی... تا کمونیست‌ها چون «بخشی از احزاب کارگری» و «با عزم‌ترین آن‌ها» (4) صحبت می‌شود. در سکانس تاریخی بعدی تا آغاز سده بیستم نیز باز هم از «چپ» سخنی در میان نیست. چه در این هنگام، آلمانی‌ها واژه «سوسیال دموکراسی» را در جنبش کارگری و سوسیالیستی اختراع و در ادبیات سیاسی جهانی وارد می‌کنند. سپس در سکانس سوم، با شکل‌گیری «سوسیالیسم واقعاً موجود» در روسیه در پی انقلاب اکتبر، باز هم خبری از «چپ» نیست. اما به وفور سخن از «بلشویک»، «منشویک»، «سوسیالیست انقلابی»، «کمونیست» یا «انارشیت»... می‌رود. این بار انقلابیون روس هستند که به نوبه‌ی خود مفاهیمی چون «کمونیسم چپ» و «چپ‌روی» را ابداع و در ادبیات سیاسی جهانی وارد می‌کنند.

به واقع، واژه «چپ» در برابر «راست» ابتدا در کارزارهای انتخاباتی در کشورهای دموکراتیک رایج و سپس جهان‌گیر می‌شود. به طور نمونه در فرانسه، در زمان تشکیل جبهه خلقی در سال‌های 1936-1938، ائتلافی از سه حزب سوسیالیست، کمونیست و رادیکال به نام «اتحاد چپ» شکل می‌گیرد که دو سال نیز حکومت می‌کند. از این پس در گفتمان سیاسی، تقسیم بر اساسی «چپ» و «راست» بیش از پیش به جای تقسیمات پیشین بر پایه سیستم‌های نظری، فلسفی یا ایدئولوژیکی می‌نشیند.

اما امروزه چپ به نام چپ کمترین و عام‌ترین چیز را می‌گوید و به مردم انتقال می‌دهد. هر گزایشی، حتا از درون چپ، تعبیر و تفسیر ویژه‌ی خود را از این نام دارد. در حقیقت مفهومی منسجم به نام «چپ» چون بینش، جهان‌بینی، فلسفه یا نظریه وجود ندارد. شاید بتوان، آن هم با احتیاط، از چپ تنها تصویری کلی به دست داد و چنین گفت: «چپ» جریانی است که در زمینه‌ی مبارزه برای عدالت و برابری از «غیر چپ» متمایز می‌شود. اما اگر بخواهیم فرای این کلی‌گویی رفته معنا و مضمون آن عدالت و برابری را توضیح دهیم، باید همان‌طور که در نخستین سکانس تاریخی انجام می‌گرفت وارد اختلاف‌ها و افتراق‌ها شده از آرمان‌ها، نظریه‌ها، فلسفه‌ها، راهکارها و شیوه‌های مختلف و متضاد در گونه‌گونی‌شان سخن گفت.

من در این جا تقسیم‌بندی‌های تا کنونی از جمله به سبک مارکسی یعنی بر مبنای تفکیک کمونیسم از سوسیالیسم‌های مختلف را در پیش نمی‌گیرم. چه امروزه، این‌ها نیز باید از سر بازبینی و تبیین شوند. در پی ناکامی دو سیستم تاریخی، یکی «سوسیالیسم واقعاً موجود» که سیستم استبدادی حزب- دولت را برقرار می‌کند و دیگری «سوسیال‌دموکراسی» که مدیریت اجتماعی سیستم سرمایه‌داری را بر عهده می‌گیرد، سوسیالیسم یا کمونیسم امروز را باید در شرایط نوین ملی- جهانی دوباره اندیشید و ابداع کرد. اگر «سوسیالیسم»، در نظریه و عمل، سوای آن دو سیستم نامبرده است که هست، پس باید تجدید بنا شود.

با این همه اما من، در تعریف و تبیین چپ، دست به تقسیمی از نوع دیگر می‌زنم. سه گونه «چپ» را از هم تفکیک می‌کنم. یکی را چپی می‌خوانم که کمر به اداری «اجتماعی» سیستم سرمایه‌داری بسته است و در نتیجه پاسدار وضع موجود است. آن را «چپ سیستمی» می‌نامم. دیگری «چپ تمامیت‌خواه» است که در راستای سلطه‌ی سیاسی و ایدئولوژیکی حزب- دولت می‌اندیشد و در بنا بر آن عمل می‌کند. سومی را «چپ‌هایی‌خواه» در گسست از بینش، فلسفه، سیاست و عملکرد دو دیگر تعریف می‌کنم. معنای مبارزه‌ی امروز و آینده این چپ را در آزادی، برابری و رهایش Emancipation به‌ویژه در رهایی از سلطه‌ی سه‌گانه دولت، مالکیت و سرمایه نشان می‌دهیم. کمونیسم ما، چون فرضیه و شرط‌بندی، تنها با این معنای رهایی‌خواهانه تبیین می‌شود.

بدین ترتیب، من در این جا تقسیم چپ را بر پایه حفظ یا عدم حفظ سیستم سلطه در اشکال مختلف و رهایی از آن انجام می‌دهم. سه چپ از هم متمایز و تفکیک می‌شوند. چپی که نگهدار سیستم موجود است. چپی که سلطه‌ی دیگر را بر سلطه کنونی می‌نشانند و سرانجام چپ دیگری که آزادی و برابری در رهایی از سلطه و انقیاد را هدف زندگی و مبارزه‌ی امروز و آینده‌اش قرار می‌دهد.

حضور و فعالیت سه چپ نامبرده در جدایی و سازش‌ناپذیری‌شان را ما در همه جا و از جمله در ایران و اپوزیسیون آن مشاهده کنیم. در زیر و در خطوط کلی به توضیح هر یک می‌پردازیم.

چپ سیستمی

این چپ رفرمیستی، در نیمه‌ی دوم سده نوزده، در پیوند جنبش کارگری آلمان با جنبش فکری سوسیالیستی در جهت اصلاح نظم سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. آلمانی‌ها همان‌طور که دین و دولت را با رفرماسیون و پروتستانسیسم در شکل سکولاریزاسیون شریک یکدیگر کردند - در حالی که فرانسوی‌ها آن دو را در شکل لائیسیتیه از هم جدا ساختند- با تجدید نظر در مارکسیسم نیز، سوسیالیسم و سرمایه‌داری را در شکل سوسیال دموکراسی در هم آمیختند.

امروزه با وجود ورشکستگی نظریه گزار سوسیالیستی از طریق رفرم در سرمایه‌داری، چپ سیستمی یا سوسیال‌دموکرات به حیات خود نه تنها در زادگاه اروپایی‌اش بلکه در سراسر جهان و از جمله در اپوزیسیون ایران ادامه می‌دهد و از استقبالی نیز گه‌گاه برخوردار می‌شود.

در غرب، بخش گسترده‌ای از سوسیالیست‌ها، به تدریج و گام به گام طی صد و پنجاه سال گذشته، به ضرورت حفظ نظام سرمایه‌داری و اصلاح آن از درون ایمان آورده‌اند. اینان امروزه سرمایه‌داری را در اساس آن یعنی در وجود مالکیت، سرمایه، کار مزدوری، بازار ملی و جهانی، بخش خصوصی و دولت، با کاهش بی‌عدالتی‌های نابینجاش از طریق کنترل دولتی، تنظیم اقتصادی و کارکرد دموکراسی، چون تنها نظام ممکن، عقلانی و عملی برای سازماندهی جوامع بشری در مقیاس ملی و جهانی به رسمیت می‌شناسند. نزد اینان تبدیلی بر سیستم

حاکم کنونی متصور نیست، به‌ویژه در زمینه‌ی مناسبات اجتماعی مبتنی بر انقیاد کار توسط سرمایه و در حوزه‌ی دموکراسی نمایندگی که هر دو در حفظ و بازتولید سیستم سرمایه‌داری به نحو مؤثری عمل می‌کنند.

عوامل مختلفی سبب شکل‌گیری چپ سیستمی شده‌اند که به چهار مورد آن‌ها در این جا اشاره می‌کنیم. ابتدا این تصور که می‌توان به دو هدف اصلی سوسیالیستی یعنی عدالت و برابری از طریق اصلاح زیاده‌روی‌های سرمایه‌داری با حفظ اساس آن دست یافت. تصویری باطل چون سرمایه‌داری در درازای حیاتش و امروزه بیش از هر زمانی دیگر نشان داده و می‌دهد که بی‌عدالتی و نابرابری نه تنها با ساختارش ناسازگاری ندارند بلکه، هم‌زاد و هم‌بود آن، جزئی از ماهیت سیستم می‌باشند. عامل دیگر این است که سوسیالیست‌ها در فرایند عملکرد دموکراسی پارلمانی تبدیل به نیروهایی «برای قدرت»، به احزابی حکومتی شده‌اند. نیاز به کسب اکثریت آرای مردم برای پیروزی در انتخابات با هدف حکومت کردن و در نتیجه ضرورت جلب نیروهای اجتماعی گسترده، از زحمتکشان تا اقشار متوسط و بالای جامعه، آن‌ها را در جهت تجدید نظر در برنامه‌های ضدسرمایه‌داری پیشین خود و تدوین طرح‌های رفه‌مبستی که اکثریت پذیر و رأی‌آور باشند سوق داده است. سومین عامل را شکست تجربه «سوسیالیسم واقعا موجود» تشکیل می‌دهد که بسیاری از سوسیالیست‌ها را نسبت به اصل و ضرورت انقلاب اجتماعی، تغییرات بنیادین و در یک کلام ایده‌ها و طرح‌های ساختار شکنانه، آرمائی و ضد سرمایه‌داری نا امید و بدگمان کرده است. سرانجام مسائل امروز انقلاب و سوسیالیسم پرسش‌هایی نوین و بغرنج طرح می‌کنند که بدون پاسخ مانده‌اند و یا پاسخی برای آن‌ها در این برهه زمانی و تاریخی وجود ندارد. کار سوسیالیست‌های ضد سیستمی امروزه بسی سخت‌تر از گذشته شده است. در چنین شرایط پیچیده‌ای، گرایشات و اقیست‌گرا و رفه‌مبست، در چهارچوب تمکین به امکان‌پذیری‌ها، میدانی فراخ برای ابراز وجود و عمل پیدا کرده و می‌کنند.

در ایران اما، افزون بر عوامل مشترک فوق، چپ سیستمی دارای شاخص‌های ویژه‌ی خود است. این چپ در دوران جمهوری اسلامی و در گسست از چپ سوبیتیک که در فاصله پس از شهریور 1320 با تشکیل حزب توده تا فروپاشی نظام سلطنتی بر جنبش چپ ایران از جهت فکری و ایدئولوژیکی تسلط داشت، به تدریج شکل می‌گیرد. چپ سیستمی ایران نیز مانند هم‌پیمان اروپایی و جهانی خود امر ضدسرمایه‌داری را هم در نظر و هم در عمل به کنار گذارده است. در توجیه آن، این چپ بر شرایط ویژه جامعه‌ی استبداد زده ایران اتکا دارد که مبارزه برای استقرار دموکراسی را بر مبارزه ضد سرمایه‌داری مقدم می‌کند. در این نگاه، سد گذرناپذیری این دو فاز دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری را از هم جدا می‌سازد (اگر البته مرحله ضد سرمایه‌داری نزد اینان وجود داشته باشد که در حقیقت ندارد). اما اگر این مرحله‌بندی کردن مبارزات دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری در گذشته می‌توانست از حقانیتی برخوردار باشد، امروزه با جهانی‌شدن سرمایه و نفوذش در هر گوشه‌ی زمین بیش از پیش معنای خود را از دست می‌دهد.

اما خصلت سیستمی این چپ ایرانی تنها محدود به عدم تلفیق مبارزه دموکراتیک ضد استبدادی با مبارزه ضد سرمایه‌داری نمی‌شود. در میدان اصلی فکری و عملی او یعنی مبارزه برای دموکراسی در ایران یعنی آن جا که نفی نظام جمهوری اسلامی مطرح است، اصلاح‌طلبی در حفظ سیستم به شکلی بارز در شعارها و موضع‌گیری‌های این چپ نمایان می‌شود. چپ سیستمی ایرانی در مبارزه با جمهوری اسلامی از پروژه سیاسی وفاقی بزرگ جانبداری می‌کند که بتواند با جلب وسیع‌ترین نیروها، از اپوزیسیون‌های مختلف رژیم تا بخش‌هایی از حاکمیت اسلامی، تحولی تدریجی، بدون انقلاب و مسالمت آمیز در کشور به وجود آورد. طرحی که لازمه‌اش ترمیم جنبه‌هایی از جمهوری اسلامی و نه برچیدن آن است. اینان در حقیقت نظام جمهوری اسلامی و دین‌سالاری را در تمامیت‌اش به زیر سوال نمی‌برند. در شرایطی حتا شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی در چهارچوب قانون اساسی اسلامی و نهادهای آن را به نام تاکتیک و سیاست‌ورزی جایز می‌شمارند.

چپ تمامیت‌خواه

چپ تمامیت‌خواه را می‌توان به طور عمده چپ لنینی- استالینی نامید. تاریخ این چپ به طور مشخص از انقلاب اکتبر روسیه در سال 1917 و تصرف قدرت توسط حزب بلشویک آغاز می‌شود. پیش از آن تئوری‌های اقتدارطلبانه لنینی زمینه‌های فکری سوسیالیسم استبدادی شرقی را فراهم کرده بود. در این سکانس تاریخی، سوسیالیسمی که از ضرورت احتضار دولت سخن می‌گفت به ایدئولوژی و سیاست حفظ و تحکیم دولتی قدر قدرت، سلطه‌گر و پلیسی تبدیل می‌شود. شیوه‌ی حزبی- دولتی به جای شیوه‌ی شورایی می‌نشیند. حزب- دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و به نام آن‌ها رسالت مهدوی قیومیت بر انسان‌ها و هدایت امور جامعه در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به دست می‌گیرد. دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در اشکال میتدل و جبریاورانه‌اش برای توجیه سلطه‌ی بی‌مانندی در تاریخ بشر که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور نام می‌گیرد از سوی ایدئولوژی دولتی به خدمت گرفته می‌شوند.

اهم احزاب کمونیست در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در این سکانس تاریخی پا به عرصه‌ی حیات و رشد گذاشتند. آن‌ها، در اساس، همان سیستم سوسیالیسم دولتی مستقر در اتحاد شوروی را سرمشق خود قرار دادند و در چهارچوب عمومی بینش سوبیتیک که با انقلاب اکتبر در جنبش کمونیستی جهانی حاکم می‌شود فکر و عمل کردند. برخی از آن‌ها در کشورشان حتا صاحب نفوذ و قدرتی شدند. اما این سازمان‌ها و احزاب نیز، در اکثریت بزرگشان، همراه با فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود در روسیه یا از هم پاشیدند یا در احزاب سوسیال‌دموکرات استحاله پیدا کردند. بخشی از آن‌ها نیز همچنان در فرقه‌هایی کوچک، در نوستالژی فراسپیدن ستاد رهبری پرولتاریا (به خوانید حزب- دولت استبدادی)، فعالیت بی‌مایه خود را ادامه می‌دهند.

چپ تمامیت‌خواه ایرانی نیز در منظومه‌ی ایدئولوژیکی، نظری، سیاسی، فلسفی و عملکردی سوسیالیسم استبدادی روسی به وجود می‌آید و رشد می‌کند. بخش گسترده‌ای از این چپ در درون جمهوری اسلامی، هم‌طور که در غرب نیز رخ داد، تبدیل به چپ سیستمی شده است. با این حال بخش‌هایی همچنان در راه لنینیسم خود ادامه می‌دهند.

چپ تمامیت‌خواه ایرانی، مانند چپ رفه‌مبست، نمی‌خواهد سیستم سلطه را برچیند بلکه به جای آن سیستم دیگری را قرار می‌دهد که از بسی جهات نسبت به سیستم حاکم کنونی (سرمایه‌داری به‌علاوه دموکراسی نمایندگی) بدتر است. این چپ از جمله سرمایه‌داری را از بین نمی‌برد چون دستگاه دولت را به جای بخش خصوصی قرار می‌دهد. سه مبنای نظری وجودی این چپ عبارتند از: 1- رهبری و حاکمیت تام و تمام و مطلق حزب که نام حزب کمونیست یا کارگری را می‌گیرد. 2- رهبری و اقتدار دولتی بوروکراتیک، مستبد و پلیسی تحت رهبری

همان حزب که نام دولت سوسیالیستی یا کارگری را به خود داده و بر همه‌ی وجوه زندگی و فعالیت شهروندان کنترل و اقتدار مطلق دارد. 3- حاکمیت ایدئولوژی حزب- دولت بر جامعه که نام ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک را می‌گیرد.

چپ توتالیتر ایرانی در میدان مبارزه با استبداد و جمهوری اسلامی نیز، با این که از سرنگونی نظام در تمامیت‌اش دم می‌زند، اما استبداد و سلطه‌ی الیگارش‌دینی بر جامعه را از بین نمی‌برد بلکه به جای آن استبداد و سلطه‌ی الیگارش‌ی حزب- دولت را قرار می‌دهد. این همه با پیام‌هایی چون محو آزادی‌های فردی و دموکراسی نمایندگی. خلاصه این که نزد این چپ چیزی که به طور اساسی وجود ندارد ایده‌ی رهایی از هر گونه سلطه است.

چپ رهایی‌خواه

چپ رهایی‌خواه، همان طور که گفتیم، در نفی دو چپ توتالیتر و سیستمی، ناگزیر باید از نو یعنی به تقریب از اساس، در هر جا و مکان، در سطح ملی و جهانی، دست به ابداع و تاسیس ایده‌ها، نظریه‌ها، راهکارها و شکل‌های نوین زند. برای اعتلای این چپ البته باید شرط‌بندی و مبارزه کرد. اما در عین حال باید دانست که رشد و توسعه‌ی آن در وضعیت امروز ملی و جهانی کاری بس دشوار، بغرنج و نیازمند زمان است.

سیاست روزمره امروز و آینده چپ رهایی‌خواه نمی‌تواند در جهت مخالفی گام بردارد که برای خود تعیین کرده است یعنی سیاست رهایی‌خواهانه. بی‌اعتبار شدن دو چپ سوسیال‌دموکرات و تمامیت‌خواه به‌ویژه از شکاف ژرف میان هدف‌های آرمانی و ادعایی آن‌ها از یکسو و سیاست‌ها و اقدام‌های روزمره‌شان در جهت خلاف آن هدف‌ها و ادعاها از سوی دیگر ناشی گردید.

رهایش که هم آرمان و افق است و هم مضمون مبارزه‌ی کنونی، تنها می‌تواند در گستره‌ی مبارزاتی و مداخله‌گری تعریف و تبیین شود. در مبارزه برای آزادی و رهایی از سلطه‌های گوناگون. در مبارزه برای الغای مالکیت بر نیروهای مولده و ایجاد اشکال نوین تصاحب و کنترل جمعی بر آن‌ها که با دولتی کردن مغایر و متضاد است. در مبارزه برای مداخله و مشارکت شهروندان در اداره‌ی امور خود به سوی احتضار دولت. در مبارزه برای گسست از «سیاست و افعلاً موجود» که نام دیگر «حکومت کردن و تحت حاکمیت قرار گرفتن» است. در مبارزه جهت برابری و عدالت اجتماعی. در مبارزه‌ی مردم برای تصاحب مستقیم و بی‌واسطه یعنی بدون نمایندگی امور خود به دست خود و برای خود. سرانجام در مبارزه برای تکامل از ادانه‌ی هر فرد چون شرط آزادی همگان در مشارکت و همزیستی با هم.

تلاش در چنین مسیری البته تنها نظری نبوده بلکه عملی نیز می‌باشد. یعنی همراه با مداخله‌گری در مبارزات سیاسی و اجتماعی صورت می‌پذیرد. در این راه ما هم به رویکردی فلسفی نیاز داریم و هم به آزمودن شکل‌ها و شیوه‌های نوین مبارزاتی. چپ رهایی‌خواه به سه پرسش یا بغرنج امروزی باید پاسخ دهد: کدام تغییر وضع موجود؟ توسط کدام نیروی اجتماعی؟ و با کدام سازمانده‌ی؟

1- تغییر وضع موجود امروزه در گرو حل دو مناسبات پیچیده است. از یکسو مناسبات غالب سرمایه‌داری که بیش از پیش راه بهروزی و برابری در جوامع را محدود و مسدود می‌کنند و از سوی دیگر جهانی‌شدن و به هم پیوستگی امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای مختلف که راحل‌های ملی و محلی را به میزانی تعیین کننده بیش از پیش غیر عملی می‌سازند. تغییر نظم موجود امروزه بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان و از جمله در جامعه‌ی ایران وابسته به خروج یا گسست از مناسبات سرمایه‌داری در اشکال و درجات مشخص، مختلف و ویژه شده است. این در حالی است که راحل‌های تکنونی به اصطلاح ضد (یا غیر) سرمایه‌داری از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولت (راه حل سوسیالیسم دولتی) و یا اصلاحات «دولت رفاه» در چهارچوب حفظ مناسبات بازار و سرمایه (راه حل سوسیال‌دموکراتیک)، در هر جا که طی یکصد سال گذشته تجربه شده‌اند، نشان داده‌اند که نه عدالت اجتماعی می‌آورند و نه برابری و بهزیستی برای مردم. امروزه پرلیمانیک تصاحب جمعی و دموکراتیک نیروهای مولده و کنترل جمعی آن‌ها در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی همواره چون بغرنجی پیچیده بدون پاسخ باقی مانده است.

در چنین شرایطی و به طور نمونه در جامعه‌ی ایران، می‌دانیم که سه اصل جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، اگر چه پیش‌شرط‌های هر گونه تحول و دگرگونی کشور ما را تشکیل می‌دهند، اما به تنهایی راحل و پاسخی به چگونگی برون رفت از مناسبات اقتصادی حاکم در ایران که آمیزشی از سرمایه‌داری و اقتصاد رانتی متکی بر دولتی مستبد و کلان سرمایه‌دار است به دست نمی‌دهند. برای پاسخ گویی به چنین مسأله‌انگیزی، ما نیاز به ایده‌ها و راهکارهایی نوین و بدیع داریم که از هم‌اکنون و نه در آینده‌ی نامعلوم باید در دستور کار نظری‌مان قرار گیرند. امروزه، خروج از مناسبات اقتصادی حاکم در یک کشور نمی‌تواند مستقل و جدا از دیگر کشورها در منطقه، قاره و جهان انجام پذیرد. نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی نوین در محدوده‌ی بسته‌ی یک کشور ناممکن می‌شود بلکه اصلاحات در یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به همراهی و همسویی دیگر مردمان و اقتصادها در کشورهای دنیا و منطقه دارند. چپ رهایی‌خواه امروزی دیگر نمی‌تواند در چهارچوب محدود و بسته‌ی ملی بی‌اندیشد و مبارزه کند بلکه بیش از پیش، در همسویی و همکوشی با چپ‌های رهایی‌خواه جهانی، باید به صورتی منطقه‌ای و جهانی فکر و چاره جویی کند.

2- در بینش و سیستم نظری چپ سنتی، نقش فاعل اجتماعی را پرولتاریا یا طبقه کارگر ایفا می‌کرد. اما با تغییر و تحولات اجتماعی امروزی، تضاد میان کار و سرمایه، یعنی موضوع استثمار سرمایه‌داری در فرایند تولید، اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی مانده است، ولی جایگاه انحصاری سابق خود در دو سده نوزده و بیست را از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، تضاد میان کار و سرمایه در گستره‌ی تولید دیگر تنها عامل کسب خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش‌های ضدسنتی نمی‌شود، اگر چه این عامل اهمیت خود را همواره به مثابه‌ی بخش قابل توجهی از این جنبش‌ها حفظ می‌کند.

سلطه‌ی همه جانبه‌ی سود و سرمایه در همه‌ی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دانشی، علمی، فرهنگی، فن‌آوری، رسانه‌ای و غیره امروزه بر کلیت جامعه و در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی و اجتماعی حاکم شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در محیط تولید بلکه بر توده‌ی پرشمار و بسیارگونه multitude و در مکان‌های گوناگون اجتماعی اعمال می‌شود. این سلطه اما در عین حال می‌تواند (بدون آن که مسلم باشد) شرایط خودآگاهی، خودسازماندهی جمعی و مبارزه برای رهایی را در میان قشرهای وسیع اجتماعی مساعد کند. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خودسازماندهی اجتماعی می‌توانند از مبارزاتی برون آیند که در بستر آن‌ها راهکارها و طرح‌های نفی سیستم حاکم مطرح می‌شوند. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در میدان‌هایی مختلف (و نه تنها در میدان تولید) با نظام و ارزش‌های حاکم در افتاده و درگیر می‌شوند. مردمانی که تحت انقیاد مناسبات سرمایه‌داری قرار دارند با وارد شدن در میدان دخالت‌گری مدنی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خود-سازماندهی... قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را در کشف راه کارها جهت رهایی خود به کار می‌اندازند. امروزه شاهد آنیم که آن فاعل جمعی انقلابی و دگرگون‌ساز که می‌بایست بر انگیزنده‌ی فرایند دگرسانی اجتماعی شود، تنها به صورت لحظه‌ای و ناپایدار در روی‌دادها و برآمدهای بزرگ مبارزاتی و جنبشی و در مکان‌های مشخص شکل می‌گیرد.

3- در مساله سازماندهی، فلسفه و بینش چپ رهایی‌خواه از یکسو بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی و از سوی دیگر بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت و حزب کلاسیک تأکید می‌ورزد. این قابلیت‌ها و توانایی‌ها در جنبش‌های اجتماعی فرامی‌رویند. جنبش‌هایی که می‌توانند فضای پرچالش تبادل و تقابل نظری و تجربی باشند. در بستر آن‌ها مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مرادوی فکری و تجربی آمیزش پیدا می‌کنند. خود شهروندان در چنین فرایندی نقش فاعلان، مبتکران و بازی‌کنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. در یک کلام: مداخله‌گری مستقیم و بدون واسطه، بدون واگذاری، بدون نمایندگی کردن از دیگران و بدون نماینده کردن دیگری به جای خود.

امروزه با نقد و رد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه و سنتی فعالیت سیاسی و سازمانی، چپ رهایی‌خواه باید در تکاپوی اختراع شکل‌های نوینی از مشارکت و خودسازماندهی باشد. اشکال تاریخی و شناخته شده حزب که تا کنون در نمونه‌ی حزب-دولت برای رهبری، تصرف قدرت و مدیریت سیستم عمل کرده و همچنان نیز می‌کنند، نمی‌توانند سر مشق چپ رهایی‌خواه در فرایند ابداع تشکلیابی‌اش قرار گیرند. شکل نوین سازماندهی امروزی باید دارای چنان ساختاری باشد که شرایط مشارکت افراد و فعالان را به صورتی برابانه در آزادی دخالت‌گری و نظردهی آنان فراهم سازد. این اشکال نوین سازماندهی، در حد شناخت کنونی ما، به گونه‌ای می‌توانند باشند که به افراد و گرایش‌های مختلف و فعال و شرکت کننده امکان دهند نقش خود را به منزله‌ی کنشگران، دخالت‌گران و تعیین‌کنندگان مستقیم و بدون واسطه در شرایطی برابر و دموکراتیک ایفا کنند.

حزب واقعاً موجود همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن ساخته و پرداخته شده است. حزبی که امروزه و در شرایط تاریخی کنونی به قدرت می‌رسد، بنا بر خصالت محافظه‌کارانه حفظ خود - چون دستگاهی در خود، برای خود و جدا از جامعه - برای اداره‌ی کشور ناگزیر دست به سلطه و ستم خواهد زد. ناگزیر کمر به حفظ وضع موجود و استمرار سیستم خواهد بست.

چپ رهایی‌خواه در زمان تاریخی کنونی باید چون نیرویی اپوزیسیونی عمل کند. دخالت‌گری او نه برای تصرف قدرت سیاسی و حکومت کردن بلکه برای زمینه‌سازی و یاری رسانی به برآمدن جنبش‌های اجتماعی رهایی‌خواهانه است. این چپ تنها می‌تواند دست به تدارک نظری و عملی چنین فرایندی زند که امری درازمدت است. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاست رهایی‌خواهانه در روند جنبش‌های اجتماعی و روی‌دادهای نابهنگام و نامترقبه‌ای که ناممکن را ممکن می‌سازند فراهم می‌شوند.

یادداشت‌ها

1- فراخوان به مشارکت در روند شکل‌دهی تشکل بزرگ چپ را در این آدرس می‌خوانید:

2- طرحی نو، نشریه شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران شماره 179 فروردین 1391 - مارس - آوریل 2012.

3- این جستار را می‌توانید در این آدرس بخوانید.

<http://vahdatechap.com>

سند سیاسی پیشنهادی به کنگره سیزدهم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سیاستهای ما و راهکارهای سیاسی برای برون رفت کشور از وضعیت بحرانی

در دو سال گذشته فضای بسته سیاسی کشور تداوم یافته، آزادی بیان و اندیشه و جنبشهای اجتماعی سرکوب شده، فعالین سیاسی و مدنی، تشکلهای صنفی و سازمانهای غیردولتی تحت فشار قرار گرفته، زندانها از منتقدین و مخالفین پر شده، موج مهاجرت و سرکوبها ادامه یافته

است. باند نظامی - امنیتی با هدایت ولیفقیه، فضای سیاسی سنگینی را بر کشور ما تحمیل کرده است. فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور در دو دهه گذشته، تا این اندازه خفقانآور و بسته نبوده است. تغییر وضعیت موجود به امر ضرور و میرم تبدیل شده است. شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱. وضعیت بحرانی کشور

کشور ما در وضعیت بحرانی قرار دارد. بحران اقتصادی، فقر، بیکاری گسترده و تورم فزاینده، بحران کارآمدی حکومت، بحران مشارکت، بحران دولت - ملت، تعمیق شکاف طبقاتی، جنسیتی، ملی - قومی، رشد فزاینده آسیبهای اجتماعی، افزایش بیسابقه اعتیاد و بزهکاری، گسیختگی در مناسبات اجتماعی، خطر فروپاشی اجتماعی و اخلاقی، حدت یافتن چالش بین جریانهای حکومتی، انزوای جهانی ایران و تحریمها و فشارهای روزافزون بینالمللی و انبوهی از مشکلات لاینحل مانده دیگر که به گونه کلافی در هم تنیده درآمده و خطر از هم گسستن شیرازه کشور را تقویت کرده است. در حال حاضر در میان مجموعه بحرانها و شکافها، وضعیت دشوار زندگی اکثریت مردم و به ویژه کارگران و زحمتکشان، تحریمهای بینالمللی و بحران اقتصادی، به مسئله مرکزی کشور ما تبدیل شده و مواجهه با آنها، در متن چالشهای سیاسی قرار گرفته است.

به جهت تراکم و انباشت بحرانها و شکافهای اجتماعی از یکسو و از سوی دیگر تداوم حاکمیت بحرانساز بلوک قدرت و ادامه سیاستهای مخرب آنها در همه عرصهها، آینده تیره و نگران کنندهای در مقابل کشور ما قرار دارد. وضعیت فاجعه آمیز کنونی و حدنیایی اوضاع بحرانی کشور، محصول عملکرد بلوک قدرت (علی خامنهای و بیت او، محمود احمدی نژاد و تیم او، نیروهای نظامی - امنیتی و راست سنتی) است که با سیاست های داخلی و خارجی مخرب، سرکوبگرانه و ماجراجویانه در طی هشت سال گذشته، کشور ما را به این وضعیت بحرانی رسانده است. بلوک قدرت برآمده از ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است. ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه در تناقض با جمهوریت و حقوق شهروندی است و زمینه ساز قدرت گیری نیروهای نظامی - امنیتی و باند ثروت - قدرت است. این ساختار، استبداد فردی را باز تولید میکند و مانع اصلی تحقق آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی است. برای غلبه بر بحرانها و دستیابی به این اهداف، کشور ما نیازمند تحولات اساسی است: تحول در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی. لازمه چنین تحولی، دگرگونی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، جدائی نهاد دین و دولت، تغییر قانون اساسی و برقراری ساختار سیاسی دموکراتیک، سکولار و جمهورخواه است.

تغییر وضعیت موجود و راههای برون رفت کشور از وضعیت بحرانی

تداوم وضعیت موجود، تداوم بحران است. تداوم بحران میتواند کشور ما را به فاجعه سوق دهد. وضع موجود باید تغییر کند. تغییر وضعیت موجود و راه برون رفت کشور از وضعیت بحرانی، در درجه اول منوط به حل بحران اقتصادی، تامین حداقل آزادیهای سیاسی و مشارکت سیاسی مردم، حل بحران هستهای و برداشتن تحریمهای اقتصادی است. این سه به هم گره خوردهاند و تامین آزادیهای سیاسی و سمتگیری در راستای توسعه سیاسی، گرهگشای راه غلبه بر بحرانهای متعددی است که کشور ما با آن روبرو است.

در عرصه داخلی

در دو سال گذشته بر دامنه بحران اقتصادی به جهت ناکارآمدی مدیریت کشور و تحریمهای بینالمللی اقتصادی به شدت افزوده شده است. با وجود در آمد ۷۰۰ میلیارد دلاری حاصل از فروش نفت در طی هشت سال گذشته، اقتصاد کشور در شاخصهای اصلی با افت مواجه بوده است.

علیرغم درآمد بیسابقه نفت، فقر در بین گروههای کمدرآمد جامعه گسترش یافته، بخشی از لایههای میانی به گروههای کمدرآمد جامعه پیوسته، ثروت در لایه نازکی از جامعه متمرکز شده، شکاف طبقاتی تعمیق پیدا کرده و فساد در تاروپود اقتصاد کشور ریشه دوانده است. اکثریت مردم کشور ما به ویژه کارگران و مزدبگیران، زندگی سختی را میگذرانند. گرانی به مشکل بزرگ مردم تبدیل شده است. قیمتها به طور شتابان و روزمره افزایش مییابد و مردم را به فلاکت سوق میدهند. مردم کشور ما در طی دو دهه گذشته با چنین شرایط سختی روبرو نبودهاند.

در دو سال گذشته فضای بسته سیاسی کشور تداوم یافته، آزادی بیان و اندیشه و جنبشهای اجتماعی سرکوب شده، فعالین سیاسی و مدنی، تشکلهای صنفی و سازمانهای غیردولتی تحت فشار قرار گرفته، زندانها از منتقدین و مخالفین پر شده، موج مهاجرت و سرکوبها ادامه یافته است. باند نظامی - امنیتی با هدایت ولیفقیه، فضای سیاسی سنگینی را بر کشور ما تحمیل کرده است. فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور در دو دهه گذشته، تا این اندازه خفقانآور و بسته نبوده است. تغییر وضعیت موجود به امر ضرور و میرم تبدیل شده است.

راهکارها و سیاستهای ما

۱. آزادیهای سیاسی

- مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی، برداشتن حصر خانم رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی، پایان دادن به پیگرد، دستگیری و حبس فعالین سیاسی و مدنی، لغو احکام اعدام و سنگسار و کوتاه کردن دست ارگانهای امنیتی - نظامی از حوزه سیاسی و مدنی، برچیدن سانسور از رسانهها، کتاب و حوزه هنری و ادبی و تامین آزادی رسانهها، گردش اطلاعات و حق دسترسی مردم به اطلاعات.

- مبارزه برای آزادی فعالیت احزاب سیاسی، سندیکاهای کارگری و سازمانهای غیردولتی و برگزاری تظاهرات و اجتماعات، آزادی فعالیت صنفی - سیاسی دانشجویان، تامین حق فعالیت کنشگران و جنبش زنان و پوششهای ملی - قومی

۲. سامان دادن به اقتصاد کشور و تامین اجتماعی

- احیاء سازمان برنامه و بودجه، سامان دادن به اقتصاد کشور و گذر از اقتصاد وارداتی به اقتصاد تولیدی، شفافسازی و مبارزه با فساد، بهبود فضای کسب و کار.

- بازگرداندن سپاه به پادگانها و پایان دادن به تسلط بیت خامنهای، بنیادهای سپاه و بسیج بر اقتصاد کشور و مهار عملکرد باندهای قدرت - ثروت در عرصه اقتصادی.

- اتخاذ تدابیر ضرور برای کاستن از ابعاد فقر، میزان بیکاری و نرخ تورم، شناسایی گروههای آسیبپذیر جامعه و سوق دادن یارانهها به سمت گروههای آسیب پذیر و نیازمند جامعه و گسترش بیمه همگانی در سطح کشور.

در عرصه بینالمللی

کشور ما براساس موازین بین المللی از حق دستیابی به تکنولوژی هستهای و بهرهگیری از انرژی هستهای در مقاصد غیرنظامی برخوردار است. اما پروژه هستهای جمهوری اسلامی برای کشور ما مشکلات بیشماری آفریده و هزینه سنگینی را بر مردم ایران تحمیل کرده است. کشور ما به خاطر این پروژه، با تحریمهای بیسابقه بینالمللی روبرو است. لذا حل بحران هستهای به مسئله میرم و حیاتی کشور ما تبدیل شده است. به نظر ما دفاع از حق بدیهی مردم ایران برای برخورداری از دانش هستهای و استفاده صلح آمیز از آن، الزاما به معنی ایجاد تنش با جامعه جهانی نیست.

ما بر ضرورت اتخاذ مواضع منعطف توسط دو طرف مشاجره (جمهوری اسلامی و کشورهای ۵+۱)، برحل بحران هستهای از طریق گفتگو و مذاکره و مشروط و محدود کردن پروسه غنیسازی اورانیوم تاکید میکنیم. به باور ما حل بحران هستهای در درجه اول در دست جمهوری اسلامی است. عقبنشینی جمهوری اسلامی در پروژه هستهای نه تنها مغایر منافع ملی کشور ما نیست، برعکس منافع ملی کشور کنار گذاشتن سیاست خارجی تهاجمی، رویکرد به سیاست گفتگو و مصالحه با رعایت منافع ملی است.

راهکارها و سیاستها

۱. شفافسازی برنامه هستهای ایران، اعتمادسازی و همکاری همه جانبه با آژانس بینالمللی. برنامه هستهای ایران لازم است تحت نظارت نزدیک آژانس در زمینه مسائل فنی و حقوقی قرار گیرد.

۲. پیوستن ایران به پروتکل الحاقی.

۳. تعلیق تولید اورانیوم غنی شده ۲۰ درصدی و انتقال اورانیوم ۲۰ درصدی تولید شده به کشور ثالث در برابر تعهد به تامین نیازهای ایران و پذیرش حق ایران در تولید اورانیوم غنی شده ۵ درصدی توسط کشور های ۱+ ۵.

۴. توقف روند تشدید تحریمهای بینالمللی اقتصادی و توافق روی برنامه زمانبندی شده برای لغو تحریمها. ما با تحریمهای اقتصادی که فشارهای کمرشکن بر زندگی مردم وارد می آورد، مخالفیم اما از تداوم و تشدید تحریمهای سیاسی، دیپلماتیک و نظامی جمهوری اسلامی به خاطر نقض حقوق بشر حمایت میکنیم.

۵. اجتناب از حمله نظامی به ایران برای حل بحران هسته‌ای. ما مخالف حمله نظامی به ایران هستیم. حمله نظامی برای کشور ما، منطقه و جهان فاجعه‌آفرین خواهد بود.

۶. ما از جهانی عاری از سلاح هسته‌ای دفاع می‌کنیم و معتقدیم که کشور ما برای توسعه، رشد و شکوفایی، نیازمند سلاح هسته‌ای نیست.

۷. ما بر آغاز بحث کارشناسی در فضای آزاد پیرامون سیاست تولید انرژی برای کشور تاکید داریم. ضروری است برنامه دراز مدت تامین انرژی کشور تدوین شود.

۸. اجتناب از سیاست دشمن تراشی و خصومت با امریکا و اسرائیل. ما خواهان پایان بخشیدن به سیاست دشمن تراشی و خصومت با امریکا، اسرائیل و جهان غرب و برقراری مناسبات عادی و مبتنی بر حقوق بینالملل بین ایران و کشورهای جهان هستیم. گفتگوی دوجانبه و مستقیم بین ایران و امریکا میتواند راه را برای حل بحران هسته‌ای باز کند. مذاکره و مصالحه به معنی قربانی کردن منافع ملی و تمکین به سلطه‌طلبی امریکا و متحدین او نیست. می‌توان و باید به توافق‌هایی دست یافت که متضمن منافع دو کشور باشد.

۲. امر اتحادها و سیاستهای ما

با شکلگیری جنبش اعتراضی، بر میزان و توان اپوزیسیون در مبارزه علیه دیکتاتوری افزوده شده و پایگاه اجتماعی آن گسترش یافته است. با وضعیت پیش آمده در داخل کشور و با مهاجرت بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالین سیاسی، اجتماعی و حقوق بشری و انتقال مرکز فعالیت برخی نیروهای سیاسی به خارج از کشور، نقش خارج از کشور افزایش یافته است. این وضعیت، مسئله اتحادها در خارج از کشورها را به امر ضروری، مبرم و حساس تبدیل کرده و مسئولیت سنگینی را بر دوش اپوزیسیون از جمله سازمان ما گذاشته است.

با حاد شدن بحران هسته‌ای، تشدید تحریمهای بینالمللی و افزایش فشار به رژیم ایران، بر میزان تاثیرگذاری عنصر بینالمللی در تحولات سیاسی کشور افزوده شده است. عامل بین المللی در چنین وضعی خواهناخواه با اپوزیسیون و امر اتحادها هم تماس پیدا میکند. تدوین سیاست نسبت به چگونگی برخورد با عنصر بینالمللی به مسئله مهم در صحنه سیاسی کشور و امر اتحادها تبدیل شده است.

سیاستهای ما

۱. کنگره سیزدهم سازمان جمهوریخواهی را یک ارزش دموکراتیک و مصالحه‌ناپذیر می‌شناسد. نزدیکی و همکاری نیروهای جمهوری خواه دموکرات و سکولار و اتحاد وسیع این نیروها، در مرکز ثقل استراتژی اتحادهای سیاسی سازمان قرار دارد. ما در جهت برآمد مشترک این نیروها و تقویت چنین روندی تلاش میکنیم.

۲. در جنبش اعتراضی نیروهای گوناگون با گرایش‌های مختلف فکری - سیاسی حضور دارند: نیروهای جمهوری خواه سکولار و دموکرات، اعم از دین باوران و غیردینیها و نیروهای متدین اصلاح طلب. نیروهای تحوطلب جمهوریخواه در همکاری با هم و با سایر نیروهای جنبش اعتراضی قادر خواهند شد که در تداوم و گسترش جنبش، نقش موثرتری ایفا کنند.

۳. در حال حاضر به دلیل نزدیکی برخی نیروها به جهت برنامه‌های، استراتژی سیاسی و اعتمادهای شکل گرفته بین آنها، امکان همکاری و اتحاد بین آنها به وجود آمده است. با توجه به این امر، ما بر سیاست تشکیل بلوکهای اتحاد پای می‌فشاریم.

۴. ما از اعمال فشارهای بینالمللی به جمهوری اسلامی برای رعایت حقوق بشر استقبال میکنیم و بهره‌گیری از برخی امکانات بینالمللی برای طرح مطالبات مردم را مجاز میدانیم. اما آلترناتیو سازی توسط کشورهای خارج را قاطعانه رد کرده و همکاری با جریانهای که برای انجام تحولات سیاسی در ایران بر دخالت کشورهای خارجی تکیه میکنند، مجاز نمی‌دانیم. ما بخاطر عواقب منفی چنین سیاستی به پیش گیرندگان آن هشدار میدهیم.

۵. ما همچنان از گفتگو بین گرایشهای مختلف در میان نیروهای مخالف و منتقد حکومت استقبال میکنیم و آن را در خدمت ارتقای فرهنگ دموکراتیک میدانیم.

۳. جنبشهای اجتماعی و سیاستهای ما

جنبشهای اجتماعی در تامین حقوق و مطالبات شهروندان و گروههای اجتماعی، طرد دیکتاتوری، اشاعه و استقرار دموکراسی در کشور نقش بالایی دارند. ما بر تقویت جنبشهای اجتماعی تاکید داریم و پشتیبان مطالبات آنها هستیم.

جنبش سبز (جنبش اعتراضی)

جنبش سبز دوره رکود خود را میگذراند. با این وجود، مطالبات این جنبش همچنان پابرجا است و جنبش در صورت فراهم بودن شرایط مساعد میتواند برآمد کند. این جنبش رنگارنگ است و در آن طیفهای گوناگون باگرایشهای مختلف فکری - سیاسی حضور دارند. ما خود را جزو این جنبش می‌دانیم و از آن دفاع کرده و برای تداوم حیات آن تلاش می‌کنیم.

هنوز بین جنبش کارگری، جنبش زنان و پوشش های ملی - قومی با جنبش سبز پیوند نزدیکی به وجود نیامده است. این جنبش در اساس با اتکا بر مطالبه سیاسی طبقه متوسط جدید شکل گرفت. نیرویی که آزادی سیاسی و فرهنگی، مطالبه محوری آن است. اما این مطالبات دغدغه اصلی کارگران و مزدبگیران را پوشش نمیدهد. خیزش کارگران در موقعیت سیاسی کنونی فرصت مناسبی است برای برقراری ارتباط بین جنبش سبز با جنبش کارگری و پررنگ کردن پیوند مبارزه برای آزادی با عدالت اجتماعی.

سازمان از شکلگیری اتحاد بین طبقه کارگر و زحمتکشان با طبقه متوسط جدید، جنبش سبز با جنبش کارگری و پیوند زدن مبارزه برای آزادی با عدالت اجتماعی دفاع کرده و برای تحقق آن تلاش میکند.

جنبش کارگری

کارگران و مزدبگیران با مشکلات عدیده‌های روبرو هستند. بیکاری، تورم، کاهش امنیت شغلی، عدم افزایش مناسب دستمزد و پرداخت منظم و به موقع آن، عدم بهرهمندی از بیمه بیکاری، لایحه اصلاح قانون کار، گسترش کار پیمانی و قراردادی، حیف و میل سرمایه و درآمدهای صندوق تامین اجتماعی، تعطیلی واحدهای تولیدی و واردات بیرویه کالاهای خارجی، حذف سوبسیدها، افزایش کودکان خیابانی، پیگرد رهبران سندیکائی و تبعیض جنسیتی از جمله آنها هستند. رژیم ایران بار بحران اقتصادی و تحریمهای بینالمللی را عمدتاً روی دوش کارگران و مزدبگیران منتقل میکند.

ما همبستگی خود را با مبارزات کارگران کشورمان اعلام میکنیم و از مطالبات کارگران و مزدبگیران، تشکیل سندیکاهای مستقل، به رسمیت شناختن حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی، حداقل دستمزد مناسب پایان دادن به قراردادهای موقتی و سفید امضاء، پرداخت به موقع دستمزدها و تضمین امنیت شغلی حمایت میکنیم.

معلمان و پرستاران از مشکلات اقتصادی و بیحقوقی رنج میبرند و برای تامین زندگی شرافتمندانه مبارزه میکنند. ما پشتیبان تشکیلی و مبارزات آنها هستیم.

جنبش دانشجویی

در دانشگاههای کشور فضای پادگانی گسترش یافته، حضور نیروهای امنیتی به طور قابل توجهی افزایش پیدا کرده، احضار دانشجویان برای بازجویی به کارروزمه نهادهای حراست تبدیل گردیده، محرومیت آنها از تحصیل ادامه یافته، تهدید و احضار کمیتههای انضباطی و حراست ابعاد وسیعی پیدا کرده و صدها تن از دانشجویان دستگیر و روانه زندانها شده و در بیدادگاههای رژیم محاکمه و به زندانهای سنگین محکوم گشته‌اند.

ما بر ضرورت تداوم مبارزه جنبش دانشجویی علیه استبداد تاکید کرده و از مبارزات آنها برای آزادی، عدالت اجتماعی و استقرار دموکراسی در کشور، تامین فضای آزاد برای فعالیت دانشجویان در عرصه‌های مختلف و از تشکیل سازمانهای صنفی دانشجویی دفاع میکنیم.

جنبش زنان

در جمهوری اسلامی که مظهر تبعیض عریان علیه زنان است، پایدارترین و آینده سازترین جنبش اجتماعی، جنبش رهایی زن از تبعیض جنسیتی است. جنبش مطالبه محور زنان از بسترسازهای اصلی جنبش سبز بوده و به خاطر ایستادگیهایش بر سر حقوق خود و حقوق شهروندی در کشور، مواجه با زندان، محرومیت و انواع سختیها است. ما همراه با جنبش زنان علیه تبعیض جنسیتی و فرهنگ مردسالاری و برای تأمین برابر حقوقی زنان با مردان مبارزه میکنیم و پشتیبان آن هستیم.

پویش ملی - قومی

جمهوری اسلامی طی دوره اخیر دهها فعال ملی - قومی را به جوخه اعدام سپرده، صدها نفر را در بیدادگاهها محاکمه و به حبسهای سنگین محکوم ساخته است. این سرکوبگریهای سیستماتیک، نتیجه پافشاری حکومت بر اعمال تبعیض ملی - قومی علیه مردمان مناطق رنجور از چنین تبعیضاتی است. ما ضمن دفاع از مبارزه علیه هر نوع تبعیض ملی - قومی در کشور و ایجاد ایرانی فارغ از هرگونه اجحاف در این زمینه، بر اهمیت مبارزه مدنی و مسالمتآمیز و نقش نهادهای مدنی در آن تأکید داریم. ما از تأمین حقوق ملی - قومی و از اداره امور هر منطقه به دست منتخبین ساکنان آن منطقه و تمرکززدائی در اداره امور کشور و از سیاست گفتگو و همکاری برای رسیدن به یک طرح معین و مورد توافق در سطح ملی دفاع میکنیم.

جنبش چپ

چپ مدافع مطالبات کارگران، مزدگیران، زنان، دانشجویان و همه نیروهایی است که برای آزادی، دموکراسی، عدالت و رفع هرگونه تبعیض مبارزه میکنند. چپ مدافع برابر حقوقی ملیتهای ساکن کشور و برابری شهروندان فارغ از هر نوع تعلق زبانی، جنسیتی، قومی، مذهبی و شیوه زندگی است. اما نیروی چپ پراکنده است و فاقد تشکل فراگیر. ایجاد تشکل بزرگ چپ وظیفه ضرور و عاجل نیروهای چپ است. سیاست ما شکلهی تشکل بزرگ چپ دموکرات و سوسیالیست است و میکوشیم که نیروی هرچه وسیعتری در پیشبرد پروژه شکلهی چپ بزرگ و در بحث و گفتگوها و در تدوین اسناد نظری، برنامه‌ای و الگوهای حزبی فعالانه مشارکت ورزند.

۴. انتخابات آزاد

انتخابات آزاد به شعار فراگیر و پوش دهنده نیروهای مخالف و منتقد تبدیل شده است. لازم است از این شعار دفاع نمود و با تمام نیرو آن را به میان گروههای اجتماعی برد و به شعار همگانی تبدیل نمود. مبارزه برای برگزاری انتخابات از ادی یکی از مولفههای اصلی فعالیت سیاسی سازمان است.

۵. جمهوری اسلامی، شکافهای درون آن و سیاستهای ما

جمهوری اسلامی با عمیق‌ترین بحران روبرو است. نارضایتی از حکومت در بین گروههای وسیعی از جامعه گسترش یافته و تا سطوح بالای حکومتی امتداد پیدا کرده است. اقتدار ولیفقیه در درون حکومت تضعیف شده و ولیفقیه قادر نیست که چالشهای درون حکومت را مدیریت کند. وضعیت حکومت شکننده است.

شکافهای درون حکومت

صفبندی جریانهای حکومتی در ساخت قدرت پایدار نیست و مرتباً تغییر پیدا می‌کند. از سال ۱۳۸۸ به اینسو تغییراتی در صفبندی جریانهای حکومتی صورت گرفته است.

این تصور در بین حکومتگران وجود داشت که بعد از راندن اصلاحطلبان، حکومت یکدست خواهد شد و کارائی آن بالا خواهد رفت. اما برخلاف این تصور، با رانده شدن اصلاحطلبان، کانون چالش به درون اصولگرایان انتقال یافته و شدت گرفته، حکومت پارچه پارچه شده و شیرازه آن به درجهای از هم گسیخته است.

شکاف در درون حکومت چند وجهی است که هم خصلت جناحی - گرایش دارد و متوجه توزیع ثروت و قدرت است و هم جنبه ساختاری که ناشی از ساختار پرتناقض آن است. این شکافها در هم تنیده شده و بین برخی از آنها همپوشانی وجود دارد. این مجموعه در مقابل نیروهای اپوزیسیون و در حفظ نظام در کنار هم قرار میگیرند ولی در پیشبرد سیاستها و در کسب سهم بیشتر قدرت و دستاندازی بر ثروتهای کشور در مقابل هم.

سیاست های ما

برنامه و سیاستهای هیچ یک از جریانهای اصولگرا جنبه دمکراتیک و ترقیخواهانه ندارد. لذا به هیچوجه نباید از این و یا آن نیروی اصولگرا حمایت کرد.

قدرت سیاسی در حکومت هر چه بیشتر در دست ولیفقیه و بیت او، فرماندهان سپاه و نیروهای امنیتی متمرکز میشود. باند نظامی - امنیتیها به رهبری ولیفقیه مانع اصلی تغییر سیاستهای کشور در عرصه داخلی و خارجی است. نوک حمله ما متوجه بلوک قدرت و به ویژه ولیفقیه و نیروهای امنیتی - نظامی خواهد بود.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۰ فروردین ۱۳۹۲ (۳۰ مارس ۲۰۱۳)

بخش:

اسناد سازمان

Akbar Karimian

دی‌دی‌رای ار ام، ربخ شخ‌پ رد افطل زیزع ناتسود
ن‌اوارف س‌ا‌پ‌س اب
ن‌ای‌م‌یرک ربکا

در نشست ماهانه صدای موج سبز راههای گذر از جمهوری اسلامی بررسی شد:

رفراندم یا انتخابات آزاد

"رفراندم بر تغییرات غیر قابل بازگشت تکیه دارد و هم مخالفان داخل و هم مخالفان خارج از نظام به ضرورت آن، برای رسیدن به دموکراسی و جامعه مدنی واقف هستند."

این را اکبر کریمیان هماهنگ کننده صدای موج سبز در نشست ماهانه این جنبش می گوید. نشستی که با حضور اعضا و هواداران صدای موج سبز به منظور بررسی رفراندم و انتخابات آزاد در ۲۹ ژانویه - ۱۰ بهمن ماه، برگزار شد.

اما این نشست، میهمانی ویژه داشت، جواد خادم عضو سابق جبهه ملی، جوان ترین عضو کابینه دکتر شاپور بختیار و یکی از هماهنگ کنندگان اتحاد برای دموکراسی در ایران (UDI).

کمتر از چهار ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری آینده در جمهوری اسلامی و در حالی که بحث چگونگی برخورد با این انتخابات در میان اپوزیسیون های داخل و خارج به یکی از بحث های داغ بدل شده است، اکبر کریمیان و جواد خادم در این نشست به تشریح دیدگاههای خود در این زمینه پرداختند.

هر دو برای گذار از جمهوری اسلامی، دو راهکار همسو ارائه دادند: انتخابات آزاد و رفراندم.

کریمیان در تشریح استراتژی رفراندم، نخستین مزیت آن را غیر قابل بازگشت بودن نتایج آن دانست. او همچنین تصریح کرد: رفراندم یک خواسته دموکراتیک است، چرا که به تمامی جریانهای سیاسی این امکان را می دهد تا برای رسیدن به خواسته خود به صورت دموکراتیک به صندوق های رای رجوع کنند.

خادم نیز در روشن سازی تاکتیک انتخابات آزاد گفت: انتخابات آزاد مورد نظر ما، انتخاباتی است که بر اساس استانداردهای بین المللی برگزار شود.

وی با مرزبندی خود با اپوزیسیون داخل ایران تاکید کرد: انتخابات آزادی که ما از آن سخن می گوئیم با انتخاباتی که در داخل ایران و در چارچوب قانون اساسی فعلی مطرح می شود، تفاوتی فاحش دارد.

در این نشست همچنین سخنرانان، پاسخگوی سوالات حاضران بودند.

خادم در پاسخ به این سوال که چرا "اتحاد برای دموکراسی در ایران" ترجیح می دهد از انتخابات آزاد استفاده ابزاری کند نه فراندوم، گفت: حمایت از انتخابات آزاد بر اساس کنوانسیونهای بین المللی و قراردادهای بین المجالس که جمهوری اسلامی نیز امضاء کننده آن بوده، آسانتر و قیل قبول تر است و از سو دیگر دولت های دموکراتیک و کشورهای آزاد جهان می توانند از این خواسته مردم ایران یعنی انتخابات آزاد حمایت بهتری کنند.

اینکه آیا فراندوم در چارچوب نظام و قوانین جمهوری اسلامی، از جمله خواسته های صدای موج سبز است پرسش دیگری بود که کریمیان در پاسخ به آن گفت: فراندوم به معنای حق حاکمیت مردم است و صدای موج سبز خواستار فراندوم به منظور جدایی دین از نهاد حکومت است.

او افزود: فراندوم به صورت دموکراتیک، اساس جمهوری اسلامی را به چالش می کشد و خواهان گذار از این نظام است.

در بخش دوم این نشست، مسئولان کمیته های مختلف همچون کمیته کارگری و جنبش دانشجویی و کمیته زنان درباره برنامه های این کمیته ها صحبت کردند.

فیروزه اکبریان به عنوان مسئول کمیته کارگری و جنبش دانشجویی بر نقش این دو نهاد در حرکت های مردمی بر علیه رژیم استبدادی تاکید کرد و گفت: رژیم جمهوری اسلامی به درستی بر اهمیت این دو جنبش واقف است، به همین دلیل است که پس از انقلاب، فعالیت هرگونه سندیکای مستقل کارگری ممنوع شده و بسیاری از فعالان این گروه هم اکنون در زندان به سر می برند، در عین حال عرصه بر نهادها و جنبش های دانشجویی نیز هر روز تنگ تر می شود.

ریحانه اسماعیلی مسئول کمیته زنان نیز برنامه این کمیته را در سه محور دانست: نخست، ارتقاء آگاهی زنان نسبت به خود و جایگاه خودشان به عنوان یک انسان آزاد و مستقل، نه ابزاری برای لذت و وابستگی به مردان.

دومین محور، آموزش مردان است، که زنان را به عنوان همکار در سطحی برابر با خود ببینند و آزادی و استقلال آنان را به مانند خود یک حق طبیعی بدانند.

اسماعیلی سومین محور را حاکمیت و سیستم قانون گذاری آن دانست و گفت: وقتی دو محور پیشین در جامعه به خوبی جای خودش را پیدا کند، محور سوم به خودی خود بصورت دموکراتیک عمل خواهد کرد. اما اگر سیستم قانون گذاری و حاکمیت در مقابل به رسمیت شناختن حقوق زنان مقاومت کند، مردان و زنان آزاده، با مبارزه خود نظام قانون گذار دموکراتیک را خواهند ساخت.
